




صفحه 15	بهرام مدرسی	شما پرچمداران انسانیت هستید
برگزار کنندگان هشت مارس در سطح کل کشور، در تهران، مشهد، تبریز، نقرش، قزوین، همدان، کتشان و.....		

صفحه 7	ولادیمیر لنین 1906	آزادی انتقاد و وحدت در عمل
--------	--------------------	----------------------------

صفحه 22	منصور حکمت	نامه به دورقیق، درباره اختلاف و تشکیل فراکسیون در حزب کمونیست کارگری عراق
---------	------------	---

در باره شکاف و بحران در حزب کمونیست کارگری		
صفحه 2	مصاحبه با کورش مدرسی	سیاست یا مکتب؟ منشا بحران در حزب کمونیست کارگری
صفحه 16	ثریا شهابی	در باره علل شکاف و بحران در حزب کمونیست کارگری
صفحه 19	محمود احمدی	چند کلمه در باره فراکسیون و حزب
در سل 2004	به نقل از تشریح یک دنیای بهتر شماره 10	بیانیه اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری در باره کناره گیری از حزب کمونیست کارگری ایران
صفحه 18		

	صفحه 20	دانشگاههای ایران در تصرف جنبش حق زن شهرهای کردستان صحنه کشمکش جمهوری اسلامی و مدافعان حقوق زن
--	---------	--

صفحه 28	شعار کارگران نساجی سندج ، "ما انرژی هسته ای نمی خواهیم، ما خواهان نان، مسکن، کار هستیم"
---------	---

صفحه 8	بخش اول ، تبیین "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" از دوم خرداد نقد "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" نوشته کورش مدرسی حسین مرادیبگی (حمه سور)
--------	---

صفحه 19	پلاتفرم آقای اسانلو برای جنبش کارگری، "تشکل کارگری بری ایجاد" وفاق ملی و اجتناب از بحران ها و تنش های اجتماعی" محمود قزوینی
---------	--

صفحه 23	این اطلاعیه گویای قابلیت خشونت و سرکوبگری ناسیونالیستیهای قومی حزب دموکرات است، احتیاج به شرح تفصیلی نیست. فقط باید اینها را مواظب بود بیانیه ، بازهم شدت عمل و حمله علیه حزب دموکرات کردستان
---------	--

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



تاثیر میبذیرد. هر بحران را میتوان در قالب اینکه فلانی این را گفت، بهمانی این کار را کرد، و خلاصه در قالب رویدادهای درونی یک حزب توضیح داد. چنین توضیحی گرچه میتواند واقعیت داشته باشد و نوری بر گوشه و زوایای از بحران در یک حزب خاص بتابد اما مطلقاً گویا نیست. اگر داستان بحران در احزاب سیاسی داستان من گفتم و تو گفتی ها باشد آنوقت به تعداد آدم ها روایت از این بحران وجود دارد. همه ما قهرمان ندای ذهنی خودمان هستیم و اگر تاریخ و سیاست را با این ندای ذهنی جانشین کنیم آنوقت به اندازه همه ما قهرمان و ضد قهرمان های قلبی و ذهنی وجود خواهد داشت که به هر حال کمکی به درک ماجرا نمیکند.

باید برگشت سیاست و جامعه را دید. باید دید که چه اتفاقی افتاده است که دیگر برای طرف های درگیر در یک حزب کنار هم بودن ضروری نیست. نکته ای که باید به آن دقت کرد اینست که اختلاف نظر همیشه در احزاب وجود دارد اما احزاب جز در مقاطع خاص حول این اختلاف نظر ها تجزیه نمیشوند. بالا نگرفتن بحران در یک حزب دلیل وجود وحدت نظر و یا عدم وجود اختلاف نظر نیست. علامت آن است که طرفین با هم بودن، با هم تداعی شدن و در یک حزب ماندن را مهم تر از اختلاف نظر ها میدانند. اما آنچه که با هم بودن و یا نبودن را تعیین میکند نه سلیقه و حالات روانی ما بلکه اوضاع جامعه و رویداد های سیاسی در جامعه است. به این اعتبار است که میگویم باید به جامعه و به سیاست نگاه کرد و دلیل تحولات درونی احزاب را آنجا جستجو کرد. اوضاع سیاسی آن کاتالیزوری است که اصطکاک های درونی احزاب را به جوش می آورد.

اختلاف و بحران در حزب کمونیست کارگری هم بی گمان جنبه درونی هم دارد. ما قبلاً در مورد آناتومی جریان درونی حزب کمونیست کارگری و چپ سنتی که بعد از ما بر آن حاکم شد مفصل در انجمن مارکس - حکمت صحبت کرده ایم که متن بخش هایی از آن هم منتشر شده است. آن بحث ها توضیح میدهد که چرا آن انقلاب ایندولویکی که در حزب کمونیست کارگری علیه ما کردند فقط یکی از سلسله انقلابات ایندولویکی پی در پی است که چپ سنتی با آن زندگی میکند. و حزب کمونیست کارگری در اول راهی است که سرداران و آرا و بسیار فرقه های سوپر

چپ چند نفره به پایان رسانده اند. من اینجا به این جنبه بحث نمی پردازم. سخنرانی سال ۲۰۰۵ در انجمن مارکس حکمت لندن این بعد را روشن کرده است.

اما در اینجا توجه شما را به یک واقعیت دیگری جلب

سوال: "بحران در کمونیسم کارگری"، "بحران در محدوده حککا"، "بحران در چپ"، "اختلافات سازمانی"، "نراضیان سر بر آورده"، از جمله توصیف هایی است که برای این وضع مطرح میشود. تعبیر فشرده شما از این ماجرا کدامست؟

کورش مدرسی: من این را بحران در حزب کمونیست کارگری و بحران در یک سنت خاص سیاسی میدانم. جای دیگری توضیح داده ام که کمونیسم کارگری به جریان مخلوطی اطلاق میشود که امروز دیگر وجود ندارد. در نتیجه بحران در چیزی که وجود ندارد معنایی هم ندارد. آن چیزی که کمونیسم کارگری نامیده میشود اساساً بستر مشترک خط حکمت و جریان چپ سنتی (مارکسیسم انقلابی) بود. در دوران منصور حکمت هر مونی تشکیلاتی با خط ما بود. با از دست رفتن حکمت تناسب قوا به هم خورد و بالاخره ما در مقابله با تعرض چپ سنتی ناموفق ماندیم. جدایی ما از حککا آن بستر مشترک را از میان برد و در واقع این حزب را به دو پدیده متفاوت تبدیل کرد. نه آنچه در حزب ما اتفاق می افتد را باید اتفاق در کمونیسم کارگری نامید و نه آنچه را که در حککا روی میدهد. به نظر من ما دیگر با حزب کمونیست کارگری پدیده واحدی به اسم کمونیسم کارگری را تشکیل نمی دهیم. ما یکی از جریانات تشکیل دهنده کمونیسم کارگری هستیم و آنها هم جریان دیگر آن. منق و دینامیسم حرکت ما با آنها متفاوت است. کسانیکه این تفاوت را نمی بینند و بحران در حزب کمونیست کارگری را بحران کمونیسم کارگری مینامند هنوز متوجه عمق تفاوت های ما نیستند و مضمون اتفاق درون حزب کمونیست کارگری را اساساً تشکیلاتی میدانند. اینها در بهترین حالت "وحدت طلبان" خوش نیتی هستند که همیشه از تاریخ عقب اند. این نوع رویکرد همیشه در دنباله هر جدایی ای وجود دارد.

امروز در سطح جامعه بیشتر از همیشه ما را بعنوان حکمتیست و حزب کمونیست کارگری را هم بعنوان حزب کمونیست کارگری میشناسند. ما دو چهره و دو سنت مختلف را تداعی میکنیم. بهر صورت، من امروز چه از نظر تئوریک و چه از نظر جنبشی به پدیده واحدی به اسم جنبش کمونیسم کارگری قائل نیستم که گویا دچار بحران شده است. فکر می کنم چیزی که امروز راجع به آن حرف می زنیم بحران در یک حزب مشخص و در یک سنت سیاسی مشخص است. در حزبی به نام حزب کمونیست کارگری و در سنتی به نام مارکسیسم انقلابی یا چپ سنتی.

سوال: در ارزیابی از تحولات درونی احزاب باید از جامعه آغاز کرد. این جهتی است که خود شما در منلج های مختلف بر آن تاکید گذاشته اید. اجازه بدهید با همین متد برویم سراغ حککا، کدام بحران؟ چرا و بر کدام زمینه ها؟

کورش مدرسی: ببینید، شکل بحران در هر حزبی داستان خاص خود را دارد. عمیقاً از تاریخ آن حزب، از مسائلی که در آن حزب مطرح بوده است، از کاراکتر های مهم در آن حزب و از کشمکش های خاص درونی آن حزب

مصطفی اسد پور: اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری ایران - حککا - به نقطه اوج تازه ای رسیده است. "بحران" توصیفی است که از درون و بیرون از این حزب در مورد این اختلافات بکار برده میشود. بحران حککا از جمله در حزب حکمتیست مورد بحث بوده است. در این رابطه گفتگوی کوتاهی با کورش مدرسی، لیبر حزب حکمتیست داشتیم که فشرده آن را در زیر میخوانید.

سوال: قبل از اینکه به مضمون اختلافات در حککا و دلایل بالاگرفتن آن بپردازیم اجازه بدهید سوال کنم که اصولاً توجه و حساسیت شما در تعقیب روندهای حککا از کجا ناشی میشود؟

کورش مدرسی: حساسیت ما به چند دلیل است. اولاً علیرغم اینکه اکنون نزدیک به سه سال از جدایی ما از این حزب میگذرد و تا اندازه زیادی تفاوت سیاسی و ست تشکیلاتی ما با آنها روشن شده است، بورژوازی عقل و کاردان هر اتفاق و افتضاح در حککا را به حساب منصور حکمت و از آنجا به پای ما مینویسد. ثانیاً، و به همان اندازه مهم، توجه به این واقعیت است که جدایی ما از حزب کمونیست کارگری ناشی از پخته شدن اختلافات و روشن شدن خط و خطوط نبود. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری، از جمله اعضای همین فراقسیون، وقتی دیدند که در کمیته مرکزی اقلیت هستند حاضر به شرکت در پلنوم کمیته مرکزی نشدند. آنها اساساً به اصول سازمانی را زیر پا گذاشتند و جمع دلبخواهی را بعنوان کنگره پنجم اعلام کردند. آنها عملاً کمیته مرکزی و سلسله مراتب حزب را منحل کردند و اصولاً ماندن ما در یک رابطه تشکیلاتی متمدن را ناممکن کردند. در واقع کل رهبری کنونی این حزب اجازه روشن شدن اختلافات را نداد و مبارزه سیاسی در حزب را سقط کرد. در نتیجه بخش زیادی از کسانی که در حزب کمونیست کارگری ماندند اصولاً متوجه مضمون، ابعاد و دامنه اختلافات درون حزب نشدند. چه در صفوف حزب ما و چه در صفوف حککا خودآگاهی نسبت به مضمون این اختلافات به اندازه ای که باید عمیق و شفاف نشد. ما این امر را در کنگران اول حزب حکمتیست، یعنی کنگران موسس آن، هم مورد تاکید قرار دادیم و گفتیم در سقوطی که چپ سنتی بر حزب کمونیست کارگری تحمیل کرد ما با جدایی مان و تاسیس حزب حکمتیست در واقع قیامی را روی آب انداختیم تا هر کس که نمیخواست غرق شود را سوار کنیم. حزب ما آن روز بیش از هر چیز قایق نجات همه کسانی بود که نمیخواستند به آن سقوط و آن اضمحلال در استاندارد های حزبی تسلیم شوند. امروز تبیین بحران درونی حزب کمونیست کارگری برای خط ما، خط حکمت، فرصتی است تا مجدداً تمایز خود را با تبیین های چپ سنتی در بیرون و داخل حزب کمونیست کارگری نشان دهد و به این وسیله خودآگاهی عمیقتری را در صفوف حکمتیست ها بوجود بیاورد. و بالاخره تبیین بحران در حزب کمونیست کارگری این مجال را به ما میدهد که نشان دهیم که کسی که خواستار مبارزه برای تحقق برنامه ندای بهتر است باید جای خود را در صفوف حزب حکمتیست باز یابد.

میکنم. سوال اینست که چرا حزب کمونیست کارگری درست وقتی دچار بحران میشود که تمام اپوزیسیون راست دچار بحران است؟ چرا همزمان

حزب دمکرات کردستان چند شاخه میشود؟ چرا همزمان جریان مشروطه طلب و حواریون سیاسی سلطنت از وسط قاچ خورده است و آقای داریوش همایون به سرعت از آقای رضا پهلوی دور میشود؟ چرا همزمان سازمان زحمتکشان درست در همین مقطع دچار بحران شده است؟ و ...

از سیاست گذشته، حتی وقتی تعداد زیادی آدم سرما خوردگی میگیرند مسئله دیگر شرح عطسه و سرفه این و آن نیست مسئله شیوع یک بیماری و آگیر است. باید ویروس این سرما خوردگی را شناخت. باید از خودتان بپرسید چرا همه این احزاب درست امروز سرما خوردگی سیاسی گرفته اند؟

ویروسی که حزب کمونیست کارگری را دچار سرما خوردگی سیاسی کرده است همان ویروسی است که کل اپوزیسیون راست را دچار بیماری کرده است. دلیل این بحران در همه این جریانها این است که اتفاقاتی که انتظار آن را داشتند روی نداد. امیدی که به این اتفاقات بسته بودند متحقق نشد. سیری که برای تحول اوضاع میدیدند پیموده نشد و سرانجام نا امید، بی افق، گیج در میدان سیاست باقی مانده اند و هر کدام از عناصر داخلی آنها ارا به حزب مربوطه را به یک طرف میکشد. این دلیل و منطق بالاگرفتن اختلافات است. والا اینکه حمید تقوایی نماینده چپ سنتی است، اینکه خط رهبری فعلی حزب کمونیست کارگری هپروتی و مریخی است کشف تازه ای نیست. منصور حکمت ده سال با آن جدل کرد و ما سه سال پیش دقیقاً بر سر همین مسئله با کل رهبری فعلی حزب کمونیست کارگری، از جمله اعضای همین فراکسیون درگیر بودیم. اسناد آن مکتوب است. مثلاً ما در بیانیه ۲۱ نفر از اعضای کمیته مرکزی در اوت ۲۰۰۴ تأکید کردیم که:

"تاریخ حزب کمونیست کارگری به شهادت همه اسناد و جلسات آن تاریخ مبارزه منصور حکمت برای سوق دادن این حزب از یک جریان فرقه ای گروه فشاری و مبلغ - مروج به یک حزب سیاسی است. این تلاش در حزب با مقاومت جریان چپ سنتی، که از بدو تشکیل حزب در آن شریک بوده است، همراه است.

همه کشمکش های مهم این حزب و همه لحظات تعیین کننده در حزب رنگ این جدال را دارند. بحث "حزب و جامعه"، بحث "حزب و قدرت سیاسی"، بحث "سلبی و اثباتی"، بحث "سناریو سیاه"، بحث "حزب مروج و حزب سازمانده"، تلاش برای مدرنیزه کردن سازمان حزب، تلاش برای استاندارد کردن همه فونکسیون های حزب، تمرکز رهبری، تر داشتن لیبر و غیره همه این جدال را منعکس میکند. حزب کمونیست کارگری آنجا که از گروههای چپ سنتی در ایران یا اروپا متمایز است، درست در پرتو همین جدال ها است.

...

درست به دلیل اینکه شکاف در حزب از ابتدا حول حکمتیسم و چپ سنتی بوده است، شکافی که بعد از منصور حکمت در رهبری حزب باز شد هم حول مسائل و موضوعاتی بود که حکمتیسم را از چپ فرقه ای و حاشیه ای جدا میکرد.... اختلافات ما حول برخورد به مساله لیبر داشتن یا نداشتن، برخورد به رویدادهای ۱۸

تیر سال گذشته، دو قطبی شورا یا حزب، و بالاخره جدال بر سر تئوری حزب و قدرت سیاسی قطبی شد. اینها آن مباحثی هستند که طی دو سال گذشته رهبری حزب را به دو بخش تقسیم کرده اند نه مباحث پلنوم ۱۶ که امروز کاریکاتور شده، تحریف و جعل شده است تا در "نقد" آن بتوان ادای "چپ" در آورد.

شکاف در حزب کمونیست کارگری شکاف میان چپ و راست نیست. شکاف میان حکمتیسم و چپ سنتی است. این شکاف از بدو تشکیل حزب در دوره منصور حکمت و بعد از آن تنها شکاف واقعی در حزب کمونیست کارگری ایران بوده است. منصور حکمت و حکمتیسم تمام تلاش این بوده و هست که این حزب را به یک حزب اجتماعی و توده ای مدعی قدرت، یک حزب قوی، حزبی مدرن و حزبی که روی زمین سفت در جامعه قدرت است و تناسب قوا را منظم تغییر میدهد، حزب ساختن فرصت ها و ... تبدیل کند.

اینکه فراکسیون این حزب امروز این خصوصیت در خط حاکم بر حزب کمونیست کارگری را کشف کرده است علامت ذکاوت نیست بلکه نشانه اینست که تاکنون خود بخشی از این پدیده بوده است.

دیدگاه حمید تقوایی بیست سال پیش هم همین بود که امروز هست. دیدگاه او سه سال پیش هم که علیه ما انقلاب ایدئولوژیک راه انداخت همین بود. آنچه امروز دیگر ماندن با این جریان را برای فراکسیون مقرون به صرفه نمیکند نا امیدی از تحقق پیش بینی هایشان است. میگویند که قرار است فوراً انقلاب شود، قرار است تلویزیون کلید انقلاب باشد، قرار است سرنگونی همان انقلاب سوسیالیستی باشد، قرار است آمریکا حمله کند، قرار است حزب کمونیست کارگری در یک جنبشی که یک سرش هخا است و سر دیگرش ناسیونالیست های ترک جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. و این نشد. آمریکا در عراق باخت، جمهوری اسلامی برد، هخا و ناسیونالیست های ترک به جانی نرسیدند و و این "ناکامی" ها تمام مردم و نیروهای سیاسی ای که افق شن را از این امید و از این انتظار میگرفتند دچار مسئله کرده است. این امید، این انتظار و این چشم انداز در واقع امید و چشم انداز اپوزیسیون راست پرو غرب ایران بود و هست. و این ناکامی ها در واقع کل اردوی اپوزیسیون راست، از ناسیونالیست های کرد تا سلطنت طلب ها و تا حزب کمونیست کارگری را دچار مسئله کرده است. ما این وضع را در کنگره اول حزب حکمتیست مورد بحث قرار دادیم. قطعنامه های مختلف کنگره اول به این واقعیت و به این بحران اپوزیسیون راست پرو غرب پرداخته است.

سوال: در طیف جریانات گرفتار در بحران شما به طیفی از جریانات و احزابی اشاره کردید که در بین آنها میتوان تفاوت زیادی را دید، حزب دمکرات، سلطنت طلبان، جریانات ناسیونالیستی و تا حککا. سوال این است که آیا اینها میتوانند در یک بستر مشترک یک بحران قرار بگیرند؟

کوروش مدرسی: به نظر من نباید مجذوب عنوان هائی شد که احزاب به خود میدهند. همه این احزاب که اسم بریدند افق سراسری شان برای ایران از یک جنبش یا افق ناشی میشود. اینها چه خود را چپ بنامند و چه راست، چه خود را محلی بدانند و چه سراسری مفتون یک امید یا آرمان

معین هستند یک آرزوی کمابیش یکسان به حرکتشان در می آورد. این آرزو عبارت است از آرزوی یک ایران پیشرفته، متمدن، با فرهنگ و استاندارد های غربی، با درجه ای از آزادی های سیاسی و رفرف های اجتماعی و اقتصادی و اینکه یکی به چنین جامعه ای سوسیالیسم میگوید و یکی دمکراسی فرقی در اصل ماجرا ندارد. همانطور که حزب توده و سلطنت پهلوی چپ و راست یک جنبش ناسیونالیستی ایرانی بودند، اینها هم که شما نام بردید بخش های مختلف یک جنبش هستند. سرحالی و رخوت، بشاشیت و افسردگی سیاسی شان را از یک جا میگیرند.

جامعه ایران در تب و تاب یک بحران عمیق است. مردم میخوانند جمهوری اسلامی سرنگون شود. اما هر جنبشی و هر سنت سیاسی تلاش دارد که به این سرنگونی معنی خاص خودش را بدهد. سرنگونی جمهوری اسلامی را از زاویه خاصی ببینند و تفسیر میکنند. هر کس دارد آمل و آرزوهایش را با آن معنی می کند. تمام جریاناتی که هست و نیست شان را در گرو مقدرات و محدودیت ها و دامنه عمل این جنبش سرنگونی معین تعریف می کردند دچار مسئله و بحران شده اند.

ببینید، حزب دمکرات می خواست از طریق این جنبش سرنگونی، بر طبق دورنمایی که جریانات راست داشتند، با کمک امریکا یا به فدرالیسم و یا به خود مختاری برسد. آنها تمام هست و نیست شان را روی این قمار گذاشتند. تمام امید شان همین بود. همین جنبش سرنگونی قرار بود آقای رضا پهلوی را شاه کند، قرار بود انقلاب شود و داریوش همایون حکومت مشروطه درست کند، قرار بود این جنبش سرنگونی همان انقلابی باشد که حمید تقوایی مرتب برایش انقلاب انقلاب می کرد و درست به همین دلیل تفاوت میان اعتراض خود با اعتراض هخا و الاحواز و ناسیونالیست های ترک نمی بیند و هر شلوغی را شروع همان انقلاب میدانند. ...

ما مرتب از حزب کمونیست کارگری میپرسیدیم کدام انقلاب؟ چیزی که شما به آن انقلاب می گوید یک جنبش سرنگونی است که مقدرات و محدودیت هائی دارد. آنها شلوغی را با سرنگونی و سرنگونی را با انقلاب و انقلاب را با سوسیالیسم یکی میگویند. در واقع آنها بعنوان سفت میلیتانت و "اکتیو" تر اپوزیسیون راست پرو غرب عمل کردند. عاشق شلوغی و آکسیون هستند، مهم نیست اگر آن را هخا فراخوان داده باشد. وقتی شلوغی و آکسیون کم شود برای آنها هم افق انقلاب و افق

آینده تیره و تار میشود. اینها علیرغم اینکه جناح های مختلف یک جنبش عمومی تر (ناسیونالیستی) در سطح ایران هستند، همگی نلگر شان را به یک امید و افق واحدی بسته اند. کعبه آمل شان یک تلاطم اجتماعی خاص و معین در ایران یعنی جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی است. گفتیم این جنبش ابعاد معین و محدودی دارد. سر و ته و دامنه پرواز معینی دارد. برگرد به این تحول و همراه هخا و الحواز و ناسیونالیست های ترک نمیشود سوسیالیسم را آورد. اینها تصور شان از انقلاب و از سوسیالیسم همین مخرج مشترک این جریانات بود.

اما جمهوری اسلامی سرنگون نشد، دو خرداد شکست خورد و یک چپ سنتی که از نظر افق اجتماعی بخش رادیکال اپوزیسیون راست است همراه با بن بست اپوزیسیون راست دچار مسئله شد. همه پیش بینی های اینها غلط از کار در آمد و برای بخش اعظم این جنبش معلوم نیست قدم بعدی ←

خورد سرنگونی تبدیل به بستر عمومی اعتراض مردم ایران شد. یعنی در ابعاد اجتماعی مسلح شد که اصلاح در چهارچوب جمهوری اسلامی ممکن نیست یا برد نمیخورد و شما هر آزادی که بخواهید با کل موجودیت خود جمهوری اسلامی روبرو می شوید. اینجا دیگر سرنگونی طلب بودن کافی نبود. چه میبایست تعریف خود را از سرنگونی میداد و تبدیل به تعریف جامعه میکرد. گفتم برای ما این جنبش اساسا به عنوان تخته پرش به انقلاب سوسیالیستی مهم است. در مقابل این تلاش ما، که میبایست در غیاب منصور حکمت انجام میدادیم، چه سنتی حزب کمونیست کارگری که هست و نیست و تمام افق اش همین سرنگونی طلبی بود و اول و آخر استراتژی و تاکتیک اش هم همین فکر می کرد انقلاب سوسیالیستی در حال اتفاق است و پس فردا به قدرت می رسد. در نتیجه احتیاجی به هیچ تاکتیکی و هیچ تعیین و تغییر مسیری و هیچ جهت یابی نداشت. تابع موج شد و قصد انقلاب سواری کرد.

اما در دنیای واقعی جریانی که جهت و معنی پیروزی جنبش سرنگونی را به مردم میداد اپوزسیون راست پرو غرب بود. اینها قدرت اجتماعی داشتند، تبلیغات امریکا و بی بی سی پشت سرشان بود و حزب کمونیست کارگری بی قطب نما، بی باندان و بی سکان روی این موج بالا و پایین می رفت. از یک طرف به صخره هخا میخورد و از طرف دیگر در گرداب الاحواز با ناسیونالیست های ترک همبستگی می کرد، بخش ترکی در حزبش تاسیس کرد. رسماً اسلام سیاسی را ایدئولوژی بورژوازی عرب اعلام کردند و ضدیت با اسلام را با ایرانی گری ضد عرب گری قاطی کردند.

به این اعتبار میتوانی بگویند که این سرنوشت حزب کمونیست کارگری محصول بن بست

چه سنتی و پوپولیسم نهفته در آن است. اما به اعتقاد من اگر خط ما موقعیت قوی تر داشت این اتفاق نمی افتاد. رویداد های بعد از دست دادن منصور حکمت نشان داد که خط او در آن حزب ضعیف بود. منظورم این نیست که همه با آن "موافق" نبودند، بحث بر سر خود آگاهی صفوف حزب کمونیست کارگری نسبت به این خط بود. ضعف خط ما یا در واقع عدم شفافیت فعالین این خط در حزب کمونیست کارگری بود که باعث شد که در آن حزب صحنه بدست چه سنتی بیفتد و دست آخر خط ما نتواند افق و معنی چه در پیروزی جنبش سرنگونی را به جامعه تسری بدهد. راست در جامعه دست بالا پیدا کرد و همراه با سقوط خود حزب کمونیست کارگری را هم به بن بست دیگری کشاند. در غیاب حزب کمونیست کارگری روی خط ما، خط حکمت، مردم پرچم، افق و امید شن را از تلویزیون های غربی و ناسیونالیست پرو غرب گرفتند. فکر می کردند امریکا حمله می کند مردم خوشبخت می شوند.

نمیدانم باید گفت حزب کمونیست کارگری قربانی جنبش سرنگونی شد یا جنبش سرنگونی قربانی این حزب. شاید باید گفت حزب کمونیست کارگری با از دست دادن منصور حکمت در یک شرایط بسیار حساس سیاسی که با شکست دو خرداد پدید آمده بود نتوانست نقش لازم را ایفا کند. ما هم زور مان نرسید که این واقعیت را تغییر دهیم. هنوز هم زور مان نرسیده که جنبش سرنگونی را به سمتی ببریم که می خواستیم. به هر حال دامنه عمل ما هم محدودیت های خاص خود را دارد.

سوال: بحث برانگیز ترین جنبه

سوسیالیستی رکود و رخوت یا اغتشاش و ابهام نمیگردد. بحث من جنس مسائلی است که این افق ها با هم دچار آن میشوند.

می خواهم بگویم فقط تبلیغ کارگر و منافع کارگر برای سوسیالیست بودن و از افت و خیز جنبش ناسیونالیستی معاف ماندن کافی نیست. باید درک روشنی از افق جنبش سوسیالیستی داشته باشید. ما سوسیالیسم را همین امروز می خواهیم اما تمایز سوسیالیسم با آن چیزی که امروز در جامعه در جریان است را درک می کنیم. و سوالی که در مقابل ما قرار میگیرد اینست که چگونه آن انقلاب یا جنبشی که سوسیالیستی نیست را میتوان به تسمه نقاله یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل کرد؟ این را ملزکس و لنین و منصور حکمت انقلاب مداوم اسم گذاشته اند. کسی که این تمایز و لذا ضرورت این تسمه نقاله را نمیبیند، بنا به تعریف پاسیو است و دنباله رو رویداد ها. کسی که این تمایز را متوجه نیست همین جنبشی که هست همه چیزش میشود، یا سوسیالیسم اش همین میشود یا باید در غار تفکرات خود غرق شود تا روز موعود انقلاب سوسیالیستی فرا برسد.

برای چه سنتی منظور از انقلاب سرنگونی است. وقتی به نظر می آید که سرنگونی عقب افتاده است سوال و تردید شکل می گیرد. فراکسیونی که در حزب کمونیست کارگری تشکیل شده است تلاش می کند که به این سوال ها جواب بدهد.

خط ما این مسئله را ندارد. مسئله زیاد داریم اما خط ما از این نوع مسئله ندارد. ما میدانستیم که این جنبش سرنگونی یک جناح راست دارد که اگر کنترل و فضا دست آن باشد، با توجه به اوضاع امروز دنیا، آن را به بحران و شکست میکشاند. کسی که میخواهد رهبری را از دست راست در آورد باید تمایز این جنبش با یک انقلاب سوسیالیستی را بشناسد، باید بتواند پیروزی این جنبش را تعریف کند. کاری که ما کرده ایم. کسی که همین تحوک سرنگونی طلبانه را انقلاب و انقلاب را بنا به تعریف سوسیالیستی میداند کاری جز دنباله روی از اوضاع برایش نمی ماند. مانند حزب کمونیست کارگری، علیرغم هشدار های ما، به تحوک هخا و الاحواز و ناسیونالیسم ترک میپیوندد طرف آنها را میگیرد و کنار آنها علیه ما و منافع این جنبش می ایستد. حزب کمونیست کارگری این مسیر را رفت. اشتباهی در کار نیست. سیاست و افق شن این را اقتضا میکند. بر متن هشدار ها و فراخوان ها و بحث و جدل ما با چشم باز این مسیر را انتخاب کرد. جنبش ما نه میتوانست کنار هخا قرار بگیرد، نه کنار الاحواز، نه کنار ناسیونالیسم ترک و نه کنار ناسیونالیسم کرد. حزب کمونیست کارگری کنار همه اینها ایستاد. منشا مسئله این حزب قطب نمایی است که این راه را به آنها نشان میدهد.

سوال: در زمان جدایی حکمتیست ها و بحران آن موقع در حزب کمونیست کارگری خود شما تاکید داشتید که با این جدایی جنبش سرنگونی از یک پایه مهم آن محروم خواهد ماند. امروز سرنوشت جنبش سرنگونی را شرح دادید. سوال من با کمی مسامحه شاید، اینست که آیا جنبش سرنگونی قربانی سیاست رهبری جدید حککا شد و یا اینکه خود این حککا است که قربانی جنبش سرنگونی گردیده است؟

کوروش مدرسی: وقتی دو خرداد شکست خورد یک نیروی چه به اسم کمونیسم کارگری وجود داشت که بستر مشترک خطوط مختلفی بود. وقتی دو خرداد شکست

چيست. همانقدر که برای داریوش همایون معلوم نیست که قدم بعدی چیست برای حزب دمکرات هم آینده نا معلوم است و برای حزب کمونیست کارگری هم این آینده نا معلوم است.

راستش از همان سه سال پیش که بحث در حزب کمونیست کارگری ایران بالا گرفت ما نسبت به این جنبه هشدار دادیم. گفتیم که جنبشی که در ایران در جریان است یک جنبش سرنگونی است. عضویت در آن بویژه بعد از شکست دو خرداد دیگر هویت متمایزی از اپوزسیون راست نیست. گنجی و حجابیان هم سرنگونی طلب میشوند و نکته گویا این است که آن زمان چه سقی در حزب کمونیست کارگری این پیش بینی ما را آوانس به گنجی و حجابیان فهمید. بهرحال، گفتیم این جنبش پیروزی و شکست خود را دارد و تمام هست و نیست ما این نیست. ما باید پیروزی آن را از زاویه منفعت جنبش خودمان تعریف کنیم بدون اینکه آن را با انقلاب و با جنبش خودمان عوضی بگیریم.

سوال: حزب کمونیست کارگری ادعا میکند که برای سوسیالیسم مبارزه میکند بر سازماندهی طبقه کارگر اصرار بخرد میدهد. آیا این ها نمیتوانست حککا را از این سرنوشت مصون بدارد؟

کوروش مدرسی: نه! این یک بحث قدیمی ملزکس و همینطور منصور حکمت است که اگر بخواهیم راجع به آن صحبت کنیم بحث به درازا میکشد. شما را به بحث های جزوه تفاوت های ما نوشته منصور حکمت رجوع میدهم که این بحث را در توضیح تفاوت هایش با چه سنتی و پوپولیسم میکند. مهم این است که متوجه باشیم که فقط با نگاه کردن به موضع و انگیزه های سازمان های سیاسی نمیشود در مورد جایگاه جنبشی آنها قضاوت کرد. اینکه کسی به خودش سوسیالیست بگوید، از فقر و بی حقوقی طبقه کارگر حرف بزند، خواستار بهبود زندگی طبقه کارگر باشد یا فرض کند از حق زن دفاع کند این نیرو را الزاما سوسیالیست نمیکند. این نیرو الزاما به جنبش برابری انسانها به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر متعلق نیست. سوسیالیسم قبل از اینکه یک عقیده باشد یک افق و یک جنبش همه جانبه است. جناح های رفرمیست جنبش ناسیونالیستی هم اکثر اوقات در باره همین مسائل حرف میزنند. چریک فدائی هم کم از طبقه کارگر حرف نمی زد. خط سه و ملزکسیسم انقلابی هم کم از کارگر و سوسیالیسم حرف نمی زد. سوال این است که این سوسیالیسم چیست؟ سوال این است که طبقه کارگر در این سوسیالیسم چه جایی دارد؟ کسی که فکر میکند با انقلابی مانند انقلاب ۵۷ یا با جنبش سرنگونی مثل جنبش سرنگونی امروز می توان سوسیالیسم آورد و کسی که فکر می کند همه با هم در یک انقلاب همگانی یک نظام سوسیالیستی می آورند تصورشان از نظام سوسیالیستی ایراد دارد. در واقع آن چیزی که اسم اش را سوسیالیسم میگذارند یک جامعه مدرن غربی سوسیالیسم دموکراسی به شیوه قدیم سوئد است که در آن آزادی های سیاسی هست، دولت رفاه هست، یک درجه خلاصی فرهنگی هست و غیره.

اینکه عده ای اسم این جامعه برایشان سوسیالیسم است آنها را سوسیالیست نمیکند. مسئله مکتبی و اعتقادی نیست. جنبه اجتماعی و آرمانی و یا جنبشی آن مهم است. وقتی که به جنبش سوسیالیستی تعلق ندارید افق تان را از جنبش دیگری میگیرید. بحث من این نیست که جنبش

به حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست بپیوندد!

کشمکش های درونی حککا در این بحران حول ارزیابی آنها از عملکرد حزب و رهبری آن دور میزند. دارند توانایی و ناتوانی هایشان را بازبینی میکنند. سکان داران این حزب لیست بلند بالایی از موفقیت ها را به رخ میکشند. سوال من این است آیا اگر افشاگری های مخالفین یا غلو سکان داران حزب شان نبود باز هم شما در مورد بحران صحبت میکردید؟

کوروش مدرسی: اگر این اختلافات هم بروز نمی کرد ارزیابی ما از حزب کمونیست کارگری همین بود که اکنون هست. این ارزیابی را دو سال پیش هم گفته ایم و اسناد آن قابل دسترس است. در این بحران خط حمید تقوایی ورد ایندولوزیک خود را حاضر و آماده دارد. یک راست دیگر کشف شده است و تشکیلات در یک مسابقه برانته از مشرکین جدید هم خط میشود و اصلا سوال را کنار می اندازد. قرار است تا شش ماه دیگر قدرت را بگیرند. دیگر مریخی به اینها گفتن گویا نیست. اینها مسافران اورانوس هستند. اصلا در این دنیا تشریف ندارند. اگر تعریف هائی از خودشان می کنند را باور کنید باید بقیه مردم دنیا را دیوانه فرض کنید. وقتی یک نره از این دنیا فاصله بگیرید این روش و این فضای خلسه ایندولوزیک همان است که مجاهدین هم از آن استفاده میکند. مجاهدین هم باور میکنند که همه مردم کشته و مرده مجاهدین هستند. حزب کمونیست کارگری هم مدعی است که الان در آستانه تصرف قدرت سیاسی است. اینها مایخولیا است. این مایخولیا مکانیزم جواب ندادن به سوالات است. در واقع مکانیزم دفاع از خود حزب کمونیست کارگری است. انقلابات ایندولوزیک همیشه یک رکن این سنت از مانو تا سرداران بوده است. رهبری حککا به یک انقلاب ایندولوزیک دیگری پناه برده است. سه سال قبل انقلاب ایندولوزیک حول این بود که گویا ما گفته ایم "سوسیالیسم روم می دهد" و ما میخواهیم برویم "با بورژوازی انقلاب" کنیم. امروز که معلوم شد خودشان با بورژوازی از هم نوع ترک و کرد و عرب و فارس همراه شدند، خود را به کوچه علی چپ زده اند و ادعا میکنند که اصلا دارند قدرت سیاسی را میگیرند. و فردا که معلوم می شود نمی گیرند لابد فرمول دیگری و انقلاب ایندولوزیک دیگری میکنند و عده ای دیگر را سینه زنان دنبال خودشان میکشاند تا مانع شوند که واقعیت دنیا را ببینند.

اینکه بخش کوچکی از این حزب از این مراسم بیرون افتاده اند در صورت مسئله حزب کمونیست کارگری تغییری بوجود نمی آورد. از نظر من میان این فراکسیون و رهبری رسمی حککا چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ سنت عملی تمایز جدی ای وجود ندارد. فراکسیون سعی میکند در چهار چوب همان سنت فکری و همان سنت عملی به مسائل حزب کمونیست کارگری جواب بدهد که به نظر من ناکام خواهد ماند. آنها یا باید بروند و تسلیم همان خطی بشوند که امروز منتقد اش هستند و یا تحزب سیاسی را کنار بگذارند و به نویسندگان نشریات و سایت ها و تولید کنندگان برنامه های تلویزیونی با نشریه های پراکنده تبدیل بشوند که از نوع آنها زیاد است و بزودی تماما فروموش میشوند.

سوال: اگر شما جای آنها بودید چه میکردید؟

کوروش مدرسی: وقتی اسناد مباحثات درونی حزب کمونیست کارگری را میخوانم عمیقاً متأسف میشوم و ولم میگیرم. اما در همان حال خوشحالم که در آن حزب و نر

سر نام و بر سر اموال به جان هم افتاده اند. این در واقع تکرار سناریو همیشگی سکت های سنتی چپ است. در چنین کشمکشی هر طرف هم که پیروز شود، کمونیسم کارگری و بویژه خط منصور حکمت بازنده است. در اینصورت در جامعه حیثیت و اعتباری برای هیچ یک از طرفین باقی نخواهد ماند.

ما این راه را انتخاب نمی کنیم. جامعه و فضای سیاسی ایران و اعتبار کمونیسم کارگری در پیچه ای برای دخالت در زندگی انسانها و تحقق آزادی و برابری را فراهم کرده است که در چنین مسیری بکلی بسته میشود و همه ما را مشغول یک جنگ فرقه ای نابود کننده خواهد کرد. و از کمونیسم کارگری چیزی بجای نخواهد ماند. این سنت ما نیست.

اما انتخاب دومی هم هست. برای دفاع از حرمت همه انسان هائی که احترام شان به احترام کمونیسم کارگری گره خورده است، برای باز نگاه داشتن امکان دخالت در فضای سیاسی ایران بعنوان یک جریان سیاسی و توده ای کمونیست و تحقق دنیای بهتر، ما راه مان

را از حزب کمونیست کارگری ایران جدا میکنیم، از این حزب خارج میشویم، از هر ادعائی بر نام و اموال حزب کمونیست کارگری ایران صرف نظر میکنیم و تحزب کمونیسم کارگری را در یک حزب دیگر متحقق میکنیم. این راه سیاسی تر است. این راه سالم تر است. این راه منفعت طولانی این جریان را بیشتر حفظ خواهد کرد. از همه مهمتر این راه در سنت سیاسی و سالم خط منصور حکمت است."

این نکات نقطه شروع تحزب سیاسی است. مشکل ما وجود اختلاف نظر در حزب نیست. مسئله ما تعهد به رعایت مقررات یعنی حزبیست است. علیرغم تجربیات تلخ گذشته، اکنون هم اگر هر کدام از اعضای حزب کمونیست کارگری و با اعضای فراکسیون این نوع تعهد به حزبیست را بپذیرند، به مقررات حزب، تمدن سیاسی و تشکیلاتی در برخورد به اختلافات متعهد باشند، می توانند به ما بپیوندند و مبارزه برای برنامه دنیای بهتر را در حزب بهتری و در فضای بهتری و از راه بهتری دنبال کنند. امیدوارم کالیبر و جرات سیاسی چنین تصمیمی را داشته باشند.

سوال: در کشمکش های درونی حککا عبارات و مباحثی دارد پا میگیرد که آشنا است. مبحث سلبی اثباتی، مبحث حزب و قدرت سیاسی، مساله چپ سنتی، تحزب لنینی و غیره. آیا شما فکر نمیکنید این بحران کشمکشی مشابه نو سال پیش زمان جدایی حکمتیست ها است که دارد بنوعی دیگر تکرار میشود؟

کوروش مدرسی: نه من همچین تصویری ندارم. من نظرم را در مورد همه موضوعات بالا و در اغلب اوقات در مقابل رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری و از جمله کسانی که در فراکسیون آن متشکل شده اند مفصل بیان کرده ام و اینجا اصلا مجال برگشتن به آنها نیست. لازم هم نیست. علاقمندان میتوانند به اسناد این مباحثات رجوع کنند. با این رفقا اختلاف جدی دارم. ارزیابی من این است که این ها کماکان در متن همان تبیین ها و پروپلاستیک های چپ سنتی به این مسائل می پردازند. از نظر خط و بینش تئوریک تفاوت جدی میان دو جریان درون حزب کمونیست کارگری نیست. اما به هر حال کسی که بخواهد در حزب کمونیست کارگری در مقابل خط چپ سنتی هر جور سنگری بگیرد ناچار است به منصور حکمت متوسل شود. بحث هائی که شما به آنها اشاره

آن فضا نیستم و در حزبی هستم که مخالفت و تعدد نظرات را جرم نمیداند و تلاش میکند که سمبل انصاف، تمدن و انسانیت در هر اختلافی باشد. به حزبی که ساختیم، به قایقی که برای غرق نشدن روی آب انداختیم، و به تمام رفقای که حزب حکمتیست را ساختند بیشتر از همیشه افتخار میکنم. بنا براین خوشبختانه جای آنها نیستم. اما اگر جای آنها بودم بطور جدی و صمیمانه مباحث و عملکرد سه سال اخیر خودشان و بویژه دوره جدایی ما از حککا را بازبینی میکردم و تلاش میکردم با نقد این تجربیات در بلوغ سیاسی چپ سهیم شوم. و دست آخر همان کاری را میکردم که ما به همه فراخوان میدهیم. وقتم را با حزب کمونیست کارگری تلف نمیکردم. به حزب حکمتیست میبویستم.

ما یک حزب سیاسی هستیم. از کسی امتحان ایندولوزیک نمیگیریم. کسی که با ما هست را فرشته و کسی که با ما نیست را شیطان نمیدانیم. در این حزب بر روی همه کسانی که خود را در آرمان ها و اهداف برنامه دنیای بهتر شریک میدانند باز است. تعدد نظرات در حزب ما مفروض است و شرط کار با آن قبول و وحدت اراده بر اساس مصوبات نهاد های رسمی حزب است. در همین حزب کسانی هستند که کامبیش خط فکری یا سیاسی شبیه حمید تقوایی دارند و کسانی که خط فکری شبیه علی جوادی و آثر ماجدی. داشتن این نظرات جرم و گناه نیست. این تعدد نظرات و تک خطی نبودن نقطه ضعف ما نیست. بر عکس نقطه قدرت ماست. پیش شرط توده ای شدن ماست. قدرت سنت ما در این است بتواند هر کسی را که خود را در اهداف برنامه ما شریک بداند و به اصول سازمانی آن متعهد بماند را در یک حزب سیاسی متحد کند. در چنین حزبی هژمونی هر خط به قابلیت آن خط در طرح سیاست، نقشه عملی و قرار دادن یک افق روشن تر در مقابل حزب بستگی دارد. قدرت خط ما در قابلیت آن در اقتناع و در پاسخ دادن به سوالاتی است که در مقابل حرکت سوسیالیستی قرار دارد و نه محفل بازی و انقلاب ایندولوزیک و سایر روش های جاری در چپ سنتی.

ما در بیانیه کناره گیری اکثریت کمیته مرکزی از حزب کمونیست کارگری در سال ۲۰۰۴، گفتیم که علت جدایی ما اختلافات سیاسی نیست. مسئله نحوه برخورد به این اختلافات است. ما با همان اختلافاتی که داشتیم می توانستیم در یک حزب بمانیم. حمید تقوایی و اقلیتی از کمیته مرکزی اعلام کردند که پلنوم کمیته مرکزی حزب را برسمیت نمیشناسند و در پلنوم حضور بهم نخوانند رساند و اصولاً حکم کمیته مرکزی را نمیپذیرد. اینها جمعی از اعضای حزب در خارج کشور را فرا خواندند و به دلبخواه اعلام کردند که این "اجتماع" کنگره فوق العاده حزب است. جایگزین کردن کنگره قانونی حزب با چنین جمع اختیاری از اعضای هم خط خودشان مطابق بدیهی ترین سنن حزبی غیر قابل قبول و غیر قانونی بود. در متن یک بی قانونی مطلق تنها راه متمدنانه برای ما جدا شدن از حزب بود. ما گفتیم:

"این رفتار ما را در مقابل یک انتخاب قرار داده است. میتوانیم با اتکا به اکثریت مان در کمیته مرکزی، لیدر حزب را برکنار کنیم، دفتر سیاسی را مجدداً انتخاب کنیم، اجتماع فراخوان داده شده توسط حمید تقوایی را غیر قانونی اعلام کنیم و امور حزب را بدست بگیریم. اما در این صورت، با توجه به عدم پایداری اقلیت کمیته مرکزی به هیچ معیار و اصولی و با توجه به رفتار ماجراجویانه و بکلی غیر مسئولانه آنها، شاهد تجزیه حزب کمونیست کارگری به دو حزب هم نام خواهیم بود. دو حزبی که بر

کارگران جهان متحد شوید

کردید مثل بحث جنبش سلبی جنبش اثباتی، بحث مربوط به حزب و قدرت سیاسی، بحث سناریو سپاه، بحث اینکه حزب باید سازمان و شبکه حزبی داشته باشد و غیره بحث های حکمت هستند و ما حول همین بحث ها با همین اعضای فراکسیون درگیر بودیم و اگر بخواهند کسی بحث آنها را جدی بگیرد باید به این بحث ها برگردند. این بحث ها امروز صاحبان دیگری دارد. اما امروز سه سال بعد از جدائی جامعه این بحث ها را با ما تداعی میکند. این صندلی صاحب دارد. صاحبش امروز ما هستیم و چه در بیرون و چه در درون حککا این شباهت را به فراکسیون یاد آور شده اند. اگر امروز متوجه منصور حکمت شده اند باید برخورد انتقادی تری به باورهای سیاسی خود داشته باشند. به گمان من به منصور حکمت متوسل شده اند تا فاصله خود را با رهبری کنونی حزب شان نشان دهند. اینها اپوزیسیون طرفدار رهبری فعلی هستند. خودشان هم ادعا نمیکنند که اختلاف شان با خط و سیاست حاکم بر حزب کمونیست کارگری عمیق است. من هم همین ارزیابی خودشان را درست میدانم.

سوال: شما در صحبت های تان اشاره کردید که حکمتیست ها نتوانستند بر پرچم جنبش سرنگونی مهر طبقه کارگر را بکوبند. بیرون از ما میگویند این کمونیست کارگری است که در امر خود ناتوان مانده است. آیا کاستی های حکمتیست ها به این ارزیابی جای حقانیت نمیدهد؟ شما چرا موفق نشدید؟

کوروش مدرس: ما پرچم را بلند کردیم. موفق نشدیم به خاطر اینکه نیروی کافی برایش نداشتیم. به خاطر اینکه حزب کمونیست کارگری شکست خورد. حزب کمونیست کارگری قدرتش تنها در موضع گیری های دوران منصور حکمت نبود. یک تاریخ، یک نفوذ اجتماعی، یک امید بود. ما در هنگام جدائی هشدار دادیم که قربانی شلنگ تخته تشکیلاتی چپ سنتی قبل از هر چیز امید به کمونیسم کارگری و قدرت حزب کمونیست کارگری است. ما از اول گفتیم که جدائی لطمه عظیمی به امید و امکان دست بالا پیدا کردن چپ در جامعه است. آنها گفتند که با این جدایی ها تقویت شدند! ما خط درستی جلو گذاشتیم. امروز به همت یک خط سیاسی روشن و در پرتو تلاش صمیمانه یک عده کمونیست مصمم حزب حکمتیست بارز ترین حزب چپ شده است و در فاصله کوتاهی به یک حزب داده در فضای سیاسی ایران تبدیل شده است. اینها دستاورد حرکت این حزب و آنهم در این زمان کوتاه بوده است. اما هنوز زور مان نمی رسد. هنوز صف مان آنقدر که لازم است خود آگاه و دینامیک نیست. اما اگر حزب کمونیست کارگری و چپ سنتی در آخر راهش است ما در اول راه هستیم. هنوز پرونده ما باز است. ما داریم رشد تصاعدی میکنیم، نیرو جلب می کنیم و امروز بسیار قدرتمند تر از سه سال پیش هستیم. این را هر کس می تواند در تهران، در بندر عباس و در مشهد و تبریز و اصفهان و سنج و مریوان و سرشت و بانه نشان بدهد. حزب ما امروز بارز ترین حزب چپ قابل مشاهده است. اگر سه سال پیش میتوانستیم مانند دوره حکمت حزب کمونیست کارگری را با خود داشته باشیم شانس ما زیاد تر بود. ضعف ما در همین اگر ها است. منتها ضعف ما همان است که منصور حکمت بارها و بخصوص در پلنوم چهاردهم که آخرین پلنومی بود که در آن شرکت کرد از آن حرف زده بود. حزب کمونیست کارگری هیچگاه روی خط کمونیسم حکمت قرار نگرفته بود.

سوال: الان با خطر جنگ اوضاع سیاسی پر تلاطمی را پیش روی جامعه ایران قرار داده است. حککا در بحران به سر میرسد. تأثیرات این پدیده چه خواهد بود، روندها را چگونه میبیند و این بحران چه دشواری هایی را جلوی روی شما قرار میدهد؟

کوروش مدرس: من فکر نمیکنم که حککا یک نیروی اصلی در جامعه ایران است. الان دیگر نیست. من فکر میکنم در سه سال گذشته حککا یک سیر نزولی را طی کرده است. امروز حککا یک جریان نا مربوط به فضای سیاسی ایران است. اینکه برای حککا چه اتفاقی بیفتد تأثیر بلاواسطه ای روی فضای سیاسی ایران نمی گذارد. به این معنی که حککا جزو شیرازه اتفاقات سیاسی در ایران نیست. این حزب، حزب دوران منصور حکمت و حزب چهار سال پیش نیست. اما یک خرابکاری مجدد، تکرار رفتارشان نسبت به ما، این اتفاق به همت بورژوازی و به همت ناسیونالیستها متاسفانه بحساب منصور حکمت نوشته خواهد شد.

سوال: مصاف های درونی حککا با توجه به شناختی که شما از صف بندیهای درونی آنها دارید رو به کجا دارد؟ آیا روندها طوری است که نگرانی که شما مطرح کردید را در صحنه عملی داشته باشیم؟

کوروش مدرس: مضامینی که فراکسیون بدست گرفته است عمق چندانی ندارد. کسی که فراکسیون تشکیل میدهد نمیتواند در انتظار رای مخالفین خود باشد. تشکیل فراکسیون برای کسی حقوق اضافی و ویژه نمیآورد. برعکس اگر اکثریت نباشید تشکیل فراکسیون دست شما از بسیاری از اهرم های تشکیلاتی کوتاه میکند. اینکه کسی به اعضای یک فراکسیون رای میدهد یا نه تماما بستگی به این دارد که از نظر سیاسی چه جایگاهی برای نظرات آن فراکسیون قائل است. رای دادن در یک حزب سیاسی است. بعضی ها فکر میکنند فراکسیون به آنها علاوه بر امکانات خط حاکم امکانات جدیدی میدهد. چرا باید هر چند نفری که اسم خودشان را فراکسیون گذاشتند را به همه حزب وصل کرد و مشغله آنها را به مشغله همه حزب از این سر ایران تا آن سر دنیا تبدیل کرد؟ کلا فکر میکنم فراکسیون حککا با حزبیت مسئله دارد. آنها شخصیت و حزب را در مقابل هم قرار میدهند و راستش شخصیت را از حزب هم مهمتر میدانند. آنها فکر میکنند حزب فقط دور شخصیت ها ساخته میشود. از نظر ما حزب محمل، سازمان و لولای اتحاد رهبران سیاسی با سازمان دهندگان و اکتویست های عملی است. یک پدیده واحد و انتگره است که در بحث کمیته های کمونیستی به آنها پرداخته ایم.

در بعد سیاسی تا اینجا صحبت های تاکنونی فراکسیون نزدیکی خاصی را به ما تداعی نمیکند. از نظر تشکیلاتی هم تا وقتی که آنها تکلیف خود را با کنگره پنجم و بحث یک بنی کردن حزب که دقیقاً بحث قبلی خودشان بود و زیر پا گذاشتن اصول حزبی روشن نکرده اند باید فرض کرد که همان روش ها را قبول دارند. آنچه میماند "لحن بحث" است که خوشبختانه لحن بحث اعضای فراکسیون متمنانه تر است. با این تفصیلات برای من سخت است پیش بینی کنم که به کجا خواهند رفت. نگرانی اصلیم این است که این بحران به یک اقتضای سیاسی دیگری تبدیل شود.

به نظر من تاریخ حککا بعنوان یک حزب کمونیستی به سر آمده است. حککا در پروسه اضمحلال کامل است و تا چند سال دیگر اثر جدی ای از آن باقی نخواهد ماند. جریان مشابه سرداران و توفان خواهد شد. امیدوارم که تعداد زیادتری از آنها به حزب ما بپیوندند. زندگی و انرژی خود را در مسیر مفید تری صرف کنند.

سوال: دایره تأثیرات عملی شما چقدر است؟ به شما اورد میگیرند که در اوایل بحران در نامه ای عدم دخالت را ترجیح دادید.

کوروش مدرس: عدم دخالت دوره اول از اینجا ناشی میشد که فاکتورهای زیاد روشن نبودند. بیشتر از یک بیانیه مبهم و مقدار زیادی شایعه چیز دیگری در دست نبود. امروز فراکسیون با همه ادعاها و مواضع اش خود را مطرح کرده است. و میتوان در مورد آن قضاوت کرد. بعلاوه رهبری ما تلاش کرد خودآگاهی اجتماعی را در صفوف حزب حکمتیست بالا ببرد. ما میخواستیم قدرت قضاوت و انصاف و دامنه دخالت مان از آزردهی های فردی هر چه بیشتر فاصله پیدا کند.

حککا با فرو رفتن در این بحران کاملاً آسیب پذیر بود. هنوز هم هست. تلاش ما این بود که این آسیب پذیری مورد سوء استفاده قرار نگیرد و ما کاری کنیم که چشم شان را به واقعیت های بزرگتر، به واقعیت تاریخ گذشته باز کنیم.

اما دامنه تأثیر ما در اختلافات حککا محدود است. مایک جدایی بسیار تلخ را آنهم در همین فاصله نه چندان دور پشت سر داریم که در آن حزب حککا علیه ما انقلاب ایدئولوژیک کرد. حتی این فراکسیون هنوز هم برای موجه کردن خود در حزب شان یک خط در میان لگدی هم به ما میزند! هنوز نشریه جدل که شماره اول آن شماره ویژه لاپوشانی اقتضاح شان در ماجرای لبنان بود و در آن به اعضای ما فراخوان دادند که حزب ما را ترک کنند روی سایت فراکسیون است. شاید دامنه عمل ما در همین محدوده باقی میماند که سعی کنیم فضا را متمن نگاه داریم. فراخوان، خواهش یا تقاضای من از اعضای فراکسیون و از رهبری حزب کمونیست کارگری این است که اجازه ندهند مجدداً فضای هیستریک، بی ادب و غیر اجتماعی بر جدال شان غالب شود. انتشار دعوا و مرافعه های جلسات حزبی صرف نظر از اینکه ربطی به علنیت و شفافیت ندارد آبرو ریزی است. این نوع افشاگری ها به اعتبار همه چپ لطمه میزند. باید یکبار برای همیشه از این شیوه ها فاصله گرفت.

سوال: شما در نوشته های قدیمی تر از "شنیع ترین" برخورد های رهبری جدید حککا گفته اید. اکنون هم به خاطر بسیار تلخی که بجا گذاشتند اشاره داشتید. میخواستم ببرسم سایه این زخمها در کشمکش امروز و نگاه و برخورد شما حکمتیست ها با حککا چگونه نقش ایفا خواهد کرد؟

کوروش مدرس: من بعد از بحث در جلسه مشترک کمیته رهبری و دفتر سیاسی نامه ای در این رابطه برای اعضا و دوستان حزب نوشتم که به بیرون از حزب هم راه پیدا کرد. خط ما همان است که آنجا گفتیم. ما نباید تحت تأثیر بغض و کینه توی شخصی موضع سیاسی بگیریم. شاخص حرکت ما منفعت سیاسی جنبش ما است. تا آنجا که به ما مربوط است در رابطه سیاسی جایی برای دخالت دادن احساسات شخصی نیست و تلافی جویی فردی جایی ندارد.

سوال آخر. در چند هفته اخیر من یادداشتهای پیاپی شما را بخاطر دارم که توجه را به سمت مباحثات و تحرکات محیطهای دانشجویی و جوانان در ایران و نزدیکی آنها به منصور حکمت و کمونیسم

کشمکشها متعجب اند دعوت میکنیم که یکبار دیگر به بحثهای دوران اختلاف، منتشر شده در نشریه "حکمت" شماره اول، مراجعه کنند. در آنجا سر نخ هایی از منشا بحث های جاری ما و پاسخ بسیاری از سوالات خود را خواهند یافت.

لااقل در سطح کانونهای فکری در ایران اختلافات درونی حککا هنوز به مساله تبدیل نشده است. به این خاطر که موقعیت حککا در ظرف سه سال گذشته در جامعه ایران بکلی تغییر کرده است. امروز خیلی ساده حکمت را با "حکمتیست ها" میشناسند. تا اینجا اختلافات درونی حککا بازتاب زیادی نداشته است. به نظر من انرژی زیادی را نباید به این مساله مشغول کرد. این پدیده در حال زوال است. فقط باید دید، نگاه کرد و آن را شناخت. از کسانی که هنوز در این صف باقی مانده اند و از این

معطوف میساختید. رو به این جوانان و این محافل در مواجهه با پدیده بحران حککا چه نکاتی برای گفتن دارید؟

کوروش مدرس: شاید باید گفت خوشبختانه اتفاقاتی که در ایران در حال رخ دادن است، چه ارجاع به حکمت و چه تداعی شدن با حکمت، چه دفاع از حکمت و چه حتی حمله به حکمت، تحت تاثیر سنت فکری و سیاسی ما و تلاش ما در ایران است. در نتیجه تا جایی که من دیده ام

آزادی انتقاد و وحدت در عمل

ولادیمیر لنین 1906



هیئت تحریره سند زیر را که توسط کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه امضاء شده است را دریافت کرده است:

"از آن جا که برخی از تشکیلاتهای حزب در باره مرز آزادی انتقاد از تصمیمات کنگره حزب سوال کرده اند، کمیته مرکزی حزب بر مبنای این اصل که طبقه کارگر روسیه احتیاج به حداکثر وحدت در تاکتیک در حزب سوسیال دموکرات روسیه را دارد و این وحدت در عمل میان هر یک از بخشهای حزب در حال حاضر از هر زمان دیگری ضروری تر است، اعلام میدارد که:

همه اعضای حزب از آزادی کامل برای بیان نظرات خود در حزب، مطبوعات حزبی و جلسات حزبی برخوردارند و میتوانند نظرات ویژه انتقادی خود را در آزادی کامل بیان دارند.

اعضای حزب در سطح جامعه و در میتینگهای عمومی نباید آزیتاسیونی کنند که تصمیمات کنگره را زیر سوال ببرد. هیچ عضو حزبی در میتینگهای عمومی و در سطح جامعه نباید فراخوان به آکسیون دهد که بر علیه تصمیمات کنگره باشد و یا قطعنامه ای صادر کند که با آن تصمیمات مطابقت نداشته باشد."

وقتی ما به اساس این قطعنامه نگاه میکنیم، یک سری نکات قابل توجه مشاهده میکنیم. قطعنامه میگوید، در حزب آزادی کامل نظر و انتقاد برقرار است اما اعضای حزب نباید در سطح جامعه فراخوانی دهند که در مقابل تصمیمات کنگره باشد! ببینیم از این چه نتیجه گیری میشود کرد: در حزب و جلسات حزبی اعضای حزب حق دارند تا فراخوان به آکسیون دهند که مخالف تصمیمات کنگره باشد اما در جامعه اعضای حزب اجازه ندارند با آزادی کامل نظرات شخصی خود را بیان دارند!!

نویسنده قطعنامه رابطه میان آزادی انتقاد در حزب و وحدت در عمل را اشتباه درک کرده است. انتقاد در چهارچوب اصول پایه ای برنامه ای باید کاملاً آزاد باشد، نه فقط در حزب بلکه در سطح جامعه (همانطوری که پلخائف در کنگره دوم حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه گفته است)

ممنوع کردن یک چنین انتقادی یا چنین "آزیتاسیونی" (برای اینکه نمیتوان انتقاد را از آزیتاسیون جدا کرد) ممکن نیست. حزب باید در فراخوانهای عملی و آکسیونهای متحد باشد. همه فراخوانهای که ناقض وحدت عمل حزب در یک آکسیون مشخص هستند چه در میتینگهای حزبی، چه در میتینگهای عمومی سطح جامعه و چه در مطبوعات حزبی غیر مجاز است.

کمیته مرکزی به طور واضحی تعریف نادقیق و بسیار محدودی از آزادی انتقاد و تعریف نادقیق و بسیار گل و گشادی از وحدت در عمل بدست داده است. بطور مثال کنگره تصمیم گرفت که در انتخابات دوما شرکت کند. انتخابات یک عمل آکسیونی خیلی مشخصی است. در حالی که انتخابات جریان دارد (مثلاً در باکو در حال حاضر) کلاً هرگونه فراخوانی برای تحریم دوما و عدم شرکت در آن از طرف اعضای حزب ممنوع است. در چنین زمانی، در حالی که مبارزه انتخاباتی و انتخابات جریان دارد، اعضای حزب اجازه ندارند از تصمیم شرکت در انتخابات "انتقاد" کنند، برای اینکه این کار در عمل به آزیتاسیون انتخاباتی حزب و تاثیر آن لطمه میزند. اما تا زمانی که انتخابات در دستور نیست و هنوز انتخابات و مبارزه انتخاباتی در کار نیست، انتقاد از تصمیم شرکت در انتخابات بطور همه جانبه در حزب و جامعه آزاد است. طبیعتاً کاربست این پرسنسیب در عمل گاهی با خود بحثها و سردرگمیها و درکهای غلط را به همراه میآورد و دقیقاً فقط بر اساس و با تکیه با این پرسنسیب میتوان با سربلندی از بحثها و سردرگمیها و درکهای اشتباه بیرون آمد. اما قطعنامه کمیته مرکزی شرایط دشوار و غیر ممکن را برای حزب ایجاد میکند.

قطعنامه کمیته مرکزی هم از نظر محتوی غلط و هم با قوانین حزب در تناقض است. پرسنسیب در باره سانترا لیسیم دموکراتیک از یک طرف و خودمختاری ارگانهای محلی از طرف دیگر به معنای آزادی کامل انتقاد در همه جا چه در حزب و چه در جامعه است، تا آنجا و تا زمانی که این آزادی انتقاد، به وحدت عمل حزب در یک آکسیون مشخص لطمه نزند. و هرگونه انتقادی که وحدت عمل حزب را در یک عمل آکسیونی مشخص تصمیم گرفته شده دچار مشکل سازد، غیر مجاز است.

ما این را یک اشتباه بزرگ کمیته مرکزی به حساب میآوریم، که قطعنامه ای در باره چنین مسئله با اهمیتی را صادر میکند، بدون اینکه قبلاً این قطعنامه در مطبوعات حزبی و تشکیلاتهای حزب مورد بحث قرار گیرد. یک چنین بحثی، میتواند به کمیته مرکزی کمک کند که حزب ما از چنین اشتباهی اجتناب کند. ما همه تشکیلاتهای حزب را فرا میخوانیم تا قطعنامه کمیته مرکزی را در تشکیلات خود مورد بحث قرار دهند و نظرات خود را در این رابطه به طور دقیق بیان کنند.

آموزشهای لنین منبع گرانبهایی برای طبقه کارگر جهان است

حسین مرادیگی (حماه سور)

نقد "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" نوشته کورش مدرسی

بخش اول

تبیین "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" از دوم خرداد



مقدمه

از طرح بحث مربوط به تحولات سیاسی ایران بعد از شکست دوم خرداد و استنتاج سیاست ها و تاکتیکهایی که عمدتاً تحت عنوان نوع سرنگونی، جنبش سرنگونی، منشور سرنگونی و در ادامه "دولت موقت" که مبنای تحلیلی و استدلال آن در "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" ارائه شده اند، اگر تنها حزب حکمتیست را مینا بگیریم، حدود 2 سال میگذرد. من بر این واقفم که نقد مباحثی که چند سال از آن گذشته است چندان خوش آیند نیست. بویژه وقتی خود نیر با آنها توافق داشته و جانی نیز مخالفتی با آن ابراز نکرده ام. حدود سه تا چهار ماه مانده به کنگره اول حزب که در اکتبر سال 2006 برگزار شد، وقتی این سوال برایم مطرح شد که آیا راهی که میخواستیم برویم همین است یا نه؟ و آیا درست میرویم یا غلط؟ به تدریج متوجه اختلافات جدی خود با این بحثها و سیاستها و تاکتیکهای منتج از آن شدم. در واقع این نقد قبل از هر کس متوجه نگرش خود من هم به این مسائل در این دوره است. سوالی که مدام در ذهنم می چرخید این بود که آیا برای طرح این اختلاف نظرها دیر نشده است؟ آیا کسی اصلاً حوصله دارد آنهم در شرایط متحول سیاسی کنونی به مباحثی که حدود دو سال و بسیار بیشتر از آن میگذرد توجه لازم را بکند؟ و آیا بهتر نیست که جدل سیاسی بر سر این مباحث را بوقت دیگری موکول کنم؟ جواب از نظر من برای موکول کردن آن به بعد منفی بود. برای من کاملاً روشن بود که بدون طرح اختلافات سیاسی خود با مباحثی که چند سال از آن میگذرد، ایفای نقش لازم چه در درون حزب و چه در تحولات سیاسی ای که در پیش است، برایم مقدور نبود. تصمیم گرفتم که آن را در درجه اول بر روی کاغذ بیاورم و در آینده اگر لازم شد در مورد جنبه های مخفف آن سمینار بگذارم. من بر خطیر بودن اوضاع سیاسی کنونی در ایران بویژه برای جنبش کمونیسم کارگری و حزب حکمتیست واقفم. میدانم باید در حد مناسبی برای جدل حول این مباحث در درون حزب وقت گذاشت. میلم که باید تناسب معقولی بین جدل بر سر اختلافات سیاسی در حزب و همچنین رویارویی با مسائل حاد سیاسی دیگری که جنبش و حزب ما با آن روبرو میشود، برقرار کرد. به یک دلیل ساده که تحولات خارج از ما منتظر تعیین تکلیف این اختلاف نظرات در درون حزب ما نخواهد شد. بویژه وقتی که خود ما از سرعت این تحولات هرچقدر هم تمام وقت کار کنیم، هنوز عقبیم. هنوز نقطه عطفهای مهمی در راهند. صحت درستی یا نادرستی هر سیاست و تاکتیک را که جلو حزب میگذاریم، برایتک سیاسی حزب در آینده، نشان خواهد داد. برای روشن تر شدن بحث اجازه بدهید که در اینجا به نکته مهمی در مورد سابقه این بحثها اشاره کنیم.

از نقطه نظر کمونیسم و طبقه کارگر با از رونق افتادن بلژار نمایش دوم خرداد (شکست دوم خرداد)، برای جنبش کمونیسم کارگری نقطه عطف و موقعیت کم نظیری ایجاد شد. دوران ظهور و افول دوم خرداد همزمان بود با دوران رشد کمونیسم کارگری و آشنایی نسبتاً وسیع مردم با این جنبش و برنامه و اهدافش. در این دوره برای کارگران، زنان، جوانان و هر انسان خواهان آزادی و برابری و عدالت اجتماعی، سوالات جدیدی از چه باید کرد گرفته، تا کدام حزب، کدام رهبران، کدام شعارها و

غیره مطرح شد. دوره ای بود که همه میگفتند جمهوری اسلامی رفتنی است و بزودی از هم می پاشد. حتی روزنامه های جناح راست نیز علناً از خطر براندازی صحبت میکردند. جنبش کمونیستی طبقه کارگر هم می بایستی از زاویه منافع طبقه کارگر و این مردم به سوالات واقعی ای که برای جامعه و مردم مطرح بود، جواب دهد. بعد از مرگ منصور حکمت، کورش مدرسی اول در جلسه دفتر سیاسی و چند روز بعد در پلنوم شانزده هم حزب کمونیست کارگری آن زمان، با تحلیلی که خود از تحولات سیاسی این دوره ایران، از موقعیت حزب کمونیست کارگری ایران و همچنین از جایگاه دوم خرداد و جدال میان جناحهای درون جمهوری اسلامی در این تحولات داشت، غلط یا درست، مخالف یا موافق، با طرح یک سلسله بحثهایی که هسته اصلی آن مجدداً در "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" بیان شده اند، چه باید کرد را از نظر خود توضیح داد. توضیح بیشتر در این مورد را به بخش مربوط به "دولت موقت" و همچنین بحث مفصل در مورد اختلاف نظر ها در درون حزب کمونیست کارگری آن دوره و جدالی ما حکمتیستها از آن را به نوشته جداگانه ای موکول میکنم. بعد از جدایی ما از حزب کمونیست کارگری ایران و در حزب حکمتیست، فعلاً فاکتور حضور نظامی دولت آمریکا در منطقه و در صحنه سیاست در ایران به کتار، کورش مدرسی مجدداً از سر استنباطی که خود از شکست دوم خرداد دارد، تقریباً همان بحثها را این بار مفصل تر مطرح کرد. این بحثها بدون جدل چندان در حزب حکمتیست پذیرفته و سرانجام سیاست ها و تاکتیکهای منتج از آن در کنگره اول حزب حکمتیست رسماً تصویب و به سیاست و تاکتیکهای مصوب در حزب ما تبدیل شدند. میخوامم بگویم، کورش مدرسی از نظر خود و با توجه به تغییراتی که در اوضاع سیاسی ایران و موقعیت کمونیسم در ایران می بیند، اگر نه استراتژی که سیاست و تاکتیک های جدیدی را برای پیروزی کمونیسم در آینده تحولات سیاسی ایران تدوین کرده است. مخالف یا موافق، من به طرح این مباحث و تلاش برای به کرسی نشاندن آن در هر دو حزب در این چهارچوب نگاه میکنم و از این زاویه نیز آن را مورد نقد قرار میدهم.

شکست دوم خرداد

لازم است قبلاً یک نکته را توضیح دهم. این نقد هرچند ممکن است شامل سه و یا حداکثر چهار بخش باشد. اما بر دو پایه استوار است: یکی نقدی است به تبیینی که "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" از دوم خرداد و شکست دوم خرداد بدست داده است. دیگری نقدی است بر استنتاجات سیاسی و تاکتیک که اساساً بر مبنای شکست دوم خرداد، پی ریزی شده است. "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" تبیین صورت مساله، را اساساً از شکست دوم خرداد و لذا ضرورت تعریف سرنگونی، چگونگی سرنگونی و تدوین منشور سرنگونی و نهایتاً وظایف کمونیستها را مستقیماً از آن نتیجه گیری کرده است. "دولت موقت" هم یک جایی وارد میشود. به این در بخش مربوط به "دولت موقت" می پردازیم. به این دلیل ظهور و بویژه افول دوم خرداد، در نگرش رفیق کورش به تحولات سیاسی این دوره ایران و آنچه که او تغییر صورت مساله "انقلاب ایران" نام نهاده است، نقش کلیدی

و تعیین کننده ای دارد. در تصویری که من از دوم خرداد دارم، برعکس، نه ظهور و نه افول دوم خرداد آن جایگاهی را که او از آن بدست داده است، ندارد. به این دلیل تبیین و تصویری را که "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" از ظهور و افول دوم خرداد بدست میدهد با تبیین و تصویری که منصور حکمت و ما از جایگاه دوم خرداد و جدال جناحهای درون جمهوری اسلامی در تحولات سیاسی این دوره ایران داشتیم، متفاوت می بینم. جایگاهی که کورش مدرسی در "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" برای افول و بویژه شکست دوم خرداد در تحولات سیاسی این دوره ایران قائل شده است، خواهی نخواهی به خارج کردن تاریخ واقعی و مردم از تصویر منجر شده است. خواهی نخواهی نگرشی است از زاویه جدال میان جناحهای درون جمهوری اسلامی و اسلامادوم خرداد به تحولات سیاسی این دوره ایران. و این به باور من میتواند خطاهای استراتژیکی مهلکی را موجب شود. با توجه به مکتوب بودن نقد و افشاکاری ما در دوره منصور حکمت از دوم خرداد و اجتناب از طول مطلب، در اینجا، تا آنجا که ممکن است، بطور فشرده و تنها به مواردی و در حدی که این نوشته اجازه میدهد، اشاره میکنم. این کار لازم است، چون بدون آن نمیتوان به اختلاف این نقد با آنچه که در "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" تحت عنوان تغییر صورت مساله "انقلاب ایران" آمده است، پی برد. برای این بهتر است به سراغ بررسی "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" از دوم خرداد و شکست دوم خرداد برویم.

چرا این بحث لازم است، "بحث انقلاب ایران و وظایف کمونیستها"؟

کورش مدرسی در بخش 1- یعنی مقدمه "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" چنین می نویسد: "این بحث (بحث انقلاب ایران و وظایف کمونیستها، پرنتر از من است) لازم است؟ چون صورت مساله تغییر کرده است. "انقلاب ایران" و "کمونیستها" هر دو جزء این بحث تغییر کرده اند. اوضاع سیاسی ایران بعد از شکست دوم خرداد، اشغال عراق توسط آمریکا چه در بعد داخلی و چه در بعد بین المللی تغییر کرده است. می افزایند: "تغییر در موقعیت کمونیسم به تحولات درونی حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت و بویژه بعد از دگرسی سیاسی این حزب طی یک سال گذشته، بدنبال جدایی ما از آن، مربوط میشود. به این اعتبار موقعیت کمونیسم و جایگاه اجتماعی و سیاسی آن در ایران تغییر کرده است، که بعداً به آن خواهیم پرداخت. ادامه میدهند: "به این اعتبار کمونیستها و طبقه کارگر در مقابل مسائل جدیدی قرار گرفته اند که اگر پاسخ درستی به آنها ندهند بعنوان یک نیروی سیاسی جدی در صحنه ایران حذف میشوند. اینها مسائلی هستند که قبلاً به این شکل ←

با آنها روبرو نبودیم. این موقعیت و این سوالات در دوره منصور حکمت وجود نداشت و در نتیجه پاسخی هم به آنها لازم نبود. امروز اما از ما پاسخ میطلبد. "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها"، کورش مدرسی، نشریه حکمت، شماره 3، ص 47.

متن خود به اندازه کافی گویاست و احتیاجی به توضیح ندارد. در این که صورت مساله تغییر کرده است، شکی نیست. بحث این است که تغییر در صورت مساله را چگونه می بینیم؟ از چه زاویه ای به آن نگاه کرده و در نتیجه چه سیاستها و تاکتیکی را از آن استنتاج می کنیم؟ "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها"، فعلا بحث فاکتور آمریکا به کنار، همانطور که خواهیم دید به تغییر صورت مساله اساسا از سر شکست دوم خرداد مینگرند و ضرورت "نوع سرنگونی، چگونگی سرنگونی، تعریف محتوای پیروزی جنبش سرنگونی یعنی منشور سرنگونی و وظایف کمونیستها را از آن استنتاج میکند. نقد حاضر در مقابل، میخاهد نشان دهد که صورت مساله اگر تغییر کرد، چه و چگونه بود؟ و چه سیاست و تاکتیکی می بایستی در پیش گرفته میشد؟ اصراری هم نداریم که کسی آن را از ما قبول کند. حزب میتواند راه کنونی خودش را برود.

تبدیل سرنگونی به بستر عمومی اعتراض - تغییر صورت مساله

توضیح در مورد تبدیل سرنگونی به بستر اصلی اعتراض را به بخش دوم این نوشته موکول میکنیم. چون کورش نیز بعد از بررسی دوم خرداد به آن برمیگردد. زیر این تیترا می نویسد:

" موقعیت اعتراض مردم و رابطه مردم با جمهوری اسلامی بعد از شکست دو خرداد تغییر کرده است. این تغییر، موقعیت نیروها و جریانات سیاسی را به شدت تغییر داده است. این موضوعی است که به سهم خود طی چند سال گذشته سعی کردیم توجه کمونیستها را به آن جلب نماییم و اینجا بار دیگر بطور خلاصه آنرا مرور میکنیم.

پاینتر ادامه میدهند: "شکست دو خرداد به این معنی شکست یک "جماعت" یا یک حزب و حذف آن از صحنه سیاست در ایران نیست. با این شکست فاکتورهای سیاسی مهمی خط تاکید از من است، تغییر کردند. صحنه کشمکش اجتماعی و سیاسی در جامعه تغییر جدی کرده است و مردم، رژیم و اپوزیسیون در متن متفاوتی در مقابل هم قرار گرفته اند" اگر کسی متوجه ابعاد این تغییرات و در نتیجه سوالات جدیدی که در مقابل جامعه و نیروهای سیاسی قرار میدهند نشود، جز دنباله روی از رویدادها و سپردن سکان تغییر به دست نیروهای سیاسی رقیب سرانجامی نخواهد داشت. همانجا.

در مورد تغییر موقعیت اعتراض مردم و رابطه مردم با جمهوری اسلامی بعد از شکست دوم خرداد، خیلی فته شده بگوئیم، با سکه شدن و از رونق افتادن نمایش دوم خرداد صورت مساله در ایران البته عوض شد. به این صورت که جدال جناحهای حکومت از مرکز توجه مردم خارج شد. جدال مردم و کل حکومت اسلامی و اشکال مستقل اعتراض مردم، اهمیت بیشتری پیدا کرد و به جلو صحنه آمد. توجه مردم و جامعه به نیروها و جریانات بیرون از حکومت، چپ و راست اپوزیسیون ایران، جلب شد. و این، نقطه عطف و فرصت بزرگی را برای جنبش کمونیسم کارگری با موقعیتی که در آن دوره در جامعه پیدا کرده بود ایجاد کرد که ما آن را به دلایلی متأسفانه از دست دادیم. با شکست دوم خرداد تغییری در موقعیت و لاجرم صف بندی نیروهای دوم خرداد ایجاد شد، عده ای سرنگونی طلب و به کنسرواتوهای طرفدار غرب متمایل

و عده ای نیز از روی ناچاری به چپ پیوستند. این تغییرات بدوا نه محصول شکست دوم خرداد که سکه شدن دوم خرداد، خود محصول تغییر در رابطه مردم و جمهوری اسلامی بود. این مردمان که علیرغم انتظار دوم خرداد و جناح راست با خواست سرنگونی جمهوری اسلامی سر جای خود میمانند، لذا دوم خرداد را در تنقضات خود خرد میکنند و با آن دوم خرداد ضرورت خود را دیگر برای کلیت حکومت اسلامی نیز از دست میدهد و به هزیمت میفتند. بحث این است، آن فاکتور و یا فاکتورهای سیاسی مهمی که ادعا میکنیم تغییر کردند و صحنه کشمکش اجتماعی و سیاسی با آن تغییر جدی کرد و در نتیجه دوم خرداد و راست و چپ اپوزیسیون و رژیم را در متن متفاوتی در مقابل هم قرار داد از کدام سر توضیح خواهیم داد؟ اگر از زاویه جدال میان جناحهای رژیم اسلامی و اساسا دوم خرداد به آن نگاه کنیم چیزی مشابه پارگراف بالا که من از "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" نقل کردم، خواهیم نوشت. اگر از دریچه تاریخ واقعی این تحولات و کشاکش مردم و حکومت اسلامی به آن نگاه کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که این تغییرات بدوا نه محصول شکست دوم خرداد که شکست دوم خرداد خود نتیجه تغییر در موقعیت مردم و رابطه مردم و جمهوری اسلامی و در نتیجه زاند شدن خود دوم خرداد حتی برای کلیت جمهوری اسلامی است.

اعتراضات مستقیما سرنگونی طلبانه خود را به جلو صحنه میرانند، جدال میان جناحهای حکومت از مرکز توجه مردم خارج میشود، لذا دوم خرداد با آن ضرورت خود را دیگر برای کل حکومت اسلامی نیز از دست میدهد و به هزیمت میفتند نه برعکس. از این سر است که میتوان اندازه واقعی نمایش دوم خرداد را در تحولات سیاسی این دوره ایران نشان داد، نه اینکه شکست دوم خرداد شکست یک حزب نبود، یا شکست یک "جماعت" نبود، و از بالا تا پایین "نظام" را فراگرفته بود. دوم خرداد بروایت سران دوم خرداد و حامیان آنان چیزی و تبیین ما از این پدیده ارتجاعی چیز دیگری بود. جنگ میان جناحهای درون جمهوری اسلامی هم بر سر آن تصویری نبود که آنها عوام فریبانه تلاش میکردند که به مردم و جامعه قالب کنند. منشاء آن در پایه ای ترین سطح، بحران و بن بست اقتصادی و سیاسی و فرهنگی حکومت اسلامی و بطور ویژه تر شروع تعرض مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی در این دوره است. ما گفتیم آنچه که پشت جدال و کشمکش میان جناحهای حکومت اسلامی، حال دوم خرداد چه "کوچک" چه "بزرگ"، خوابیده است یک واقعیت بزرگ اجتماعی، آنهم حرکت مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. این حکم مردم ایران به رفتن جمهوری اسلامی است که تحولات سیاسی ایران را دگرگون و جناحهای درون حکومت اسلامی را به جان هم میاندازد، و در ادامه دوم خرداد را در تنقض خود خرد میکند، نه برعکس. بررسی "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" از دوم خرداد، نه از این زاویه از افول و بویژه شکست دوم خرداد صحبت میکند و نه تغییر صورت مساله در ایران را از این سر توضیح میدهد. در این بررسی، دوم خرداد با ظهور و افول خود صحنه گردان سیاست در ایران است. ظاهرا مردم و حتی نیروهای سیاسی از جمله حزب کمونیست کارگری دوره منصور حکمت نیز تماشاگران صحنه اند. "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" تغییر در موقعیت اعتراضی مردم و رژیم اسلامی و تغییر در کل صحنه سیاسی و کشمکشهای اجتماعی و سیاسی ایران را از سر شکست دوم خرداد توضیح میدهد. شکست دوم خرداد سرنگونی را به بستر اصلی هر اعتراضی! در جامعه به جمهوری اسلامی تبدیل میکند، سرنگونی را به یک "داده" در سطح جامعه تبدیل میکند، جامعه با آن یک "فاز" سیاسی را پشت سر میگذارد. "همه" را سرنگونی

طلب میکند و کلا تعریف سرنگونی و تبیین مقولاتی مانند "تعریف محتوای پیروزی جنبش سرنگونی یعنی منشور سرنگونی" و در ادامه "دولت موقت" و غیره را بعنوان تاکتیکیهای سیاسی حزب حکمتیست در این دوره برای ما مجاز میکند! این، علیرغم تلاش برای اجتناب از طول مطلب، ما را ناچار کرده است که به گوشه هایی از تبیین آن دوره منصور حکمت از دوم خرداد و از جدال میان جناحهای درون جمهوری اسلامی و خلاصه نقد و افشاگری و تقابل ما با دوم خرداد و کلیت جمهوری اسلامی در آن دور، اشاره کنیم. به این هدف که جایگاه واقعی دوم خرداد و جدال میان جناحهای درون جمهوری اسلامی در تحولات سیاسی این دوره ایران یک بار دیگر برای خواننده روشن شود.

بن بست جمهوری اسلامی و راه حل دوم خرداد

"انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" به درست به بن بست جمهوری اسلامی و در افتادن نسل جدید با حکومت اسلامی اشاره میکند. اما ناگهان آن را با: "دوم خردادر مقابل این بن بست یک راه حل پیش گذاشت به پایان میرساند." انگار روند تحولات سیاسی این دوره ایران با "راه حل" دوم خرداد شروع شد. در آن دوره، هم مردم در ایران و هم مردم در جهان و هم در خود حکومت اسلامی از پس انتخاب خاتمی چهره خشمگین مردم ایران و عزم جزم آنان را برای تمام کردن رژیم اسلامی دیدند. ما گفتیم مردم حکم رفتن جمهوری اسلامی را داده اند و مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی شروع شده است. و این تنش و تنقضات درون حکومت اسلامی را بسرعت تشدید و اوضاع سیاسی ایران را دگرگون کرد. منصور حکمت در همان روزها در بند 7 قطع نامه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران در باره "انتخاب خاتمی و عروج مجدد "اپوزیسیون طرفدار رژیم" مینویسد: "... برخلاف تبلیغات ریاکارانه این جریانات، (خط تاکید از من است) انتخابات ریاست جمهوری شروع لیبزلیزه شدن مسالمت آمیز رژیم از درون خود حکومت و به رهبری خاتمی نیست، .. بلکه روند رشد حرکت اعتراضی مردم و تنقضات و تنشهای درونی رژیم اسلامی بسرعت معادلات سیاسی کنونی را دگرگون خواهد کرد." منتخب آثار منصور حکمت، ص 1365. به پاراگراف پایین زیر تیترا دوم خرداد یک پدیده اجتماعی .. از "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" در این مورد توجه کنید:

دوم خرداد یک پدیده اجتماعی و سیاسی

می نویسد " دو خرداد یک پدیده اجتماعی و سیاسی بود و نه یک پدیده صرفا پارلمانی و یا محدود به این و یا آن گوشه از جمهوری اسلامی. دو خرداد جریانی بود که از بالا تا پایین نظام اسلام سیاسی را در بر میگرفت و آن را دوشقه کرده بود و مهمتر اینکه دو خرداد یک راه یا آلترناتیو نجات در مقابل نظام اسلامی قرار میداد. آلترناتیو اصلاح رژیم و قابل تحمل کردن آن برای مردم، آلترناتیو اسلام خوش خیم." همانجا، تاکید اولی از متن است و تاکید دومی از من است.

تقریبا جمله اول هر پاراگراف بررسی "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" از دوم خرداد برای نشان دادن "عظمت" دوم خرداد در تحولات سیاسی این دوره ایران با این "اوصاف" و اینکه از سپاه تا ارتش تا "حوزه علمیه" و وزارت اطلاعات را در بر میگرفت از دوم خرداد شروع میشود، تا خواننده را با آن به "درستی" استنتاجات سیاسی و تاکتیکی خود از این سر قانع کنیم. در این شکی نیست، نیرویی که پشت سر دوم خرداد بود، وسیع بود. امتیاز سران دوم خرداد

هم اساسا این بود که در حکومت بودند، نه صرفا در سپاه و "حوزه علمیه" و غیره. در دولت بودن سران دوم خرداد مزیتی بود که با آن میتوانستند به وعده وعیدهایشان توهّم ایجاد کنند. خارج وجود آنها در دولت، مردم دوم خرداد را با همه این شاخ و برگهایش به پیشروی نمیگرفتند. اما یادم آن نبرد آنچه که این شرکای حاکمیت خونین اسلامی و در واقع بازار نمایش دوم خرداد را گرم کرد، رفتن طیف وسیعی از نیروهای ملی - مذهبی در داخل و خارج پشت آن و همچنین حمایت و تبلیغات وسیع رسانه های بین المللی و دول غربی در سایه استبداد و اختناق وحشیانه اسلامی بود که به دوم خرداد پر و بال داد. با کمک اینها توانستند از انتخاباتها، از شخصیتهای اسلامی و از تبلیغات و نشریات خود و از جدال میان جناحهای درون حکومت اسلامی به مدت سه سال کائنات سیاسی مردم را بسازند. بدون بیان این واقعیت، خواهی نخواهی، داریم کل هیاهو و جنجال عوام فریبانه ای را که این نیروها به کمک میدیای کشورهای غربی علیه کمونیستها و مردم انقلابی و سرنگونی طلب و حتی نفس سرنگونی جمهوری اسلامی راه انداختند، درز میگیریم.

ما، در عین حال، ادعاهای دوم خرداد نظیر، مهمتر اینکه دوم خرداد آلترناتیوی بود برای اصلاح حکومت اسلامی و قابل تحمل کردن آن برای مردم و "اسلام خوش خیم" و همچنین اهداف پشت این اوهام و تخیلات دوم خرداد را در بسته بندی نجات جمهوری اسلامی، در همان روزهای سرکار آمدن خاتمی و دوم خرداد و در روزها ماههای بعد از آن نیز با قدرت تمام نقد و افشاء کردیم. اگر اینها را بعنوان "راه حلها" دوم خرداد از زبن خود دوم خرداد در آن دوره نقل میکنیم، لافاقل باید یک بار هم که شده برگشت و به پوچی و بی ماهوی بودن این راه حلها و اینکه بخاطر چه اهدافی در آن دوره مطرح شدند، نیز اشاره کنیم. در غیر اینصورت ادعاهای پوچ و عوام فریبی دوم خرداد را بعنوان "راه حل" از آنان قبول کرده ایم، با این تفاوت که میگوئیم شکست خورد. شکست خورد را حامیان دوم خرداد نیز خود سریعا اذعان کردند. منصور حکمت در جنگ بازنده ها در دهم آذر ماه 1376 در مورد دوم خرداد و جنگ جناحهای درون جمهوری اسلامی چنین توضیح میدهند: "... یک واقعیت ساده پشت تمام این کشمکش ها هست و آن این است، مردم ایران حکم به رفتن رژیم اسلامی داده اند. محتوا و مبنای جنگ داخلی امروز در حکومت ارتجاعی اسلامی، اختلاف نگرشی جناحهای چند گانه رژیم بر سر اقتصاد دولتی یا بازار، برقراری یا عدم برقراری مناسبات با غرب، یا حتی اختلاف عقیدتی بر سر اسلام و اسلامیت و ولایت فقیه نیست. این داستان 5 سال قبل نیست. جدال امروز نتیجه تکلیف مذبوحانه جناحهای حاکمیت برای حفظ نظام منحوس اسلامی در برابر حکم تاریخی مردم است". همچنین در جنگ بازنده ها در همین مورد میگویند: "این تصور که یک جمهوری اسلامی "تعدیل شده"، "لیبرالیزه شده"، "ایرانیزه شده"، با آخوندهای اهلی و اسلامی "تهادینه" که تن کریه خود را در کرسر قانون چپانده است میتواند مردم را به تمکین بکشاند و بدنبال کار و زندگی بفرستد مسخره است. این تصویری است که خاتمی و ائتلاف پشتیبان او از اهداف خود میدهند."

"استراتژی" دوم خرداد

می نویسند: "دو خرداد در مقابل این بن بست سیاسی و اقتصادی(منظور بن بست اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی است. پراتر از من است) یک راه حل پیش گذاشت. استراتژی این بود که با معتدل کردن حاکمیت اسلام سیاسی و تخفیف استبداد، ایجاد درجه ای گشایش فرهنگی و کاهش نقش پستهای مذهبی در مراکز قدرت،

به اصطلاح ایجاد حکومت "قانون مدار" و "جامعه مدنی" امنیت لازم برای جلب سرمایه را بوجود آورد، فشار مردم را خنثی کند، و حکومت اسلامی را حفظ کند." همانجا. یا:

"دو خرداد یک امکان را در مقابل جامعه قرار میداد، و تا وقتی که هنوز متلاشی نشده بود، این امکان را برای جامعه باز نگاه میداشت: تغییر رژیم از درون و از طریق معتدل کردن آن. ادامه میدهند: "این راه حل یک بخش کوچک یا یک الیت سیاسی در جمهوری اسلامی نبود، راه حل بخش مهمی از خود "نظام" برای نجات سیستم بود. این راه حل ناظر بر این امکان بود، اینکه میشود جمهوری اسلامی را تعدیل کرد، در آن تغییراتی را بوجود آورد و آن را با تولید و بازتولید سرمایه دارانه جامعه منطبق کرد. اعلام این حکم این بود که در چارچوب جمهوری اسلامی راه نجاتی هست." همانجا ص 49. تاکید از متن است

اینجا، کملیش، "استراتژی" مورد ادعای دوم خرداد در آن دوره بود که از لابلای نوشته ها و ادعاهای آنان میشد فهمید. ما همان روزها نشان دادیم که این "استراتژی"، ادعاهای اوهام و تخیلات دوم خرداد بودند که در بهترین حالت بر مبنای بد فهمی دوم خرداد از واقعیت اقتصادی و سیاسی ایران و موقعیت جمهوری اسلامی و مردم سرنگونی طلب در ایران بنا شده بود. برای مثال، دوم خرداد میدانست که حکومت اسلامی برای حفظ بقای خود به گشایش اقتصادی نیاز دارد، خیال میکرد که او کاتالیزور این گشایش اقتصادی و در نتیجه رابطه با غرب است و غرب دست آخر در این جدال از آنها در مقابل جناح راست حمایت میکند. بقول منصور حکمت، دوم خرداد غربی بود اما غرب دوم خرداد نبود. غرب واقعا میخواست دوم خرداد این کاره باشد، اما غرب به دوم خرداد نگاه میکرد که آیا می تواند خشتی از جمهوری اسلامی بکند یا نه؟ با اولین کرنشی که خاتمی در مقابل خامنه ای هنگام رد لایحه مطبوعات در مجلس ششم اسلامی کرد، قبل از روزنامه های دوم خرداد، قمیت خاتمی در بازار دیپلماسی غرب پائین آمد. بحثهایی مانند "جامعه مدنی" و "گشایش سیاسی" یا تبیین های قلابی ای مانند "قانونمداری" و غیره، مقلاتی کاملا عام و مبهم برای این بود تا مردم خیال کنند که دوم خرداد خواهان جدائی دین از دولت است، یا خواهان آزادی زن است. دوم خرداد در اولین بزنگاه نشان داد که به هیچ وجه حاضر به کندن خشتی از جمهوری اسلامی نیست. و همه هیاهوی آنها در مورد "اصلاحات" در جمهوری اسلامی همانموقع دو شد و به هوا رفت. یا در مورد مهر مردم، رویدادهای بعدی نشان داد که مهر مردم توسط دوم خرداد که برای آن به میدان آمده بود، ممکن نبود و ممکن نشد. مشکل جناح راست و دوم خرداد در واقع این بود که مردم بسرعت از دوم خرداد عبور میکردند و به چیزی جز رفتن جمهوری اسلامی رضایت نمیدادند. مردم با فراخوانهای دوم خرداد به میدان می آمدند اما برخلاف انتظار دوم خرداد و جناح راست در میدان می ماندند. در نتیجه و سرانجام دوم خرداد زیر فشار جناح راست و مردم خواهان سرنگونی خرد شد. دوم خرداد قدرت مهر مردم را نداشت برای اینکه در میان مردم نفوذی نداشت. منصور حکمت در آینده دوم خرداد، مصاحبه با رادیو انترناسیونال، 27 اوت سال 2000 چنین میگویند: "... من فکر میکنم با این ماجرای مجلس و با وادادن دوم خردو با مصاحبه خاتمی، فاز عوض میشود(و فاز واقعا عوض شد، پراتر از من است). مردم الان به نیروهای بیرون حکومت چشم میدورند. دوم خرداد بعنوان تجربه یی ناموفق الان جلوی مردم است". ادامه میدهند: "... اپوزیسیون خاتمی چی در یک افسردگی سیاسی عمیق دست و پا میزنند. گروههای مختلف دوم خردادی از

درون حکومت و حواشی آن به یک بحران سیاسی - برنامه ای جدی دچار شده اند. رهبری دوم خرداد از درون اردوی خودش زیر سوال است. دوم خرداد به معنی تاکنونی آن مرده است."

هدف دوم خرداد از "اصلاحات" نیز، اساسا اصلاحات حکومتی بود نه گشایش سیاسی و اجتماعی و حتی فرهنگی که کورش در بررسی خود از دوم خرداد از قول دوم خرداد نقل میکنند. دوم خرداد بدنبال یک "وفاق" اسلامی در بالای حاکمیت اسلامی بود به این معنی که میخواست بخشهای هرچه بیشتری از نیروهای ملی - مذهبی، "خودبهایی" که قانون اساسی جمهوری اسلامی و حفظ نظام اسلامی را قبول داشتند بتوانند در حاکمیت شریک شوند. به اصطلاح همه دوباره دور سفره "امام" که زمانی برایشان پهن کرده بود برگردند. بعدا عده ای از مفسران دست چندم دوم خردادی از این، "تئوری متعارف" شدن دولت جمهوری اسلامی را ساختند و آن را شرکت همه بخشهای بورژوازی در حاکمیت نام نهادند. منصور حکمت در زندگی پس از دوم خرداد چنین میگوید: "... دوم خرداد بنا به ماهیت خود نمیتواند موجد انسجام و وفاق در راس حکومت اسلامی باشد. این یک حرکت سلبی است. پلاتفرم اثباتی ای ندارد و در چهارچوب تناقضات جامعه امروز ایران نمیتواند داشته باشد". انترناسیونال شماره 17، 4 شهریور 1379 - 25 اوت 2000. واضح بود یک عده منتظر خدمت که میخواستند خوش و خرم سر سفره "امام" برگردند خواستار محدود کردن "انحصار طلبی" جناح دیگر بودند. شک نبود که طیف وسیعی از ضد کمونیستها، از ضدن ها، از شرق زده های طرفدار دوم خرداد در داخل و خارج که نویسندگان و شعرا زیادی هم در میانشان بودند، امیدشان را به مشروطه خاتمی بسته بودند و دلشان با آن میزد. اینها این را به احتمالات سرنگونی ترجیح میدادند. لحن زنده آنها در انموقع با کمونیستها و مردم سرنگونی طلب و نیش بلزبان هنگام نام بردن از آقای خاتمی گواه این وضعیت بود. از نظر مردم نیز دوم خرداد نه مائعی بر سر راه سرنگونی جمهوری اسلامی که دروازه ای بود برای گسترش مبارزه آنان برای سرنگونی جمهوری اسلامی. مردم وقتی دیدند که دوم خرداد این کاره نیست، خود را از آن کنار کشیدند. ثروتی هم مردم و هم کل رژیم اسلامی این توهّمات و خیالات دوم خرداد و حامیان آن را پشت سر گذاشتند. با کارت آخری که خامنه ای در مقابل قانون لایحه مطبوعات در مجلس اسلامی رو کرد کل این پدیده یک روزه دود شد و به هوا رفت؟ این همه برو و بیا در یک روز از سکه افتاد؟ مردم شمایل زار و گردن کج خاتمی در مقابل خلعنه ای را دیدند. فهمیدند چه خبر است. معلوم شد که این ارکان و این استراتژی تماما پا در هوا و پوچ بود. جریان رد لایحه مطبوعات در مجلس اسلامی به مردم نشان داد که دوم خرداد حرکتی برای قوام جمهوری اسلامی بود و دوم خرداد قصد ایجاد بی ثباتی در حکومت اسلامی را نداشت و از نظر مردم این به معنای پایان دوم خرداد و شخصیتهای آن و مرگ سیاسی این جریان بود. این را بعدا خاتمی در همفکری با رهبرش(ولی فقیه) و دیگر روسای جمهوری اسلامی اعلام کردند. خامنه ای هنگام رد لایحه مطبوعات به عینه ترس دوم خرداد از مردم و جدایی مردم از دوم خرداد را دید. برای جناح راست نیز مسجل شد که نه مردم نیروی دوم خرداد بودند و نه دوم خرداد رهبر مردم بود. جناح راست میدانست که مردم چه میخواهند. برای مردم نیز معلوم شد که دوم خرداد امکی برای بی ثبات کردن رژیم اسلامی نبود. حال که این طور بود دیگر جناح راست نیازی به بازی در این میدان نداشت. دیگر این حایل علا برای جناح راست خاصیت خود را از دست داد. برای مردم هم

همینطور. رویدادهای خرم آباد صحت این را نشان داد. در این رویداد سران دوم خرداد هیچ نامی از مردم نبردند در حالیکه کل مشغله دوم خرداد و جناح راست متأثر از حضور مردم و نبرد خیابانی مردم با اوباش اسلامی در سنگربندی خیابانی بود. منصور حکمت در "عبور از خاتمی"، منتخب آثار ص 1566 مینویسد: "... جریان خرم آباد نشان داد که مردم به اندازه های واقعی خامنه ای و خاتمی و راست و دوم خرداد پی برده اند. اگر حکم خامنه ای و مصاحبه خلی اعلام موضع جناح راست و سران دوم خرداد در دوره جدید باشد. خرم آباد بیانیه اعلام موجودیت مستقل مردم بعنوان طرف اصلی جدال در صحنه سیاسی ایران است." با این رویدادها برای مردم معلوم شد که نه خاتمی و نه ائتلاف پشت سر او، شروع مسالمت آمیز تغییر رژیم اسلامی از درون نبود، جدال بر سر "کاهش نقش پستهای مذهبی در مراکز قدرت و به اصطلاح ایجاد حکومت "قانون مدار" و "جامعه مننی" و یا امکان تغییر رژیم از درون و منطبق کردن آن با تولید و بازتولید سرمایه دارانه جامعه و امنیت لازم برای جلب سرمایه، نبود. که اینها بعنوان شرکای قدیمی حاکمیت خونین اسلامی کوشیدند تعرض مستقیم مردم به جمهوری اسلامی را با این توهمت منحرف کنند. منصور حکمت در روزهای بعد از انتخاب خاتمی در اولین دوره ریاست جمهوری اسلامی و شکل گرفتن اپوزیسیون پرو رژیم در مقابل این تعابیر و تفاسیر از انتخاب خاتمی و بعدها دوم خرداد در گفتگو با انترناسیونال چنین میگوید: "... کسانی که فکر میکنند بدنبال انتخابات، رژیم اصلاحاتی را بخود خواهد پذیرفت و بصورت یک رژیم اسلامی معتدل با اسلامی نا مزاحم و "نهادی شده" بعنوان دولت متعارف در ایران به حیات خود ادامه خواهد داد، حقایق مهمی را هم در مورد ماهیت جمهوری اسلامی و هم در مورد دینامیسم حرکت مردم از یاد می برند..." گفتگو با انترناسیونال، منتخب آثار، ص 1351. اینها گوشه هایی از تبیین و از تصویری بود که در آن دوره کمونیسم کارگری منصور حکمت از دوم خرداد بدست میداد که من بعضاً کلمات و حتی جملاتی از آن را همراه نظر خود برای روشن کردن مطلب عیناً از نوشته های منصور حکمت اقتباس کرده ام. گفتن اینکه اینها "راه حل" و یا "استراتژی" دوم خرداد و یا "امکان" ی بود که دوم خرداد زنده نگذاشته بود بخودی خود زیاد اشکال ندارد، اما قبول کردن آن بعنوان "راه حل" و "جد و جهد" دوم خرداد برای ایجاد "اصلاحات" و نه توهماتی در خدمت انحراف تعرض مستقیم مردم به جمهوری اسلامی که گویا شکست خورد، چون حکومت اسلامی اصلاح بردار نبود، بویژه با تاریخ و سابقه ای که ما در این مورد داریم، پر از اشکال است و از آن میتوان نوعی "تسللی" دادن دوم خرداد را استنباط کرد. در این تصویر، دوم خرداد، ظاهراً نیرویی هرچند ارتجاعی اما نه با عملکرد ارتجاعی که برای ایجاد "اصلاحاتی" در حکومت اسلامی زورخورد را زد، تلاش خود را کرد، ولی شکست خورد! چرا؟ چون معلوم شد جمهوری اسلامی قابل "اصلاح" نبود! پس دوم خرداد بی تقصیر بود!

مؤخره، پایان بخش اول

واقعیت این است نمایش سیاسی ای که با آن در یک دوره سه ساله همانطور که پیشتر گفتیم به کمک طیف وسیعی از نیروهای جنبش ملی - اسلامی در داخل و خارج و میدهای دول غربی کانتنت سیاسی مردم را با آن ساختند، طی این پروسه از رونق افتاد. این "عظمت" بسرعت از سکه افتاد و برجیده شد. انگار قطره آبی بود که در زمین فرو رفت و به یک معنی بسرعت فسیل شد. هزیمت این نیروی ارتجاعی نیز "بهمین سیاسی" ای در صحنه سیاسی ایران نبود. آنچه‌آنکه ما در "انقلاب ایران و وظایف

نیاز به تامین یک رهبری جنید برای این مردم بیرون از نیروهای حکومت اسلامی در جامعه خواستی بود که همه جا شنیده میشد. برگردید بر گردید شروع شده بود. همه میگفتند جمهوری اسلامی بزودی می‌رود. ما به جای شکل دادن به یک جنبش سلبی و تامین یک رهبری سلبی برای این مردم، و جواب واقعی به سوالاتی واقعی ای که شرایط آن دوره بعنوان فرصت و نقطه عطف مهمی جلو ما قرار داده بود، عدم توانایی خود را با جا خوش کردن در شکست دوم خرداد و بحث بر سر الگوها و شعارهای اثباتی بی ربط به دوره ای که در آن قرار داشتیم، لاپوشانی کردیم. دوم خرداد بسرعت تجزیه و پراکنده شد. بخشهایی به سرنگونی طلبی و بخشها به کنسرواتوئوهای طرفدار غرب و بخشهایی نیز از سر ناچاری به چپ روی آوردند.

بخش دوم

"شکست دوم خرداد و تغییر صورت مساله انقلاب ایران!"

تیتیر "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" در این مورد به اندازه کفی روشن است و احتیاجی به توضیح ندارد. زوی این تیتیر آمده است: این امکان یا راه نجات جمهوری اسلامی شکست خورد. ما گفتیم که شکست میخورد. اما اکنون مهم این است که ما حاصل اجتماعی و سیاسی شکست دو خرداد را تشخیص دهیم. شکست دو خرداد شکست راه حل اصلاح رژیم از درون است. این شکست دیگر تحلیل این یا آن گروه یا حزب سیاسی نیست. شکست دو خرداد این حکم را به یک داده سیاسی در بُعد جامعه تبدیل کرد. جمهوری اسلامی "قابل اصلاح" نیست. "همانجا، تاکیدیات از متن است. کفلی است این پاراگراف را با پروسه ای که در قسمت پایانی بخش اول نقد خود آوردیم مقایسه کنید تا به عمق اختلاف این دو تبیین از دوم خرداد پی ببرید. میتوان از ما سوال کرد، خوب ثابت شد که جمهوری اسلامی قابل "اصلاح" نیست که چی بشود؟ ظاهراً این احکام قرار است تغییر صورت مساله ایران را که پایتتیر به آن خواهیم رسید برای جامعه و مردم توضیح دهد.

تبیین سرنگونی به بستر اصلی هر اعتراضی به جمهوری اسلامی؟

می نویسیم: " در این سطح از بحث مهم نیست که آیا به دنبال شکست دو خرداد مبارزات مردم و یا تب و تب انقلابی بالا میگیرد یا نه، (ظاهراً تب و تب انقلابی ای نبود که دوم خرداد را در تقاض خود خرد کرد، شکست دوم خرداد "رعد و برق" در آسمان بی ابر بود. پراکنش من است) مهم این است که جامعه یک فاز سیاسی را پشت سر گذاشت و جامعه به این نتیجه رسید که جمهوری اسلامی را نمیشود اصلاح کرد و یا اصلاح شده اش بند نمیخورد. اصلاح طلبی در چهارچوب جمهوری اسلامی شکست خورد در نتیجه جامعه در مقابل خود جز راه تغییر جمهوری اسلامی از بیرون را ندارد. از این به بعد سرنگونی به بستر هر اعتراضی در جامعه به جمهوری اسلامی تبدیل میشود. "همانجا حکمت شماره 3، صفحه 49، تاکیدیات از متن است.

با " این حکم به این معنی نیست که مردم بیرون ریخته اند و فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی برداشته اند؛ به زبان ساده میگویند امید به تغییر توسط خود جمهوری اسلامی و یا مکانیسمهای درونی آن تمام شد. امید کی؟ مردم؟ جامعه؟ و یا حامیان دوم خرداد و راست اپوزیسیون؟ سوال از ماست. چون دریچه "امید" های

کمونیستها" ادعای آن را داریم. دوم خرداد در اصل نقطه سازشی بود که در مقابل حرکت مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی جلو مردم گذاشته شد. اما نهایتاً مردم به آن تن در ندادند. با شروع پروسه اضمحلال دوم خرداد امثال خاتمی و کروبی به موقعیت "دربری" ارتقاء پیدا کردند. در این دوره تلاش آنها این بود که در همکاری با جنب رهبرشان کاری کنند که در صورت ظاهر نیز که شده بحث اصلاحات را فعلاً همچنان زنده نگاهدارند. 4 سال بعدی ریاست جمهوری اسلامی خاتمی کمابیش این جوری طی شد. بقول منصور حکمت، پائین دوم خرداد که مشکش از دست دادن نشویه برای بیان اعتراض بود از "عبور" از خاتمی صحبت کرد. از نیاز به بازتعریف جنبش حرف زد، عده ای از "نفرمانی مدنی" حرف زدند و حتی بخش دانشجویی دوم خرداد از دست بردن به اسلحه حرف زد. جناح راست هم وقتی قید دوم خرداد را زد رفت تا برای جدال اصلی تری که با بالاگرفتن اعتراض و رو در رونی مستقیم مردم و جمهوری اسلامی خود را نشان میداد و به جلوی صحنه رانده شد بود فکری بکند. دوباره به سراغ میلناریزه کردن اوضاع و سرکوب و از میان برد کردن بخشهای پراکنده پائین دوم خرداد و اعتراضات مردم در آن حدی که بساط دیکتاتوری و لفت و لیس جمهوری اسلامی را سرپا نگهدارد رجوع کرد. سیاستی که با سرکار آمدن احمدی نژاد نیز همچنان ادامه دارد. اینها بطور فشرده گوشه هایی از تحلیل و ارزیابی منصور حکمت و کسانی که این ارزیابی را قبول داشتند در آن دوره از جریان خاتمی و دوم خرداد و در روزهایی بود که خیلی ها هنوز در توهم برو و بیای دوم خرداد از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدند. متأسفانه همانطور که منصور حکمت در پلنوم چهاردهم گفت ما فرصتی را که با پایان دوم خرداد بدست آورده بودیم از دست دادیم و دشمنی را که شکست داده بودیم نتوانستیم جمع کنیم. منصور حکمت در اواخر سال 2001 دارد از پایان دوم خرداد و ضرورت استفاده از اعلام پایان آن برای پیشروی جنبش کمونیسم کارگری و تحکیم رابطه ما و مردم صحبت میکند، ما چند سال بعد به این نتیجه میرسیم که گویا پروژه اصلاح حکومت اسلامی از درون شکست خورد. زیرا دوم خرداد شکست خورد! حالا میگوئیم شکست آن صورت مساله "انقلاب ایران" را تغییر داده است! بقول منصور حکمت، وقتی اپوزیسیون دوخردادی رفت روی موضع "نمیشود"، "قبول نیست"، خاتمی نمیتواند تغییری باعث نشده است، فایده نداشت، ما اینها را قبلاً به خود اینها و به جامعه و به مردم خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی گفته بودیم. برای ما با این سابقه سیاسی، پایان کار دوم خرداد می بایستی همان روزها، پایان کار اپوزیسیون دوم خردادی خارج از کشور باشد، می بایست همان روزها پایان کار اپوزیسیون دوم خرداد در داخل کشور باشد. مردمی که از دوم خرداد سرخورده شده بودند می بایستی میگفتند کمونیسم کارگری ها راست میگویند و به ما می پیوستند؛ مردمی که پشت سر هم داد میزدند که کار اصلاح طلبی حکومتی تمام شد و در بدر دنبال یک قالب آلترناتیو رادیکال برای بیان نظرات خود میگشتند. ما در میدان نبودیم و نتوانستیم این رهبری را بر ای آنان تامین کنیم. فرصتی را که برای ظاهر شدن در قامت رهبران سیاسی یک جامعه و جواب واقعی به سوالات مطرح شده در آن دوره داشتیم از دست دادیم. ظاهراً قرار است با دلخوش کردن خود به اینکه، این شکست دوم خرداد، آنهم سالها بعد، معلوم شد که این امکان یا راه نجات جمهوری اسلامی شکست خورد. یا مهم اکنون تشخیص ما حاصل اجتماعی و سیاسی پلینوم خرداد است، آن را جبران کنیم؟! مردم در این دوره به نیروهای بیرون از حکومت چشم دوختند. در این دوره چپ و راست اپوزیسیون در ابعادی به جلو صحنه آمدند.

اینها رو به دوم خرداد یکی نبود. می افزایند: "در نتیجه هر اعتراض مردم بر سر هر مطالبه ای میتواند به سرعت تبدیل به تعرض کل رژیم شود و میشود. هر اعتراض برای آزادیهای سیاسی، برای آب، برق، معاش، دستمزد یا هر چیز دیگری را وعده آخوند "خوش خیم" و خندان و "مهربان" و یا پاسداران و آدمکشان فسیل شده و یا مراجع دولتی جواب نمیدهند. مردم دیگر مستقیم با خود ولی فقیه و یا چکیده ارتجاع اسلامی رویرو هستند و ناچارند بر آن فائق بیایند. به این معنی هر اعتراضی در جمهوری اسلامی دیر یا زود به مرگ بر جمهوری اسلامی میرسد. شکست دو خرداد شکست یک افق است." همانجا تاکید از متن است.

برای یک لحظه خوندان را در موقعیت بی نظیر آن دوره که برای جنبش کمونیسم کارگری پیش آمده بود، قرار دهید. سپس احکام سیاسی بالای ما را در مورد تحولات سیاسی این دوره ایران، با نیازهای مبارزاتی که آن روزها مطرح بود مقایسه کرده و خود قضاوت کنید. میگویم: "اصلاح طلبی در چهارچوب جمهوری اسلامی شکست خورد در نتیجه جامعه در مقابل خود جز راه تغییر جمهوری اسلامی از بیرون را ندارد!" دستمان درد نکند! "واقعاً" داریم به مردم میگویم که چکار کنند! اولین استنباطی که از این حکم میتوان کرد این است که تا وقتی دوم خرداد موجود بود مردم و جامعه به "اصلاح" رژیم اسلامی به معنی تعدیل آن فکر میکردند و سرنگونی در دستور جامعه و مردم قرار نداشت و این با اینکه بالاتر میگویم سرنگونی مساله اصلی بود تناقض دارد. یا "این بعد سرنگونی به بستر اصلی هر اعتراضی در جامعه به جمهوری اسلامی تبدیل میشود.؟! چرا؟" "اصلاح طلبی" یا دوم خرداد شکست خورده است؟ ظاهراً نیازی به آوردن هیچ فاکتی از واقعیت خود جامعه و خود مردم که طرف اصلی جمهوری اسلامی هستند و قرار است حکومت اسلامی را سرنگون کنند، نداریم. مگر به "معجزه ای" که شکست دوم خرداد بر جامعه جاری کرده است معتقد باشیم. در غیر اینصورت دادن این حکم یک به یک از شکست دوم خرداد که با آن سرنگونی به بستر اصلی هر اعتراضی در جامعه به جمهوری اسلامی تبدیل میشود، خیلی دلخواهی خواهد بود. این حکم را باید در جامعه و با مراجعه با فاکت و موارد معین و اعتراض عملاً موجود میان مردم و جمهوری اسلامی نشان داد. واقعیت این بود که مردم با "عبور" از دوم خرداد و به جلوه صحنه آوردن حرکت مستقیماً سرنگونی طلبانه خود دوم خرداد را از سکه انداختند و یک گام به جلو آمدند. اما واضح بود و هنوز هم هست که پیشروی بعدی مردم در گرو شکل دادن به یک جنبش سلبی بود و هست که در آن دوره مساله ما نبود. بعلاوه از این گام تا سرنگونی جمهوری اسلامی باید دهها اتفاق دیگر بیفتد تا جامعه و بیرون جامعه به بینند که هر اعتراض روزانه مردم عملاً و در صحنه سیاسی به سرنگونی جمهوری اسلامی و شروع حرکت مردم برای بزیر کشیدن کامل جمهوری اسلامی ترجمه میشود. نتیجه گرفتن آن صرفاً از شکست دوم خرداد که: "در نتیجه هر اعتراض مردم بر سر هر مطالبه ای میتواند به سرعت تبدیل به تعرض کل رژیم شود و میشود، دلخواهی و یک نتیجه گیری صوری از تحولات سیاسی این دوره ایران است. چون چنین نتیجه گیری ای از شکست دوم خرداد با واقعیت اعتراض موجود میان مردم و جمهوری اسلامی خوانایی ندارد، با زبان ساده میگویم که این نیست، "امید به تغییر توسط خود جمهوری اسلامی و یا مکانیسمهای درونی آن تمام شد." این البته مانع از این نمیشود که چند سطر پلین تر بگویم که دولت "مستضعف پناه و پوپولیست" احمدی نژاد با وعده و وعید "بهبود اقتصادی در زندگی مردم" سر کار آمد! و "گناهش" را به گردن دوم خرداد بیاندازیم که "ناتوانی دوم خرداد از اقدامات اقتصادی موجب سر

کار آمدن دولت "پوپولیست" احمدی نژاد شد! همانجا. "توقع" از دوم خرداد ظاهراً این بود که اهل "پروسترویکا" باشد و از اینکه قول داد و نشد مورد "ملامت" قرار بگیرد! و باز هم ظاهراً متوجه تناقض در نتیجه گیری خود از شکست دوم خرداد شده ایم، میگویم؛ بلاخره: هر اعتراضی در جمهوری اسلامی دیر یا زود به مرگ بر جمهوری اسلامی میرسد. چرا؟ از روی چه فاکتی؟ جواب: چون شکست دو خرداد شکست یک افق است. "این کل استدلال ما برای دادن حکم تبدیل سرنگونی به بستر اصلی هر اعتراضی به جمهوری اسلامی است! همانطور که پیشتر گفتیم آثار نگرش از زاویه جدال میان جناحهای درون جمهوری اسلامی و اساساً دوم خرداد به تحولات سیاسی این دوره ایران را میتوان تاکنون نیز مشاهده کرد. الان میتوان به حکمت این تصویر سازی مکرر از "اعجاز" دوم خرداد که تقریباً در اول هر پاراگراف از بررسی "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" از دوم خرداد تکرار شده است، پی برد. اینکه شکست یک حزب و یک "جماعت" نبود و از بالا تا پایین "نظام" را در برمیگرفت و غیره. اگر نیرویی با شکست خود بتواند این همه "معجزه" کند و حتی صورت مساله "انقلاب ایران" را نیز تغییر دهد بایستی "اروز" میگردیم که هر چه زودتر شکست میخورد. در این صورت معلوم نیست که این حکم "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" در مورد دوم خرداد را که: "دوم خرداد تا ملامتی نشده بود این امکان یعنی تغییر جمهوری اسلامی از درون بمعنی تعدیل آن را برای جامعه زنده نگاهداشته بود" باید بغول "پوان" مثبتی برای دوم خرداد به حساب آورد یا پوان منفی ای؟ چون اکنون معلوم میشود که اگر این "امکان" را زنده نگاه نمیداشت و زودتر شکست میخورد به نفع جامعه و مردم بود. چون سرنگونی را سریعتر به بستر اصلی هر اعتراضی در جامعه تبدیل میکرد و جامعه سریعتر این "فاز" سیاسی را پشت سر میگذاشت! حداقل و ضرب اول ضرر چنین تئوریهایی از تحولات سیاسی این دوره ایران این خواهد بود که مردمی را که برای سرنگونی حکومت اسلامی به حرکت در آمدند و با مالتن خود در صحنه سرنگونی، دوم خرداد را در تناقض خود خرد کردند و این نمایش را از رونق انداختند، بدهکار دوم خرداد میکنیم. که گویا با شکست خود سرنگونی را به بستر اصلی هر اعتراضی به جمهوری اسلامی تبدیل کرد. همه را سرنگونی طلب کرد و سرنگونی را به یک "داده" در جامعه تبدیل کرد! اولاً سرنگونی از اپوزیسیون شروع نشد. از مردم شروع شد و اپوزیسیون دوباره فعل شد، ثانیاً سرنگونی طلبی مردم بر دوم خرداد پیشی میگرفت و دوم خرداد اساساً برای کتمان این واقعیت به میدان آمد. ثالثاً، سرنگونی و حرکت مستقیماً سرنگونی طلبانه از آنرو به بستر هر اعتراضی در جامعه تبدیل میشود که مردم آن را خود به جلو صحنه میاورند و نشان میدهند که به چیزی جز رفتن جمهوری اسلامی رضایت نمیدهند. در انقلاب 57 سرنگونی طلبی از این رو به بستر اصلی جامعه تبدیل نشد که نقطه سازش شاه با شریف امامی شکست خورد، این نقطه سازش به این دلیل شکست خورد و یا درست بگویم شکست آن محصول این واقعیت بود که مردم ایران جز رفتن شاه به هیچ چیز دیگری رضایت نمیدادند. در مورد شکست دوم خرداد و رابطه آن با سرنگونی طلبی مردم ایران، ما در "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" وارونه استدلال میکنیم.

اردوی چپ و راست در پی خنثی کردن پروژه نجات جمهوری اسلامی

در این مورد می نویسد: "در دوره "برو و بیا" ی دو خرداد هدف کل اردوی سرنگونی طلب، جناح چپ و جناح راست آن خنثی کردن پروژه نجات رژیم توسط دو

خرداد بود ما به شیوه خودمان و راست به شیوه خویش این هدف را دنبال میکردیم." همانجا، خط تاکید از من است.

گذشتن شیوه چپ و راست یک جا در ظرف اردوی سرنگونی طلب در مقابل دوم خرداد و کلیت جمهوری اسلامی، میتواند ابهامات و در نتیجه استنباطات نادرستی را موجب شود. تا آنجا که بیاد داریم اولاً، تنها حزب کمونیست کارگری دوره منصور حکمت بود که علناً خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی بود و با دوم خرداد و کلیت جمهوری اسلامی نیز در افتاده بود. در آن دوره حتی کومه له هم از سرنگونی گفتن ما به غرور لند افتاده بود. ثانیاً، از نیروهای جنبش ملی - اسلامی تنها اتحادیه کمونیستها و هسته اقلیت توانسته بودند خود را از دایره دوم خرداد کنار بکشند. میدانیم رضا پهلوی به خاتمی نله نوشت، میدانیم که داریوش همایون و دوستان او در حزب مشروطه به خاتمی آری گفتند. ما را چپ افراطی و جزو نیروهای "طرفدار خونت" خوانند و گفتند که بگذارند آقای خاتمی و بقیه کارشان را بکنند. واضح است منظور این نیست که در آن دوره ما تنها نیروی سرنگونی طلب بودیم، ما تنها نیرویی بودیم که علناً خواستار سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی بودیم. نیروهای اپوزیسیون راست و جریانت پرو رژیم خارج رژیم نیز همه سرنگونی طلب بودند اما علناً را اعلام نمیکردند یا خیال میکردند نهایت پروسه "متعارف" کردن جمهوری اسلامی به حذف بقول خودشان جناح تمامیت خواه منجر خواهد شد و انتهای این پروسه به معنی سرنگونی جمهوری اسلامی خواهد بود. تفکیک سیاست و عملکرد اینها با ما و مردم سرنگونی طلب در آن دوره در مقابل دوم خرداد و کلیت جمهوری اسلامی، یکی از آن کلرهایی بود که می بایستی روی آن می کوبیدیم و نه کردیم. بجای این، اکنون آنها را در اردوی سرنگونی طلبی یک کاسه کرده ایم.

میفرمایند: "به هر صورت در دوره دو خرداد جدال اصلی در جامعه میان کل اردوی سرنگونی طلب (چپ و راست، پراکنده از من است) در مقابل ممانعت و سازش برای حفظ جمهوری اسلامی توسط دو خرداد است. در این مورد توضیح دادیم. ادامه میدهند: "این دو خرداد است که میخواهد جمهوری اسلامی را نجات دهد. سرنگونی جمهوری اسلامی مساله اصلی است و دو خرداد مهمترین عامل توهم پراکنی و کند کردن مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. همانجا.

عملکرد ارتجاعی دوم خرداد هم تنها به "ممانعت و سازش" برای حفظ جمهوری اسلامی محدود نمیشد، بلکه دوم خرداد خود مستقیماً در سرکوب و کشتار مردم در آن دوره نقش داشت. هر دو جناح ارتجاعی رژیم اسلامی در سرکوب مردم سرنگونی طلب متفق القول بودند. این را بارها با هم برگشتند و به مردم نشان دادند. همین خاتمی هم وقتی که لازم دید "توهم و ممانعت" را کنار گذاشت، و برای سرکوب مردم شمشیر را از رو بست و به میدان آمد. خاتمی در خیزش تیرماه 1378 در تهران وقتی خامنه ای زیر فشار اعتراضی مردم و دانشجویان به گریه افتاده بود، رفت دانشگاه و دستور سرکوب دانشجویان و مردمی را که جسارت کرده بودند علیه خامنه ای و جمهوری اسلامی به خیابانهای تهران بیایند صادر کرد. دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی خاتمی و خامنه ای نیز وحشیانه دانشجویان و مردم را سرکوب کرد. همراه خاتمی کل نیروها و جریانت حامی دوم خرداد از توده و اکثریتی گرفته تا نیروی خارج کشوری حامی خاتمی و دوم خرداد، نیز بردن اعتراض از دانشگاه تهران به خیابانها را کل اجانب خوانند و دانشجویان و مردمی را که توسط جمهوری اسلامی

خوانند.

تصور نمیکیم سرنگونی طلب شدن این دار و دسته آنها را در مقابل سیاستها و عملکردهای ارتجاعی شان در مقابل مردم سرنگونی طلب و ما در آن دوره، اکنون "بیمه" کرده باشد!

سرنگونی طلبی دیگر متمایز کننده نیست؟

در "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" می نویسد: "اما وقتی دو خرداد از بین رفت و سرنگونی طلبی به بستر اصلی مبارزه تبدیل شد دیگر سرنگونی طلبی متمایز کننده نیست. صحنه سیاست جامعه تغییر کرده است. کسی تنها خودش را در مقابل دو خرداد تعریف کرده است و در واقع تنها سرنگونی طلب است، هویت متمایزش از بقیه سرنگونی طلبان (بویژه اپوزیسیون راست سلطنت طلب و جمهوریخواه) را از دست میدهد. وقتی که دو خرداد موجود نیست، آنتی تر آن یعنی "ضد دو خرداد" هم بی معنی است و مشغول شدن به آن ماندن در گذشته و در دنیای "قدیم" است. همانجا، پرانتز از خود متن است.

به معنی این عبارت: "کسی تنها خودش را در مقابل دو خرداد تعریف کرده است و در واقع تنها سرنگونی طلب است. وقتی که دو خرداد موجود نیست، آنتی تر آن یعنی "ضد دو خرداد" هم بی معنی است و مشغول شدن به آن ماندن در گذشته و در دنیای "قدیم" است. توجه کنید. این استدلال احتمالا برد جواب دادن به دوستان قدیمی در حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت که به حزب کمونیست کارگری عراق میگفتند "دوم خردادی"، بخوردا!، اما برد توجیه سرنگونی طلبی دیگر متمایز کننده نیست، نمیخورد. این عبارت با این استدلال میخواهد بگوید که سرنگونی طلبی و آنتی تر بودن در آن دوره در مقابل دوم خرداد معنی داشت. چون دوم خرداد میخواست جمهوری اسلامی را نجات دهد. یعنی سرنگونی طلبی بزعم "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" در واقع جوابی بود به خنثی کردن پروژه نجات جمهوری اسلامی توسط دوم خرداد و نه پراپتی و حرکت مردم واقعا برای سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی! کاری که "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" آن را مبارزه در جهت نجات "نفس سرنگونی" میخواند، نه برای سرنگونی و بزیر کشیدن کلیت جمهوری اسلامی. می نویسد: "جدال با دو خرداد بر سر نفس سرنگونی بود و جدال با اپوزیسیون راست بر سر نوع سرنگونی است." تاکیدها از متن است. در واقع تلاش "اردوی سرنگونی طلب"، مبارزه ای بود "راهنپخش" برای خنثی کردن و خارج کردن توهم به "نجات سرنگونی" جمهوری اسلامی از ذهن جامعه و مردم که دوم خرداد بانی آن بود! حالا که دوم خرداد شکست خورده است و جامعه ذهنا از این "اسارت فکری" خلاص شده است، همه مثل هم شده ایم، همه سرنگونی طلب شده ایم، سرنگون مفروض است و هویت متمایز از همی به این لحاظ نداریم! این عبارت "پی معنی" را داشته باشید و آن را با واقعیت سیاسی آن دوره ایران مقایسه کنید. در آن دوره کل اردویی که پشت دوم خرداد بود و حتی شامل رضا پهلوی هم میشد که به خاتمی نامه نوشت و داریوش همایون و اعوان و انصارش که به خاتمی گفتند آری، همه اینها که به جناحی که می برید و میکشند، میگفتند "تمامیت خواه"، جزو و یا حامیان پروژه ای بودند که در تقابل با مردم سرنگونی طلب و ما در جامعه علم شده بود. بهمین علت بود که از بیان نفس سرنگونی نیز از کوره در میرفتند. به همین علت بود که علیه ما و مردم سرنگونی طلب پاپوش میدوختند و لعن و نفرین می فرستادند که چرا میگوینم سرنگونی جمهوری اسلامی. این موضع آن دوره کل لین اردو بود. اما در مورد ما و مردم سرنگونی طلب که عطا تنها سرنگونی طلب میدان بودیم، ما و مردم نه به خاطر

خنثی کردن پروژه نجات جمهوری اسلامی توسط دوم خرداد("نفس سرنگونی") که به خاطر خود سرنگونی و بزیر کشیدن جمهوری اسلامی به میدان می آمدیم. مردم اگر در سنگر بندی خیابانی و در خیزشهای شهری مرگ بر خامنه ای و مرگ بر جمهوری اسلامی میگفتند و به این خاطر نیز اعتراضات آنان به خون کشیده میشدند، برای بزیر کشیدن خامنه ای و کلیت جمهوری اسلامی بود نه خنثی کردن توهم به نجات جمهوری اسلامی توسط نوم خرداد. مگر اینکه قبول کنیم که مردم اگر مرگ بر جمهوری اسلامی و مرگ بر خامنه ای میگفتند، منظورشان در اصل نه خامنه ای و کلیت جمهوری اسلامی که اساسا خاتمی و بهزاد نبوی بود و داشتند پروژه نجات جمهوری اسلامی را توسط اینها خنثی میکردند! در هر حال، ما تنها و علنا سرنگونی طلب میان بودیم، و به این خاطر و به این نام در جامعه شهرت پیدا کرده بودیم. مردم یقه رادیوی میبیدی را میگرفتند که آقا رادیوی دوم خردادی زیاد است، چرا از سرنگونی چیزی نمیگویند؟ حالا یک عده دیگر که در همکاری و همیاری با دوم خرداد علیه این صف بودند و با هزیمت دوم خرد "خوشبختانه" سرنگونی طلب شده اند چه دلیلی دارم که دیگر سرنگونی متمایز کننده هویت ما از آنها نباشد؟ مگر این عین کسب هژمونی در جنبشی که خود را سلبی تعریف میکند نیست؟ چرا درست وقتی که باید رفت و هژمونی را کسب کرد باید تحت عنوان ناروشنی مردم در معنای سرنگونی! از آن استکاف کرد؟ چرا باید به جای تامین رهبری سلبی در دوره انقلابی وقتی جنبش خود را سلبی تعریف کرده است سراغ تعریف آلترناتیو اثباتی خود، که گویا مردم و جامعه قرار است بین نوع سرنگونی چپ و راست یکی را انتخاب کنند؟ اتفاقی که در دوره انقلابی در عالم واقع هرگز، تکرار میکنیم، هرگز روی نخواهد داد و کسی از روی نوع سرنگونی هرگز سراغ انتخاب ما و یا راست جامعه نخواهد آمد. اجازه بدهید با یکی دو مثال این را توضیح دهیم. در انقلاب 57 "نه" خمینی را در بوق کردند و خمینی شده بود سمبل نه جامعه و مردم به شاه. مگر پیوستن دیگر نیروها و شخصیتهای سیاسی و حتی اطرافیان شاه به صف سرنگونی و "نه" گفتن آنها به شاه باعث شد که خمینی یک لحظه این اشتباه را بکند و برود دنبال تعریف کردن آلترناتیو اثباتی خود در مورد سرنگونی و بگوید سرنگونی دیگر متمایز کننده هویت او و جنبش او از فلان جریان و جنبش و یا فلان شخصیت سیاسی نیست؟ و مگر سرنگونی مفروض همه نبود؟ و اگر این کار را میکرد با دست خود به پای خود تیر نمیزد و خود را حاشیه ای نمیکرد؟ مثال دیگر، بلشویکها تنها نیروی بودند که در انقلاب روسیه 1917 خواهان صلح بودند. هر نیروی هم که خواهان صلح میشد میرفت زیر هژمونی نیروی که به این نام شهرت یافته بود. چرا آنها نیامدند برای تمایز خود از دیگر جریانهای سیاسی نوع صلح خود را تعریف کنند؟ در دوره انقلابی مکانیزم کسب هژمونی و سبقت گرفتن از نیروی که به این نام شهرت پیدا کرده است که به این سادگی نیست. هرکس آمد و سرنگونی طلب شد و یا صلح طلب شد، مردم گیج خواهند شد و نمیدانند که صلحی را که چپ میخواست بخواهند یا راست جامعه؟ این اتفاق در دوره انقلابی هرگز روی نخواهد داد. مردم به این فکر نمیکند. به خود صلح و یا سرنگونی و نیروی که اعتیل و انسجام آوردن آن را دارد فکر میکنند. چپ نبود، راست را انتخاب میکنند.

انتخاب اسب برنده!

یک اشکال عمده ترهای ضرورت تعریف سرنگونی و نوع سرنگونی در این است که "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" آن را مستقیما از شکست دوم خرداد و پیوستن

این یا آن ترکش جدا شده از دوم خرداد و یا راست اپوزیسیون به سرنگونی، نتیجه گرفته است و نه از سرنگونی طلبی مردم در مقابل جمهوری اسلامی. اگر آن را از سرنگونی طلبی مردم نتیجه میگرفت، به این سرعت روی این موضع نمیرفت. چون به جامعه و مردم رجوع میکرد که به بیند مردمی که قرار است جمهوری اسلامی را سرنگون کنند چه میخواهند؟ نه فلان سازمان رقیب که اکنون سرنگونی طلب شده و قرار است کائنات سیاسی ما را رقم بزند. مردم سرنگونی را میخواهند و کاری و علاقه ای به نوع سرنگونی ندارند. این را میگذارند برای نیروی که قرار است بیاید آنها را بسیج کند و سرنگون کند. جمهوری اسلامی اگر سرنگون شود، به هر ترتیب، مردم اگر در میدان هم باشند کار را تمام شده میدانند و میروند به خانه هایشان. تا آنوقت هم دهها رویداد بزرگ دیگر روی میدهد. اصلا سیر محتمل اوضاع ممکن است کاملا عوض شود، و لیست آرزوها امیال ما را یک شبه دود کند و به هوا بفرستد. اصل مساله این است، اگر مردم تصمیم گرفته باشند که سر نوشت جمهوری اسلامی را با سرنگونی رقم بزنند، میروند پشت آن نیروی که نماینده حرکت سلبی آنها در این پروژه خواهد شد. برای هیچ نوع سرنگونی ای از ابتدا تره هم خرد نمیکند. وقتی این حرکت شکل گرفت و انسجام یافت، آنگاه میروند صحنه را نگاه میکنند، نه آلترناتیو اثباتی و نوع سرنگونی راست یا چپ را. از میان راست و چپ، یا هر دو، اگر اعتبار و انسجام لازم را در آنها به بیند، بسته به اینکه راست یا چپ باشند یکی را انتخاب خواهند کرد. اینجوری نیست که مردم در مسابقه ای که ظاهرا بین چپ و راست بر سر سبقت در نوع سرنگونی و یا چگونگی سرنگونی در گرفته است، تا پایان این مسابقه منتظر میمانند تا از میان این دو اسب رقیب، اسب "برنده" را انتخاب کنند. این در دوره انقلابی در دنیای واقعی هرگز روی نخواهد داد.

سوال چی هست و چی نیست؟

می نویسد: "از این پس بطور اخص رقابت بر سر رهبری جنبش سرنگونی مستقیما و بلاواسطه به رقابت میان راست و چپ در اپوزیسیون تبدیل میشود. سوالی که در مقابل جامعه قرار میگیرد این است که اکنون که سرنگونی طلبی بستر اصلی مبارزه شده است؟ با چه فاکتی غیر از شکست دوم خرداد؟ سوال از ماست. این سرنگونی از نوعی است که چپ میخواست یا از نوعی است که راست طرفدار آن است؟

برای اثبات این ادعا تنها استدلال این است، که با شکست دوم خرداد و تبدیل سرنگونی به بستر اصلی اعتراض علیه جمهوری اسلامی دیگر سرنگونی طلبی متمایز کننده نیست؟ یعنی مردم با بودن این 102 سازمان و حزبی که هرکدام سرنگونی را میخواهند در می مانند که چگونه میان اینها سرنگونی یکی را انتخاب کنند! این استدلال ناچار این توضیح را دلیل خواهد آورد. اگر این بود، خوب ما هم آن را قبول میکنیم. اما آیا واقعا 102 سزمن و حزب سیاسی وجود دارد و مردم درماده اند که چگونه سرنگونی یکی را انتخاب کنند؟ می افزایند: "اگر سوال این است و اگر در جامعه کشمکش اصلی راست و چپ بر سر چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی است، سوال بعدی این است که کمونیست ها با چه تاکتیکی ها، شعلها و با چه تسمه نقاله های سیاسی میتوانند بر بستر این جنبش، کل مردم انقلابی را با خود همراه کنند و تصویر خود از سرنگونی را به تصویر جامعه از سرنگونی تبدیل کنند"

اگر منظور از سرنگونی، مردمی است که قرار است جمهوری اسلامی را سرنگون کنند

و سرنگونی مورد ادعا به بستری اصلی اعتراض این مردم به جمهوری اسلامی تبدیل شده است در اینصورت مساله مردم کماکان سرنگونی جمهوری اسلامی است نه چگونگی سرنگونی، نه نوع سرنگونی. چگونگی آن را مردم به عهده سازمان و نیروی سیاسی ای میگذارند که حرکت آنها را برای سرنگونی هدایت خواهد کرد. و همیشه و همه جا هم اینجوری بوده است. مگر طغیان و شورش خودبخودی. اگر منظور سازمانهای سیاسی نامربوط به جامعه و مردمی است که قرار است سرنگون کنند، اینها هر روز میتوانند یک نوع سرنگونی را جار بزنند و خود را با آن سرگرم کنند. یا دنبال سرنگونی دیگران راه افتند. پس سوال نوع سرنگونی نیست و مساله اصلی مورد منازعه چه و راست در جامعه نیز کماکان خود سرنگونی و کسب هژمونی بر آن است. وگرنه مثل آن عده از رهبران سازمانهای چپ فرقه ای، سوال ما نیز این خواهد بود که جمهوری اسلامی چگونه سرنگون میشود؟ انگار همه چیز تکمیل شده است مانده "قلق" سرنگونی که باید آن را هم پیدا کرد! مشت باز میکنند و میگویند "انقلاب". خیال میکنند "انقلاب" دست حضرات است.

از تاکتیک سیاسی و تسمه نقاله فعلا میگذریم و به این جمله که چگونه " .. تصویر خود از سرنگونی را به تصویر جامعه از سرنگونی تبدیل کنند." این دقیقاً بای پروداکت و محصول جانبی دادن تعریف آلترناتیو اثباتی از خود به جای آلترناتیو سلبی در دوره انقلابی است. قرار است تصویر خود را از سرنگونی، یعنی ارشاد کنیم، نه رهبری خود را در آن به تصویر جامعه از سرنگونی طلبی تبدیل کنیم. و این دقیقاً گذاشتن آگاهگری و ارشاد به جای رهبری جنبش سلبی در دوره انقلابی و وقتی است که جامعه حرکت خود را سلبی تعریف کرده است. میفرایند: " سوالی که همیشه در مقابل رهبران کمونیست قرار میگیرد که چگونه باید رهبر مردم بشوند مردم را به زیر پرچم سیاست خود متحد کنند" همانجا. چگونگی آن همواره و در هر شرایط یک سان نیست؟ در دوره انقلابی هنر یک رهبری کمونیستی این است که بداند چگونه خود را رهبر حرکت سلبی مردم میکند. سیاست در این دوره تعریف آلترناتیو اثباتی از خود نیست. اگر این رهبری پرچم سیاسی را این بداند، جز حاشیه ای کردن خود کاری با آن نمیکند. سم این است.

خلاصه کنیم. مشکل ناروشتی مردم در تعریف سرنگونی نیست. سوال هم نوع سرنگونی و انتخاب سرنگونی چپ یا راست توسط جامعه و لذا تعریف آلترناتیو اثباتی محتوای سرنگونی نیست. مشکل سنت و سبک کاری است که به آن عادت کرده ایم و در نتیجه توانایی و عدم توانی و قابلیت ما در تطبیق خود با شرایط کار در دوره انقلابی است. میگویم دوره انقلابی است اما به سنت و سبک کار کمونیسم کلاسیک در این دوره رجعت میکنیم. این از طینت بد کسی نیست. "تلاش" برای جا انداختن خط دیگری در کار نیست. خط دیگر خط منصور حکمت است. زمانی که خود در قید حیات هم بود میگفت حزب کمونیست کارگری دوره خودش روی خط او نبود. روی سختش با همه بود نه با فرد یا عده بخصوصی. ما به خط کمونیسم کلاسیک تحلیل اوضاع سیاسی که با آن نقش احزاب و جریانات سیاسی، مبارزه انقلابی، فعالیت و مبارزه کمونیستی، قیام و اهداف نهایی ما آلترناتیو اثباتی قرار میگیرد، عادت کرده ایم. با این سنت و سبک کار خود گرفته ایم. این سنت و سبک کار برایمان آشناست. چه و خم آن را بلدیم. کار با آن و در حاشیه جامعه برایمان شیرین تر است. راهی را که بلدیم میرویم. بر روی خودمان هم نمیآوریم که داریم همان راه و سنت قدیمی و آشنای خود را میرویم. شیفت کردن به تعریف آلترناتیو اثباتی در دوره انقلابی به جای تأمین رهبری

سلبی ناگزیر به حاشیه شدن تدریجی ما می انجامد. از این گریزی نیست. هیچ چیز ویژه ای ما را در مقابل این واکنش و یا بیمه نکرده است. اگر جنبش یا خواستها و مطالبات سلبی را در جامعه که روزی نمایندگی میگردیم، اکنون نمیکنیم، باید آن را در جایگزینی کار اثباتی به جای کار سلبی در دوره ای که جامعه حرکت خود را سلبی تعریف میکند، جستجو کرد. در بخش سوم و بخش نهایی در نوشته دیگری مفصل تر به این برمیگردیم.

جنبش سرنگونی

در اینکه حرکتی عمومی برای سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران وجود دارد شکی نیست. میتوان گفت جنبش سلبی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و گفت حرکت مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی و غیره. الزامی نیست "جنبش سرنگونی" ورد زیانمان باشد. در ادبیات سیاسی و بویژه حزبی ما در این دوره اصطلاح "جنبش سرنگونی" انقدر تکرار شده است که دارد مفهومی کلی و واحدی پیدا میکند. انگار "یک جنبش با جوانب مختلف"، بر سر نوع سرنگونی است. که گویا کشمش راست و چپ جامعه در آن بر سر نوع سرنگونی است. به جای دادن مفهومی کلی و واحد از آن، تلاش ما باید به این معطوف باشد که رهبری این حرکت سلبی باشیم و مردم ما را در این قامت انتخاب بکنند. رهبر و پرچم این حرکت آن نیرو و جریانی خواهد بود که نماینده همه یا بخشی از این حرکت سلبی باشد. برای ما هم همه و اگر نه بخش چپ و رادیکال آن. در غیر اینصورت هیچ دوجین برنامه و ردیف کردن لیست امیال و آرزوهای ما ما را رهبر و پرچم این حرکت نخواهد کرد. بعلاوه در حرکت مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی جنبش های اجتماعی طبقاتی مختلفی با اهداف و آرمانهای طبقاتی کاملاً متضادی خود را زینفع میدانند و در آن شرکت میکنند. مردم میدانند که جنبش کنسرواتوهای طرفدار غرب که به سلطنت طلبان مشهورند به خاطر اعاده سلطنت و کلا حاکم کردن نوع حاکمیتی که سابقه و تاریخی پشت سر خود دارد در آن شرکت میکنند. مردم میدانند که فدرالیستها بخاطر فدرالی کردن ایران در این مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی شرکت میکنند و بخشا میدانند که چه سیاه چالی را به این جامعه تحمیل میکنند. و با سابقه ای که از ما نیز دارند میدانند که برای آزادی و برابری و جمهوری سوسیالیستی در قالب یک دنیای بهتر در آن شرکت داریم. به این معنی برای ما هم جلو کشیدن جنبش کمونیستی خود در دل این حرکت و رهبری این حرکت سلبی مهمترین مساله ماست. چکار داریم اینهمه جنبش سرنگونی، جنبش سرنگونی میکنیم.

منشور سرنگونی

"منشور سرنگونی" همانطور که پیشتر گفتیم بزعم "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" اساساً محصول شکست دوم خرداد است. با شکست دوم خرداد سرنگونی به بستری اصلی اعتراض به جمهوری اسلامی تبدیل میشود، معلوم نیست چرا؟ و در نتیجه تعریف سرنگونی، سرنگونی چپ یا راست یعنی کشمکش اصلی راست و چپ در جامعه بر سر چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی شروع میشود. لذا تعیین محتوای نوع سرنگونی برای تبدیل کردن آن به پرچم بسیج مردم حول آن برای ما ضروری میشود. استدلال هم این است که چون جریانات سیاسی از راست و چپ در آن به خاطر اهداف خود شرکت دارند، سرنگونی مفروض است! باید آلترناتیو اثباتی نوع سرنگونی خود را تعریف کرد تا مردم بدانند چه نوع سرنگونی، سرنگونی راست یا چپ، و آن را

آگاهانه انتخاب کنند تا "کلاه" سرشان نرود. ظاهراً در سرنگونی اختلافی نیست، پس باید خود سرنگونی را ول کرد و رفت دنبال نوع سرنگونی گشت! برای مثال مورد "جامعه بر اساس کشمکش اصلی راست و چپ بر سر چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی و نوع سرنگونی جمهوری اسلامی قطبی میشود." این در عالم واقع روی نخواهد داد و کشمکشی هم که اکنون جریان دارد بر سر نوع سرنگونی نیست. بر سر سرنگونی است. با سرنگونی بعداً چکار خواهند کرد این را افقی سیاسی آنها تعیین میکند. کنسرواتوهای طرفدار غرب اکنون چه مشکلی دارند که با شعار "اتحاد برای همه پرس" میخوانند نیرو جمع کنند، یا چرا میخوانند دستگاه سرکوب و بوروکراسی دولتی را دست نخورده نگهدارند در نوشته بعدی می شکافیم. اما یک نکته روشن است که جامعه و مردم در دوره انقلابی هیچگاه راست و چپ خود را از روی نوع سرنگونی، انتخاب نخواهند کرد. تعریف نوع سرنگونی، یعنی تعریف آلترناتیو اثباتی از سرنگونی در دوره انقلابی مکابیرم قدرت گیری و قدرت شدن هیچ نیرویی در جامعه نیست و نخواهد بود. تقابل جنبشهای اجتماعی - طبقاتی نه بر سر نوع سرنگونی که خود سرنگونی جمهوری اسلامی ابزاری است برای تبدیل کردن بیش این جنبشها به بیش این مردم و بسیج آنان زیر رهبری خود. اگر از سر رقابت سازمانها و جریانات سیاسی و نه تقابل جنبشهای اجتماعی به سرنگونی بنگریم، طبیعی است که دنبال نوع و چگونگی بیان این تقابل نبر بگیریم. با این کار نه راست که تنها مانیم که ضرر خواهیم کرد. نه اعاده سلطنت، نه فدرالسم قومی و نه جمهوری سوسیالیستی ما کشمکشی بر سر نوع سرنگونی نیست، بر سر کسب هژمونی در رهبری حرکت سلبی است. "زفراندم" یا در دوره ای "قانون اساسی جمهوری اسلامی" اینها هم راه جمع آوری نیرو و هم نقطه سازشهایی است که اپوزیسیون راست در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی آن ترشی انداخته است. حرکت سلبی باید به آن "نه" بگوید و از آن عبور کند. نباید خود برود سراغ بدست دادن تعریف اثباتی از نوع سرنگونی و با آن خود را حاشیه ای کند. در اینصورت تعیین محتوای پیروزی واحدی برای این حرکت با جنبشهای مختلفی که هرکدام با اهداف و آرمانهای طبقاتی کاملاً متضادی خود را در آن زینفع میدانند، چگونه ممکن است؟ اینکه مطلوبترین نوع سرنگونی از نظر منافع ما و مردم چیست؟ واضح است اگر با انقلاب و بطریق اولی ما نیز در راس حرکت سلبی مردم برای بزرگ کشیدن جمهوری اسلامی باشیم مطلوبترین حالت است. برای اینکه ما با آن به قدرت میروسیم. غیر از این اما جمهوری اسلامی ممکن است از راهها و احتمالات دیگری نیز از قبیل فروپاشی، کودتا و ضد کودتا، دست بدست شدن قدرت، حتی با تصمیم آگاهانه بورژوازی ایران برای خلاص کردن خود از مشکل جمهوری اسلامی سرنگون شود. اینها آلترناتیو نیستند، اما احتمالاتی از سرنگونی جمهوری اسلامی اند. بدترین نوع آن سرنگونی بدون در صحنه بودن مردم است، که با آن ما هیچ شانس نخواهیم داشت. ممکن است مردم حتی با قیام جمهوری اسلامی را سرنگون کنند ولی پای انهدام همه دستگاههای سرکوب و بوروکراسی رژیم نروند. در هر کدام از این حالات ما کجای صحنه سیاست در ایران قرار خواهیم گرفت، کاملاً به میزان قدرت ما و بودن ما در جامعه بعنوان وزنه ای از قدرت گره خورده است، نه ردیف کردن یک دوجین امیال و آرزوهای ما از سرنگونی جمهوری اسلامی. اقداماتی را که ما در دستور خود قرار میدیم نه با ردیف کردن لیست آنها که کمیت و کیفیت آن میزان قدرت ما در جامعه تعیین خواهد کرد. ما با هیچ کدام از بندهلی که در "منشور سرنگونی" آمده است مخالفتی نداریم. اگر قرار است ما با سرنگونی جمهوری

سرنگونی، اگر نه تخیلات ما، که توجیه ماست برای تعریف آلترناتیو اثباتی خود حتی اگر از سر اقتاع مردم به حقانیت خود. ممکن است کسی بگوید که تعریف آلترناتیو اثباتی سرنگونی همه کار ما نیست. ما داریم گارد آزادی ایجاد میکنیم. تبلیغ میکنیم، ترویج میکنیم و سازماندهی میکنیم. تلویزیون و نشریات داریم و غیره. همه اینها درست. نباید منکر اهمیت هیچکدام از اینها شد. باید این فعالیتها را بیشتر کرد. اما کلیه اینها روی این خط اثباتی کار میکند و می نویسد و می چرخد. و این نتیجه ای جز حاشیه ای شدن تدریجی ما نخواهد داشت که هم اکنون فر شده است. تقصیر از فرد بخصوصی نیست. کار در دوره انقلابی با دوره غیر انقلابی همانند جنگ با ماتور فرق دارد. قوانین خود را دارد. ما خود را با تعریف آلترناتیو اثباتی از نوع سرنگونی مشغول میکنیم راست جامعه به گردآوری نیرو و تامین رهبری به شیوه خود برای جنبش سلبی مردم می پردازد و ما به حاشیه خواهیم رفت. اگر حزب حکمتیست منشور سرنگونی را از پراتیک خود حذف کند و به جای آن روی ساختن رهبری سلبی در حرکت سلبی جامعه شیف کند، تازه به جایی که باید از آن شروع میکردیم، برمیگردیم. همانطور که پیشتر گفتم اصراری ندارم که این را از من قبول کنند. حزب میتواند راه فعلی خودش را برود.

در بخشهای دیگر در مواردی اگر لازم شد به اینها برمیگردیم. و اساسا بحث را روی "دولت موقت"، تغییر موقعیت کمونیسم بعد از مرگ منصور حکمت و وظایف کمونیستها و انقلاب ایران پی میگیریم و چه باید کرد خود را مطرح میکنیم.

7 مارس 2007

چیست؟ فرقیان با هم کدام است؟ کدام یکی کمتر و یا بیشتر میخواهد؟ نوع کدامشان انقلابی و دیگری سازشکارانه است. حتی به این کار ندارند که بعدا چه آلترناتیوی را پیاده خواهند کرد. قبل از هر چیز میخواهند مطمئن باشند که چپ و یا راست جامعه وزنه ای در صحنه سیاسی ایران هستند، یا نه؟ اگر چپ است، میخواهند مطمئن باشند که میتواند بزند و بگیرد و نگهدارد و مساله فقر و فلاکت فعلی را چاره ای بکند یا نه؟ چکار دارد نوع سرنگونی ما کدام است و در جریان سرنگونی چکار خواهیم کرد؟ بعدا چه آلترناتیوی را هم پیاده خواهیم کرد را به خود ما واگذار میکنند و دومی را به خاطر تبدیل شدن ما به رهبر "نه" آنها به جمهوری اسلامی از ما و یا از راست جامعه قبول خواهند کرد. ما به جای تامین این نوع رهبری از سر سلبی، رفته ایم سراغ تعریف آلترناتیو اثباتی سرنگونی و داریم چگونگی "رهبر شدن" را اثباتا تعریف میکنیم! به جای در دست گرفتن خود تسمه نقاله برای رسیدن به قدرت و قدرت شدن، تسمه نقاله قدرت را تعریف کرده ایم. فراموش کرده ایم که چریک فدایی حرفهای نامفهومی میزد و سیانور زیر زبان خود میگذاشت. مردم در انقلاب 57 رفتند رهبران آنها را از خانه هاشان بیرون کشیدند و گفتند آنها را بعنوان چپ خود قبول دارند. مگر کسی از خبرنگار کج و معوج کومه له، در فاصله بهار 58 تا سازماندهی مقاومت در مقابل یورش جمهوری اسلامی به مردم کردستان، سر در میاورد یا حتی آن را میخواند تا کومه له را بعنوان چپ جامعه انتحاب کند و زیر پرچم آن بسیج شود؟ مگر ما در آن دوره مردم را با تعریف نوع مقومت در مقابل جمهوری اسلامی دور خود بسیج کردیم؟ مردم به صحنه نگاه میکردند و از خود می پرسیدند که آیا کومه له آن اعتبار و انسجام و قابلیت را دارد که بتواند به او روی خوش نشان دهند یا نه؟ اگر جواب مثبت بود، آن را انتحاب میکردند. کومه له چه چیزی را در خبر نامه اش می نوشت برایشان مهم نبود. رقابت بر سر نوع

اسلامی بقدرت برسیم اقدامات سوسیالیستی را نیز به هر میزان که قدرت آن را داشتیم باید در دستور بگذاریم. بحث بر سر جمع آوری نیرو در دوره انقلابی است. هم برای راست و هم برای کمونیستها. و این تنها از طریق تامین رهبری سلبی برای جنبشی که خود را سلبی تعریف کرده است بدست میاید. نه تعریف آلترناتیو اثباتی نوع سرنگونی. در دوره انقلابی ما با تعریف آلترناتیو اثباتی خود از نوع سرنگونی، مردم را همراه میکنیم. مردم در دوره انقلابی در هیچ جای دنیا کسی و یا نیروی سیاسی ای را از روی ارشاد و آگاهگری انتحاب نخواهند کرد و زیر پرچم آن بسیج نمیشوند. اگر دهها میلیون نسخه از منشور سرنگونی را چاپ و تکثیر کرده و یکی یکی از آن را بدست مردم بر خانه های خود برسانیم، باعث نمیشود که کسی از اینطریق ما را انتحاب کند. وقتی مردم صلح میخواهند یا سرنگونی میخواهند یعنی آن را میخواهند. برای آنها هم یک رهبری سیاسی و اجتماعی احتیاج دارند و برای آن قبل از ارشاد و آگاهگری چپ یا راست در مورد آلترناتیو اثباتی خود، میروند صحنه را نگاه میکنند. و از مین چپ و راست، نه از میان انواع سرنگونی آنها، یکی را انتحاب خواهند کرد. راست که معمولا و سنتا هست، اگر چپ هم بعنوان وزنه ای مطرح باشد، نگاه میکنند به ببند که کدام یکی آن نیروئی هست که اعتبار و انسجام و قابلیت لازم را دارد که بیاید و بزند و بگیرد و نگاهدارد. میروند سراغ آن نیرو و به آن روی خوش نشان میدهند. اگر راست باشند راست جامعه و اگر چپ باشند، چپ جامعه را انتحاب میکنند و زیر پرچم آن بسیج میشوند. اگر چپ وزنه ای نباشد ناچار کلاه سر خود میگذارند و دیدیم که گذاشتند و میدانستند زیر آن عمامه چه عفونتی بود، همانطور که خمینی، این بار نیز راست دیگری را انتحاب خواهند کرد. هیچ کس مطلقا از قبل از طریق تعریف آلترناتیو اثباتی، سراغ چپ یا راست جامعه نمیرود. مردم کاری به این ندارند که نوع سرنگونی آنها



بهرام ملرسی

دبیر کمیته تشکیلات کل کشور

سایت بهرام ملرسی

bahrammodanesi@gmail.com

Tel:0049 0174 944 02 01

شما پرچمداران انسانیت هستید

برگزار کنندگان هشت ملس در سطح کل کشور، در تهران، مشهد، تبریز، تفرش، قزوین، همدان، کاشان و.....

درود بر شما!

امسال برای اولین بار روز زن در ابعادی چنین وسیع برگزار شد. امسال برای اولین بار در چنین سطحی وسیع انسانیت و برابری طلبی پرچم اصلی مطالبات این روز را اعلام داشت. امسال برای اولین بار مسئله زن در جامعه به مسئله بخش بسیار وسیعتری از مردم تبدیل گشت. امسال برای اولین بار مدعیان دیگری در کنار مدعیان تانکونی جنبش زنان اعلام موجودیت کردند. امسال برای اولین بار اعتراض به تبعیض جنسی لولای اتحاد وسیعتر شد. امسال برای اولین بار.....

این دستاورد ها تنها با اتکا به تلاش های بیوقفه شما، روشن بینی تان، هوشیاری و انسانیت تان ممکن شد. روز هشت مارس امکاتی بود که در آن نشان دهیم، اگر که انسانیت و برابری طلبی، اگر که آزادیخواهی سخن گو و صحنه گردان باشد، چه تحرکی را میتواند سازمان دهد. از دستاوردهای این روز باید آموخت.

این روز را بدو با شما باید تبریک گفت

۹ مارس

زنده باد سوسیالیسم



1- به نظر شما علت شکاف و بحران در حزب کمونیست کارگری چیست؟

ثریا شهابی: مقدماتاً اجازه بدهید که در مورد نفس وجود اختلاف در یک حزب و سازمان سیاسی صحبت کنم. به نظر من اختلاف در یک حزب و سازمان سیاسی بسیار امر طبیعی است. به این اعتبار اختلاف در رهبری حزب کمونیست کارگری هم نه استثنایی بر قاعده یک حزب سیاسی است و نه فاجعه غیر قابل توضیحی است. اختلاف نظر بر سر مسائل و موضوعات مختلف در یک محیط متمدنانه و در یک حزب و سازمان سیاسی سالم، نه استثنا که قاعده است. تاریخ کمونیسم کارگری مملو از تقابل های نظری حاد بر متن و بستری متمدنانه و انسانی است. در تاریخ کمونیسم کارگری پیش از منصور حکمت هرگز کسی به خاطر نظرات مخالف سیاسی اش، هر قدر مخالف، نه توبیخ شد، نه از مسند قدرت به زیر کشیده شد، نه تعلق ایدئولوژیک کسی محک خورد، نه کسی ناچار به ابراز پشیمانی شد، نه از کمیته حزبی اخراج شد و نه به خاطر عقاید سیاسی اش محاکمه ایدئولوژیک شد. در این تاریخ، تا پیش از مرگ منصور حکمت، جدایی ها و فاصله گرفتن ها، تلخ بوده باشند یا شیرین، تماماً حاصل پروسه های جدل نظری و نهایتان تصمیم های آگاهانه کسانی بود که یا یک حزب را ترک کردند و سازمان و حزب دیگری ساختند و یا داوطلبانه از ارگانهای حزبی و سیاست حزب فاصله گرفتند. برای مثال شما در سنت کمونیسم کارگری شاهد یک اختلاف و جدایی جدی در یک حزب مسلح، حزب کمونیست ایران، در دل جنگ ایران و عراق و در بطن بیماران شیمیایی صدام و جنگ این حزب با جمهوری اسلامی هستید. شاهد تجربه ای از جدال سیاسی در یک حزب کمونیستی مخفی و مسلح هستید که به شهادت تمام اسناد آن و وجود نسلی از کسانی که در دل آن جدایی ها انتخاب کردند، نمونه ای منحصر بفرد در تاریخ معاصر احزاب سیاسی در ایران است. جدایی که طی آن تعدادی از آن حزب جدا شدند و حزب کمونیست کارگری را ساختند، تعدادی هم به هیچ حزب دیگری نپیوستند و بقیه هم در حزب کمونیست ایران ماندند. این تجربه نمونه ای از بالاترین استانداردهای انسانی در جدال سیاسی را به نمایش گذاشت که در دل آن به خاطر اختلافات سیاسی، خون از دماغ کسی جاری نشد! این در حالی است که در جدال های به مراتب کمتر از این، در سنت احزاب سیاسی و حتی در سنت احزاب سیاسی در غرب هم، شما کمتر نمونه ای این چنین می توانید پیدا کنید. نمونه ای که در دل حادثترین جدال سیاسی، نه کسی دعوی "ملک و اموال" براه می اندازد، نه کسی حریم شخصیت انسانی کسی را پایمال میکند، و نه کسی بر روی کسی اسلحه می کشد! می خواهم بگویم که صرف وجود اختلاف نظر و حتی تشکیل فراکسیون و انشعاب در یک حزب سیاسی به خودی خود فاجعه نیست و در سنت کمونیسم کارگری مقاطع بسیار آموزنده ای وجود دارد.

به این اعتبار وجود اختلاف عجیب نیست. چیزی که در این میان می تواند عجیب و قابل تأمل باشد، مکانیسم های هضم و حل و فصل اختلافات، تبدیل اختلافات سیاسی به تخاصمات شخصی و اشکال بروز و نحوه برخورد به اختلافات است. اما خوب است پیش از صحبت در مورد

این "حواشی" و پیش از پرداختن به زمینه ها و دلایل شکاف در حزب کمونیست کارگری، ابتدا در مورد علت سرباز کردن اختلاف در رهبری حکما در شرایط فعلی، صحبت کنم. و به این سؤال که چرا امروز این شکاف آنهم به این شکل سرباز میکند، بپردازیم.

به اعتقاد من سرباز کردن اختلافات در رهبری حزب کمونیست کارگری، نه محصول "کم رنگ شدن اعتقادات" کسی است، نه محصول "خستگی" و "ناامیدی" عده ای! این اتفاق بیش از هر چیز محصول اتفاقات دنیای بیرون است. نه اعضا فراکسیون مرام شان را عوض کرده اند و نه رهبری حکما تغییر سیاست داده است. موضوع این است که سرنگونی رژیم کثدار تر، پروسه ای پیچیده تر و چندبعدی تر شده است. خطر حمله آمریکا، تحریم اقتصادی ایران و مخاطرات پیش پای جنبش سرنگونی موجب شکاف در صفوف اپوزیسیون بطور کلی و از جمله شکاف در صفوف حزب کمونیست کارگری ایران، شده است. بخش اصلی جریانات سیاسی در اپوزیسیون به تضعیف و سرنگونی جمهوری اسلامی توسط پروژه هلی چون "رفراندم"، "فدرالیسم"، "رژیم چینج"، "کمپین اتمی"، و "تحریم اقتصادی ایران" امید بسته بودند. سناریوهایی که ما از ابتدا در مقابل همه آنها اعلام کردیم که این سیاست ها به هر نام و بهانه ای که صورت بگیرد، حتی اگر بنام "حقوق بشر" و "علیه اسلحه اتمی" براه بیفتد، بهانه ها و پروژه های عراقییزه کردن ایران است و علیه منافع مردم! گفتم که این سناریوها بر عمر جمهوری اسلامی میفزاید. اعلام کردیم که معنای تحقق چنین نسخه های سرنگونی طلبانه ای، نه پیروزی مردم که پیروزی ارتجاع دیگری است و مسیر پیروزی مردم تحقق مطالبات خود آنها و تشکل و مبارزه حول پرچم خودشان است و آن را بعنوان منشور سرنگونی رژیم اعلام کردیم. متأسفانه بخش اعظم اپوزیسیون سرنگونی طلب، چنین برنامه عمل و افق پیروزی در مقابل خود نگذاشته بود و همانطور که گفتیم با شکست افق سرنگونی به "همت آمریکا" که ما به آن افق راست در جنبش سرنگونی می گوئیم، این بخش هم تماماً به بن بست رسید و به اصطلاح ادعاهایش زیر سؤال رفت. بن بست راست در جنبش سرنگونی اساساً محصول بالاگرفتن مخاطرات پیش پای جنبش سرنگونی است. راست در جنبش سرنگونی به درجه زیادی تحت فشار ما، حزب حکمتیست، بود. ما مداوماً دنباله روی آنها از ارتجاع امپریالیستی و نسخه های نابود کننده آن را افشا کرده ایم و در مقابل، کار اثباتی خودمان چون گارد آزادی و سازماندهی مردم را پیش برده ایم. با این وجود بن بست افق راست در سرنگونی رژیم، اساساً محصول بن بست سیاست آمریکا و ارتجاع امپریالیستی است. واقعیت این است چیزی که در عمل اتفاق افتاد، صحت ادعاهای ما و سیاست های ما را اثبات کرد. سناریو عراق، شکست بوش و تغییر توازن قوا در خاورمیانه به نفع اسلام سیاسی و به قیمت انهدام کامل جامعه عراق، امید و افق بخش اعظم اپوزیسیون سرنگونی را برباد داد. سئوالهای پاسخ نداده دیروز سر باز کرد و روی میزهای رهبریشان قرار گرفت! صفوف این احزاب و سازمانها از رهبریشان میپرسند که پس از این باید به چه دل خوش کرد؟ چگونه باید خود را بعنوان یک نیروی اپوزیسیون در صحنه نگاه داشت؟ در جستجوی یافتن پاسخ این سئوالهای، وضعیتی است که در اپوزیسیون سرنگونی مشاهده میکنید.

سازمانهایی چون مجاهد و زحمتکشان تماماً بعنوان عناصر سناریو سیاه در رکاب کمپین های نظامی آمریکا پا میزنند و بقیه غالباً بی برنامه و بی افق سر در لاک خود فروبرده و هر یک سرخود را گرم کاری کرده اند. معلوم است که این اپوزیسیون که حزب کمونیست کارگری ایران هم بخشی از آن است، زیر فشار دنیای بیرون، قرار میگیرد. حزب کمونیست کارگری دو سال است که به یک سازمان اپوزیسیون "ضد رژیمی" دگرذیبی کرده است. اپوزیسیون ضد رژیمی که بنام کمونیسم کارگری فعالیت میکند اما سازمانی است که سرنگونی رژیم اولین و آخرین فلسفه وجودی اش را تشکیل میدهد. این حزبی است که "انقلاب" (و معلوم نیست کدام انقلاب!) و سرنگونی جمهوری اسلامی حتی به قیمت حمله آمریکا و کمپین اتمی و تحرکات قومی، قی پیروزی اش است. چنین سازمانی معلوم است که در شرایط امروز زیر فشار قرار میگیرد. اختلاف در رهبری حزب کمونیست کارگری انعکاس این فشار است. میتوان گفت به درجه ای نشان تعقل است تا تسلیم حال و هوای دیروز شدن! در این اوضاع باید در سلامت فکری کسانی شک کرد که در صفوف اپوزیسیون راست، "رادیکال" یا "لیبرال"، "قومی" یا "سلطنتی" هستند و با توجه اتفاقات حاضر، سئوالی مطرح نمی کنند و کماکان در حال و هوای دیروز بسر میبرند.

به نظر من چیزی که در حزب کمونیست کارگری دردناک است نه سرباز کردن اختلاف که حال و هوای رهبری حاکم بر آن است. آنچه که موجب تأسف است عقب ماندگی کامل آن از اوضاع و در نتیجه سرعت بی ربط شدن آن به مردم و دنیای بیرون، مجاهدینی شدن و "هپروتی" شدن رهبری این حزب است. چیزی که آزار دهنده است وجود طیف وسیعی از کمونیست هایی است که تنها و تنها به اعتبار کمونیسم کارگری و منصور حکمت گرد این رهبری که از چپ سنتی دو دهه پیش عقب تر و به جامعه بی ربط تر است، جمع شده اند. خوب است به مصوبات پلنوم 27 و اسناد آن، "قطعنامه در باره کسب قدرت سیاسی" و "پلاتفرم عملی حزب برای کسب قدرت سیاسی"، رجوع کنید. حزبی که روزی مدعی سازماندهی انقلاب اجتماعی بود امروز مصوبت و برنامه های عمل اش چیزی در ردیف مصوبت سازمانهای متوسط چپ حاشیه ای هم نیست. طیفی از کمونیست هایی که گرد یک حزب کمونیستی دخالتگر، سازمانده و مدعی قدرت سیاسی جمع شده بودند، امروز به همان امید و آرزو گرد رهبری جمع شده اند که کمونیست دخالتگر بودن "پیش کش"، حتی مفسرین مطلع و مبلغین پای بر زمین هم نیستند. این شاید دردناک ترین خصالت امروز حزب کمونیست کارگری است. حزبی که رهبری اش دیگر تماماً به هنیت "مشایخی" در آمده است که چون "دعائویسان" و "اوراد خوانان" مردم را به خودمشغول و به خودفریبی میکشانند. رهبری که میتواند علیه هر کسی که در دل خود کمترین "شکی" دارد، فتوا صادر کند و اعضا یک حزب کمونیستی را به "مرتد" و

"مومن" تقسیم کند. جای تاسف اینجا است که هنوز جمعیت وسیعی از کمونیست‌هایی که در صفوف آن هستند متوجه اتفاقاتی که افتاده است نشده‌اند!

اما ریشه اختلافات کجا است؟

در دو سال گذشته رهبری جدیدی حزب کمونیست کارگری ایران، اتحاد سیاسی خود را نه بر مبنای یک لقی و دورنمای پایدار در مبارزه برای سوسیالیسم، نه بر مبنای یک نقد پایه‌ای به جمهوری اسلامی، که بر مبنای ضدیت با رژیم، سرنوشتی و "انقلاب" نگاه داشته بود. دو سال است که این رهبری صفوف خود را بر مبنای پانفرم‌های مقطعی، کمپینی و روزانه‌ای چون "سرنوشتی فوری رژیم"، "انقلاب"، "افشاگری از رژیم" و تحرکات خیابانی و آکسیون‌های اعتراضی در خارج کشور، متحد و فعال نگاه داشت. این اتحاد از همان ابتدا و روز اول شکننده بود و با تغییر فاکتورهای دنیای بیرون هم شکست. ما دو سال پیش امروز این رهبری را پیش‌بینی میکردیم. واقعیت این است که هیچکدام از بخش‌های رهبری حزب کمونیست کارگری، چه حمید تقوایی و چه فراکسیون، به کمونیسم کارگری و منصور حکمت ربطی ندارند. شکاف آموزش‌شان اختلافی در رهبری یک سازمان چپ سنتی است که "اعلام موضع" اول و آخر فلسفه فعالیت‌اش را تشکیل میدهد. کسانی که علاقمندند زمینه‌های اختلاف در حزب کمونیست کارگری را بررسی کنند را از جاع میدهم که اسناد اختلافات دو سال قبل حکمتیست‌ها و نقد دو سال گذشته بر مواضع این حزب، انتقادات ما به دنباله‌روی این جریان از تحرکات قومی، هخا، قوم پرستان ترک، محکومیت انتشار جوک قومی، کمپین اتمی آمریکا، موضع این حزب در حمله اسرائیل به لبنان، موضع آنها در مورد حمله آمریکا، گارد آزادی و نیروی مسلح حزب، و اخیرا در مورد تحریم اقتصادی ایران، مطالعه کنند. تمام این اسناد بر روی سایت حزب حکمتیست منتشر شده است.

به اعتقاد من اگر دنیای بیرون "بر وفق مراد" بود، مخالفین امروز و اعضا فراکسیون در حزب کمونیست کارگری کماکال چون سابق در کنار این رهبری، همچون گذشته بعنوان "هاردکور" و در خط مقدم، مشغول همان کارهای دیروز می‌شدند. اما دنیای بیرون دیگر مجال خودفریبی بیشتر را نمی‌دهد و سئوالها سر باز کرده‌اند. مخالفین، فراکسیون، برای این سئوالها جواب ندارد. تنها پرچمی که بلند کرده‌اند، نارضایتی است و خود را "عامل فشار" خوانده‌اند! این نه نقد که تنها اعلام فاصله گرفتن از خط رسمی است و تنها ارزش مصرف آن برای "ثبث در تاریخ" است. کمتر کسی در آن حزب و در هر سازمانی بدور پرچم "تمی شود"، "کافی نیست"، "غلو نکنید" و "ما را هم بازی دهید" و "رهبری را جمعی کنید" جمع می‌شود. اعضا حزب هم مثل مردم دور کسانی جمع میشوند که، خوب یا بد، آلترناتیو اثباتی دارند. فراکسیون به اعتقاد من فاقد هرگونه راه برون رفت و آلترناتیو اثباتی است.

2- فراکسیونی که در حزب کمونیست کارگری اعلام شد، اما برسمیت شناخته نشد، ریشه مشکل را در تفکر چپ سنتی و مانوئی رهبری حکما میداند، نظر شما در این مورد چیست.

3- مسائلی مانند حزب رهبر و حزب سازمانده، دنباله‌روی از جنبش خوببخودی، مسئله حزب و قدرت سیاسی، رهبری فردی و یا جمعی مسائل مورد مناقشه در حزب کمونیست کارگری است. این مباحثات تا چه حد جدی است و به قول معروف از اصالت برخوردار است؟

ثریا شهایی: به اعتقاد من همه این مسائل و سئوالها جدی است و حتما بر ذهن بسیاری از فعالین حزب سنگینی میکند. اغلب این سئوالها، انتقادات ما به این رهبری در دوره جدایی از آنها و در گرماگرم مراسم‌های ایدئولوژیک آنها بود. ادبیاتی که ما در نقد این جنبه‌های رهبری حزب کمونیست کارگری تولید کرده‌ایم، مفصل و مستند است. این نقد واقعی است هرچند که اینها ریشه اختلافات نیست. چرا که هنوز میتوان بر سر همه اینها در یک حزب سیاسی - کمونیستی اختلاف داشت و با هم مدد و با هم فعالیت کرد. اگر یک حزب سیاسی کمونیستی داشته باشد که اتحادش نه ایدئولوژیک یک سیاسی است و مبنای عمل‌اش مصوباتش است نه فتوای این و آن مقام غیر رسمی، آنوقت برای حاد شدن اختلافات و انشعاب و جدایی و جدل‌هایی باید بر سر مسائل بنیادی تری اختلاف داشت. از اینها بیشتر را منصور حکمت و حزب کمونیسم کارگری تحمل میکرد. ما حتی تجربه جدل بر سر "شدن یا نشدن سوسیالیسم در یک کشور" را داریم. جدلی که در دل آن موافق و مخالف این‌تر در سیمبلی‌های حزبی بحث‌شان را کردند و در بسوی سوسیالیسم‌ها هم منتشر شد. یا مثلا ایرج آذین در کمال امنیت در نفاع ل اینکه برنامه 5 ساله رفسنجانی میتواند پاسخ بحران اقتصادی رژیم را بدهد، مقاله نوشت و در انترناسیونال چاپ شد. همزمان انترناسیونال مقاله‌ای هم از منصور حکمت در در این مورد، چاپ کرد. یا حمید تقوایی از کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، 25 سال پیش، حرفهای چپ سنتی زد و تنزل مقام نیافت! در آن زمان نه کسی علیه کسی شمشیر "از سوسیالیسم گریزانند" کشید و نه کسی متهم به "طرفداری از رفسنجانی" شد! میخوام بگویم که تا وقتی که آدمها در یک حزب با هم کار میکنند و در یک فضای جدی و متمندانه بحث و مبارزه نظری میکنند، هیچ کس قرار نیست به خاطر اعتقاداتش بیرون برود، یا اخراج و تصفیه شود و یا به خاطر مقاله و نوع تفکرش از مسند قدرت به زیر کشیده شود. مشکل فراکسیون این نیست که حمید تقوایی بر سر مسائلی مانند حزب و یا قدرت سیاسی و رهبری فردی و یا جمعی چه فکر میکند. مشکل فراکسیون این است که در یک سزلمن چپ سنتی به خود مشغول که اتحاد ایدئولوژیک چسب درونی‌اش است، فراکسیونی اعلام کرده‌اند و با خط رسمی اعلام مبارزه کرده‌اند. مهم نیست که اختلافی سر چه باشد. بر سر هرچه که باشد نتیجه همین است که می‌بینید. فراکسیون و اختلاف با خط رسمی، لباسی نیست که بتوان بر تن پیکر بیمار حزب کمونیست کارگری کرد.

ثریا شهایی: به اعتقاد من خط رسمی رهبری حکما چپ سنتی و مانوئی است. این واقعیت دارد اما این ریشه مشکل به رسمیت نشناختن فراکسیون در این نیست. اعضا فراکسیون همچون رهبری رسمی این حزب در عملکرد دو سال گذشته که اساسا بر مبنای خط چپ سقی بوده است شریک و خود غالبا "بنیان گذاران" روش برخورد به مخالفین اند. صاحب قطعنامه "علیه اتمی" و تئوری "حزب تک بینی" علی جوادی است و "سازماتهای جانبی میراث حزب" خط آزر ماجدی است. بقیه هم "هاردکور" خط چپ سنتی بوده‌اند. چپ سنتی بعد از خروج ما خط غالب و رهبر همه شان بود. به مباحثات دوره جدایی حکمتیست‌ها رجوع کنید. واقعیت این است که هم خط حاکم و هم فراکسیون متعلق به یک جنبش و یک خط اند. یکی در قدرت است و دیگری در اپوزیسیون و منتقد! هر منتقدی را نمی‌توان الزاما مخلف خط رسمی قلمداد کرد، آنطور که حمید تقوایی میکند. به اعتقاد من ریشه اختلاف اینها نه نظری که ابزکتیو و مربوط به دنیای بیرون است.

این سازمان بنا به خصلت خود نمی‌تواند مخالف در هر سطحی را تحمل کند. این نه به خاطر "غیرمنصف"، "بداخلاق" و یا "غیر مردمی" بودن رهبری است و نه مثلا به دلیل "خوش اخلاق" و "مردمی" بودن مخالفین! موضوع این است که این سازمان اتحادش را از دو سال قبل به ضرب و زور ایدئولوژی نگاه داشته بود. برای یک حزب مارکسیستی - کمونیستی که از استحکام نظری و سیاسی و خط روشن برخوردار است، مخالف جایش تنگ نیست. رهبران کمونیست‌ها با هر مخالفتی احساس نا امنی نمی‌کنند. اعتماد به نفس سازمان و خودشان را از دست نمی‌دهند. چرا که اتحادشان مبنای پایه‌ای تر و بنیادی تری دارد. در یک سازمان کمونیستی با انسجام نظری و دخالتگر که شاخص پیشروی و پس روی‌اش جامعه و دنیای بیرون است، در جدایی هم بر سر هر لحاف و دشکی دعوا براه نمی‌اندازند! این خصلت جریان‌ت بالغ سیاسی از هر طبقه‌ای است. چیزی که رهبری حزب کمونیست کارگری با آن بسیار بیگانه است و هر روز بیگانه تر میشود. یک نمونه نمایشی است که به عنوان اسناد به بیرون منتشر میکنند. انسان ز دیدن صحنه‌های افشاگریهای متقابل که اخیرا تحت عنوان "علنییت و شفاییت" بین رهبری این حزب "مد" و سنت شده است متاسف میشود. نمایش نشستن و برخاستن‌های با "شلوار بیژما" در کردیورهای حزبی و اطلاق آن به "علنییت و شفاییت" و چسپاندن این فرهنگ به منصور حکمت، تاسف بار است. ظاهرا کسی هم در صفوف این حزب نیست که بگوید به این روش افشاگری از شخصیت‌های حزبی‌تان، پایان دهید. این نه یک مبارزه سیاسی سالم که مراسم خراب کردن همدیگر است و باید به آن پایان داد.

بهررو همانطور که گفتیم این شکاف یک اختلاف در دل یک سنت و یک جنبش است. اینکه آیا میتواند در ادامه پوسته این جنبش را بشکند و به نقدی محکم از خط چپ سنتی منجر شود، هنوز ناروشن است. اگر آینده ادامه مسیری باشد که تاکنون پیمده شده است، بعید میدانم.

یک دنیای بهتر، برنامه حزب حکمتیست را مطالعه کنید

بیانیه اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری در باره کناره گیری از حزب کمونیست کارگری ایران

کرد. از همه مهمتر این راه در سنت سیاسی و سالم خط منصور حکمت است. ما متعاقبا اسناد اختلافات درونی حزب را قابل دسترس خواهیم کرد تا هرکس بتواند تصویری از سیر تحولات حزب کمونیست کارگری بدست آورد.

این اقدام قطعاً ما را به لحاظ سازمانی و امکانات، بویژه رانبر و تلویزیون، ضعیف خواهد کرد. اما با داشتن یک خط روشن سیاسی، با داشتن بخش اصلی استخوانبندی کادرهای کمونیسم کارگری در خارج و در داخل ایران، در فاصله کوتاهی همه این امکانات را باز سازی خواهیم کرد.

زنده باد کمونیسم کارگری

زنده باد منصور حکمت

- ۲۴ اوت ۲۰۰۴ - ۳ شهریور ۱۳۸۳
- ۱ - آذر مدرسی (عضو دفتر سیاسی)
 - ۲ - اسد گلچینی (عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته تشکیلات کل کشور)
 - ۳ - اسد نودینیان (عضو هیات دبیران)
 - ۴ - اعظم کم گویان
 - ۵ - امان کفا
 - ۶ - ایرج فرزاد (عضو دفتر سیاسی- سردبیر نشریه ایسکرا)
 - ۷ - بهرام مدرسی (دبیر سازمان جوانان کمونیست)
 - ۸ - ثریا شهابی
 - ۹ - حسین مرادبیگی- حمه سور (عضو دفتر سیاسی)
 - ۱۰ - خالد حاج محمدی (مسئول شهرهای کردستان و دبیر کمیته سفر)
 - ۱۱ - رحمان حسین زاده (عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته کردستان)
 - ۱۲ - ربیوار احمد (لیدر حزب کمونیست کارگری عراق)
 - ۱۳ - صالح سرداری (دبیر کمیته شهر مریوان)
 - ۱۴ - صلاح ایراننوست (یکی از دو مسئول سلیت اینترنتی روزنه)
 - ۱۵ - عبدالله دارابی (عضو دفتر سیاسی)
 - ۱۶ - فاتح شیخ (عضو دفتر سیاسی)
 - ۱۷ - کورش مدرسی (رئیس دفتر سیاسی)
 - ۱۸ - مجید حسینی (عضو دفتر سیاسی)
 - ۱۹ - محمد فتاحی
 - ۲۰ - محمود قزوینی (دبیر تشکیلات دانمارک)
 - ۲۱ - مظفر محمدی (دبیر کمیته شهر سندج)
 - ۲۲ - مهرنوش موسوی
 - ۲۳ - نسان نودینیان (دبیر کمیته آلمان)
 - ۲۴ - نسرین جلالی

لازم نبود که اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری ایران به اینجا کشیده شود. نامه ۲۲ نفر از اعضای کمیته مرکزی که مورد حمایت اکثریت این کمیته و همچنین، دفتر سیاسی و لیدر حزب کمونیست کارگری عراق قرار گرفت راه اصولی حفظ اتحاد حزب را پیش پای همه قرار داد. متأسفانه رفیق تقوایی و هم نظرانشان، از آنجا که اقلیت کمیته مرکزی را تشکیل میدهند، تصمیم به برهم ریختن حزب و زیر پا نهادن کلیه موازین، اصول و نهادهای حزبی گرفتند. بجای اتکا به شیوه های توافق شده در یک حزب مدرن و سیاسی، کلیه سنت های حزب کمونیست کارگری، عینی دستاوردهای تاکتونی این حزب را زیر پا گذاشتند.

این رفتار ما را در مقابل یک انتخاب قرار داده است. میتوانیم با اتکا به اکثریت مان در کمیته مرکزی، لیدر حزب را برکنار کنیم، دفتر سیاسی را مجدداً انتخاب کنیم، اجتماع فراخوان داده شده توسط حمید تقوایی را غیر قانونی اعلام کنیم و امور حزب را بدست بگیریم. اما در این صورت، با توجه به عدم پایداری اقلیت کمیته مرکزی به هیچ معیار و اصولی و با توجه به رفتار ماجراجویانه و بکلی غیر مسئولانه آنها، شاهد تجزیه حزب کمونیست کارگری به دو حزب هم نام خواهیم بود. دو حزبی که بر سر نام و بر سر اموال به جان هم افتاده اند. این در واقع تکرار سناریو همیشگی سکت های سنتی چپ است. در چنین کشمکش‌های هر طرف هم که پیروز شود، کمونیسم کارگری و بویژه خط منصور حکمت بازنده است. در اینصورت در جامعه حیثیت و اعتباری برای هیچ یک از طرفین باقی نخواهد ماند.

ما این راه را انتخاب نمی کنیم. جامعه و فضای سیاسی ایران و اعتبار کمونیسم کارگری دریچه ای برای دخالت در زندگی انسانها و تحقق آزادی و برابری را فراهم کرده است که در چنین مسیری بکلی بسته میشود و همه ما را مشغول یک جنگ فرقه ای نابود کننده خواهد کرد. و از کمونیسم کارگری چیزی بجای نخواهد ماند. این سنت ما نیست.

اما انتخاب نومی هم هست. برای دفاع از حرمت همه انسانهایی که احترامشان به احترام کمونیسم کارگری گره خورده است، برای باز نگاه داشتن امکان دخالت در فضای سیاسی ایران بعنوان یک جریان سیاسی و توده ای کمونیست و تحقق نهای بهتر، ما راهمان را از حزب کمونیست کارگری ایران جدا میکنیم، از این حزب خارج میشویم، از هر ادعایی بر نام و اموال حزب کمونیست کارگری ایران صرف نظر میکنیم و تحزب کمونیسم کارگری را در یک حزب دیگر متحقق میکنیم. این راه سیاسی تر است. این راه سالم تر است. این راه منفعت طولانی این جریان را بیشتر حفظ خواهد

اختلافاتی که در رهبری حزب کمونیست کارگری ایران سابقه داشت در طی دو سال گذشته، به دنبال از دست دادن منصور حکمت، بالا گرفت. این اختلافات بعد از کنگره چهارم ابعاد همه جانبه ای یافت و طی چند ماه گذشته رهبری حزب را فلج کرد. نفس وجود اختلاف در حزب کمونیست کارگری جدید نیست. آنچه که تازه است نحوه برخورد به این اختلافات از جانب بخشی از رهبری حزب است. برای رسیدگی به این اختلافات و یافتن راه حل خروج حزب از این بن بست، دو ماه پیش، پلنوم کمیته مرکزی حزب با توافق دفتر سیاسی و لیدر حزب برای اواخر سپتامبر فراخوانده شد. اما رفیق حمید تقوایی، لیدر حزب در سمینار اینترنتی در روز ۲۱ اوت ۲۰۰۴ تصمیمات محیرالعقول و غیر قانونی جدیدی را اعلام کرد دایر بر اینکه:

۱ - پلنوم کمیته مرکزی حزب را برسمیت نمیشناسد و علیرغم درخواست اکثریت اعضای کمیته مرکزی در پلنوم حضور بهم نخواهد رساند و اصولاً حکم کمیته مرکزی را نمیبیند. این اقدام مطابق اصول سازمانی حزب و طرح ارگانهای رهبری حزب که همه ما هنگام انتخاب به عضویت کمیته مرکزی توسط کنگره پذیرفته ایم و مطابق ابتدائی ترین سنن سازمانی و حزبی غیر قانونی است.

۲ - رفیق تقوایی جمعی از اعضای حزب در خارج کشور را برای اواسط سپتامبر فراخواند و اعلام کرد که این تجمع کنگره فوق العاده حزب است. مطابق اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری کنگره مجمع نمایندگان تشکیلاتهای حزب است و کل حزب را نمایندگی میکند. مجمعی که رفیق تقوایی فراخوان آن را داده است جمعی اختیاری است که امکان سفر به محل جلسه را دارند و به هیچ وجه تشکیلاتهای حزب کمونیست کارگری را نمایندگی نمیکند. جایگزین کردن کنگره با چنین جمع اختیاری اعضای هم خط اقلیت کمیته مرکزی مطابق بدیهی ترین سنن حزبی غیر قابل قبول و غیر قانونی است.

این تصمیمات مخالف هر سنت و قانون مکتوب و توافق شده حزب است. حزب کمونیست کارگری ایران، پلنوم آن، و تمام کمیته های حزبی و سلسله مراتب تشکیلاتی آن به این ترتیب از زبان لیدر آن منحل اعلام شدند. حمید تقوایی در واقع حکم انحلال حزب را اعلام کرده است بدون اینکه چنین اختیاری داشته باشد. کسی که امروز حزب را علیه تعهدات خود و فراتر از هر اختیار حزبی منحل اعلام میکند، نمیتواند به هیچ پرنسیپی متعهد بماند. این رفتار علیه تحزب سیاسی کمونیسم کارگری است و بازگشت به سنت جریاناتی است که نه بر اساس اصول و مقررات منون و توافق شده و نه در چارچوب اختیارات تعریف شده تشکیلاتی، بلکه بر اساس احکام و فتوای قائل موراوی قانون عمل میکنند.

به نقل از نشریه یک دنیای بهتر شماره ۱۰

هایی از قبیل نوشته محمد آسنگران، سعید صالحی نیا، محمد رضا پویا، یاشار سهندی و..... بعنوان سنت جدل سیاسی در حزب کمونیسم کارگری در ویتنام جمع می‌گذارد! این نوع جدل سیاسی باعث آبرویزی کمونیسم کارگری خواهد بود!

۴- به کسانی که هر روزه در دنیا، سخنرانی‌ها و مجمع مختلف، از کمونیسم، از برابری انسانها، از کلرگر و از آزادی زن، از سوسیالیسم، دفاع میکنند و آنرا تبلیغ میکنند! به کسانی که در بیانیه اعلام موجودیت فراکسیونشان، از موقعیت خطیر و حساس کنونی کمونیسم در تحولات کنونی جامعه یاد میکنند و ضرورت تشکیل فراکسیونشان را تلاشی برای فائق آمدن به معضلات کنونی انقلاب سوسیالیستی در جامعه تعریف میکنند؛ مارک فاشیست زدن، و توصیه پیدا کردن شغل شرفمندانه دیگری غیر از فعالیت بی وقته کمونیستی، نمیتواند باعث افتخار و سر بلندی کسی باشد! مقایسه تعدادی از کمونیستهای دو آتشه با جباریان جنایت کار در جلسات حزبی، بجرم تشکیل فراکسیون و اختلاف نظر سیاسی، در بهتری شکلش غیر از دست بردن به انبار سنت چپ رادیکال و سنتی، چیزی دیگری نیست!

۵- با بروز اختلافات سیاسی برخی از اعضای فراکسیون با برخی از سیاستهای رهبری حزب و قبل از پلنوم ۲۶ سیاست حاشیه ای کردن این رفقا از ارگانهای تبلیغاتی حزب شروع شد. تعداد مصاحبه های تلویزیونی با این رفقا، به حداقل رسید! و با تشکیل فراکسیون این روند با غیر قانونی کردن فراکسیون در پلنوم ۲۷ و پاک کردن حتی لینک نشریات شخصی شان از سایت روزنه تکمیل شد! رهبری حزب به نقد فراکسیون از این پروسه طرح اختلافات درون حزبی، مارک تبلیغات جنگ سردی و مک کارتیستی میزند و ادعا میکند که کارهای حزب بر مبنای رای سیاسی شان، رای به بیرون کردن اعضای فراکسیون از دفتر سیاسی دادند! نمیشود استاندارد دوگانه داشت! اگر اعتراض به لایبیم و کمپین انتخاباتی تبلیغات جنگ سردی و مک کارتیستی است، آیا بایکوت کمونیستهای دو آتشه در ارگانهای تبلیغی و رهبری یک حزب کمونیستی و فاشیست خواندنشان، و یا مقایسه کمونیستهای شریف با جنایتکاران جمهوری اسلامی جنگ سردی تر و مک کارتیستی تر نیست! این روشها برآزنده ما نیست، نباید در مقابل آنها سکوت کرد. به این شیوه بید پایان داد.

عکس العمل و واکنش بسیار منفی برخی از اعضای رهبری و کارهای حزب در این تلاقی گرایشات در درون حزب کمونیست کارگری نشان از جاری و حاکم شدن سنتهای قدیمی چپ در این تقابل است. من از تمامی رفقای عزیز حزب کمونیست کارگری میخواهم که بحث کنند. نقد کنند. سیاسی و متین رفتار کنند و به سنت کمونیسم منصور حکمت پایدار باشند. این اقدامات را اگر میخواهید انجام دهید خواهش میکنم که از اسم و سنت منصور حکمت استفاده نکنید. این یک درخواست رفیقانه است.

را از روابط درونی حزب و کشمکشهای جریانات مخالف در آن، در مقابل جامعه قرار داد. شیطان سازی ها و قهرمان سازیها، براه افتاد! فضاهای دراماتیک و روانی که چپ سنتی در مواقع اختلافات سیاسی میسازد در مناسبات درونی حزب سر بر آورد! هم نظران سیاسی قهرمانان شدند و مخالفان سیاسی و اعضای فراکسیون شیاطین! فراموش شد که شیاطین امروز، رهبران سرشناس جنبش کمونیسم کارگری هستند! فراموش شد که شیاطین امروز، در کنگره قبلی حزب به علت تلاششان برای محبوب کردن کمونیسم و حزب تقدیر شدند! فراموش شد که شیاطین امروز، صدای کمونیسم را از طریق رادیو هر شب به خانه ها بردند! فراموش شد که شیاطین امروز، خاتم ماجدی محبوب مردمند! فراموش شد که شیاطین امروز دولت کانادا را در عرصه پیاده کردن قوانین اسلامی، شکست دادند! و فراموش شد که شیاطین امروز، مراسمهای با شکوه را در کردستان سازمان میدهند!

گفته شد که در سنت ما فراکسیون علی العموم مجاز است و برسمیت می شناسیم! اما چون هنوز هیچ ضابطه ای در مورد آن نداریم فعلا شما را به رسمیت نمی شناسیم! و هیچگونه امکانات تشکیلاتی در اختیار شما برای تبلیغ نظراتان، قرار نمیدهیم تا پلنوم بعدی موازین فعالیت فراکسیون را تعیین کند! در پلنوم ۲۷ ضابطه تشکیل فراکسیون تعیین شد! معلوم شد که بر خلاف سنت منصور حکمت و بر خلاف سنت همه احزاب مدرن سیاسی، حزب کمونیست کارگری، تنها فراکسیون موجود در حزب را برسمیت نمی شناسد و در واقع بطور عملی میگوید که فراکسیون در سنت رهبری فعلی حزب، جای ندارد و فراکسیون بی فراکسیون!

۲- با اعلام فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری، موجی از حملات غیر سیاسی، برای بی اعتبار کردن فراکسیون و رفقای تشکیل دهنده آن براه افتاد! نوید بشارت یک جریان شبه پلیسی بود و شما فراکسیونی هستید که بدنبال کیس نوید بشارت تشکیل شدید! (نقل به معنی از رفیق حمید تقوایی درنوشته نقد فراکسیون)، باند منحنط علی جواد و آنر ماجدی (نقل به معنی از نوشته رفیق کاظم نیکخواه)، با از حزب تبعیت میکنند و یا به بیرون پرتاب میشوند (نقل به معنی از نوشته رفیق مینا احدی). آنر ماجدی پارانوید ترین عضو فراکسیون و سیاوش دانشور با هوش ترین عضو فراکسیون که هوش اش از یک نو جوان ۱۳ ساله پایین تر است. (نقل به معنی از نوشته رفیق جمشید هادیان). زمانیکه فضا سازی و هتک حرمت انسانی آسانترین راه است دیگر احتیاجی به نقد نظرات و پلاتفرم سیاسی نیست! رفقا چه اتفاقی افتاده است؟ چرا نمیتوان مثل سابق سیاسی و با فرهنگ بالای سیاسی در مورد اختلافات سیاسیمان هر چقدر هم شدید باشد جدل کرد؟

۳- کمونیسم منصور حکمت، پرچم دفاع از انسان و پرچم دفاع از حرمت انسانی را مستقل از موقعیت اقتصادی و مکان شغلی انسانها، مستقل از نظرات و عقاید سیاسی افراد، در جامعه بلند کرد و کمونیسم انسانی ما با این افکار و آرمانها در اذهان عمومی تداعی میشود. کمونیستی که عمیقاً انسانی است و مبدا حرکتش انسان است نمیتواند و نباید در مناسبات و سوخت و ساز درونی حزبی اش این اصول را رعایت نکند و پراتیک ننماید! اختلافات سیاسی در مورد حزبیت، حزب و جامعه، حزب و شخصیتها، حزب و قدرت سیاسی، نمیتوان مجوزی برای رهبری حزب کمونیست کارگری باشد که فحاشی

همانطور که در نوشته محمود احمدی از اعضای فراکسیون آمده است کارهای حککا ضمن فحش و القاب ضد کمونیست و مک کارتیست به اعضای حزب، مقاله و عکس و سایت اعضای فراکسیون را از مطبوعات حزبی و غیر حزبی حذف کردند و به جای آن فحشهای خود را به آنها در سایتهایشان قرار دادند. کاری که رهبری این حزب در سال ۲۰۰۴ در جریان اختلاف با حکمتیستها انجام داد و در آن تبحر دارد. مقاله زیر بخشی از این حقیقت را بیان میکند.

۱۴ دسامبر ۲۰۰۶ فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری بیانیه و پلاتفرم خود را از طرف ۵ نفر از رهبران سرشناس جنبش و حزب کمونیست کارگری به جامعه اعلام کرد. فراکسیون اعلام کرد که هیچ اختلاف سیاسی اصولی، برنامه ای با حزب ندارد! و به کلیه قطعنامه های حزب پایبند است! به ضوابط و موازین حزبی احترام میگذارد و ایجاد این فراکسیون به معنی جدایی و انشعب از حزب کمونیست کارگری نیست. بلکه تحت هر شرایطی از موجودیت آن دفاع میکند و میخواهد حزب در این شرایط تاریخی کنونی بعنوان حزب سازمانده و رهبر انقلاب کارگری به وظایف خطیرش در جامعه عمل کند!

اعلام فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری که میتوانست به یک گام مهم در پیشروی سیاسی و تشکیلاتی حزب تبدیل شود متأسفانه با عکس العمل بسیار منفی رهبری حزب کمونیست کارگری روبرو شد که نشان از مقاومت سنتهای چپ رادیکال در عرصه ضوابط یک حزب مدرن و سیاسی، و برسمیت نشناختن موانع قدرت گرفتن کمونیسم در جامعه است. با اعلام فراکسیون کمونیسم کارگری، گرایشات مختلف در رهبری حزب امکان یافتند تا در عرصه سیاست و تشکیلات در مقابل هم صف آرایی کنند!

۱- در هر حزب مدرن و سیاسی، در سنت کمونیسم کارگری و در سنت احزاب بورژوازی، فراکسیون امری طبیعی و جا افتاده است و تاریخ خود را دارد. مشروعیت و قانونیت فراکسیون یعنی قبول کلیت برنامه و ضوابط سازمانی! یک فراکسیون حتی میتواند با بندهائی از برنامه و یا اساسنامه مخالف باشد و آلترناتیو خود را در آن موارد داشته باشد. در سنت اجتماعی کمونیسم کارگری هر فراکسیونی قانونیت دارد تا زمانیکه به مبانی مشترک اهداف اجتماعی و برنامه ای و حزبی پایبند است. فراکسیون مجاز است از امکانات مشترک تشکیلاتی برای تبلیغ نظرات، پلاتفرم و آلترناتیو خود استفاده کند تا نیروی بیشتری را حول نظرات خود بسیج کند. اما در فرهنگ چپ غیر کارگری فراکسیون یعنی جدایی، یعنی انشعب، یعنی تخطی از ضوابط سازمانی، یعنی اپوزیسیون، یعنی تنبیه تشکیلاتی، و در خیلی موارد یعنی اخراج!

با اعلام فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری جامعه به تحولات درونی حزب کمونیست کارگری، معطوف شد! حزب کمونیست کارگری بعنوان بازترین، شفافترین، مدرنترین و آزادترین حزب اپوزیسیون، همواره مطرح بوده است! اما گرایش چپ رادیکال مسلط بر رهبری حزب، بر خلاف سنتهای منصور حکمت، تصویر دیگری

در گرمی داشت روز جهانی زن! دانشگاه‌های ایران در تصرف جنبش حق زن

به فراخوان فعالین جنبش برابری زن و مرد و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، امسال هشت مارس، دانشگاه‌های سراسر ایران به تصرف مبارزین حق زن درآمد. در این روز صدها نفر متحدانه و هماهنگ در دانشگاه‌ها، دهها اجتماع و تظاهرات اعتراضی برپا کردند، در باره حق زن و برابری انسانها گفتند، بیاتیه هایشان را خواندند، کيفرخواست های ميليوني زنان گرفتار زن ستیزی در ایران را بار دیگر به میان آوردند و مسببین آن را به مصاف طلبیدند.

به مناسبت هشت مارس، صدها نفر در دانشگاه تهران، دانشگاه حقوق، دانشگاه هنر، پلی تکنیک، شریف، دانشگاه همدان، تفرش، فردوسی مشهد، و ... برسر خواست برابری کامل زن و مرد، متحدانه دانشگاهها را به تصرف در آوردند. در بیاتیه های این جنبش متحد و خودآگاه در دفاع از حق زن، نوشته شده بود:

آزادی و برابری، رهایی زن - رهایی جامعه، سنگسار نماد بربریت! تبعیض جنسیتی، پوشش اجباری، سهمینه بندی و تفکیک جنسی در دانشگاهها، و حمله نظامی به ایران ممنوع!

بعلاوه این حقیقت که جنبش حق زن متحد جنبش کارگری و جنبش دانشجویی است، اعلام شده بود!

در این روز نه از مردسالاری، مذهب، قوم پرستی و مدافعين آن خبری بود، نه از تحقیر زن! نه از مدافعين خجالتی حکومت اسلامی خبری بود و نه از طرفداران شرمگین تحریم اقتصادی و حمله نظامی آمریکا! هشت مارس و حق زن بهانه هیچ کاری جز دفاع بی قید و شرط از برابری زن از قید و بند خرافه و مذهب، جز اعتراض به حکومت خفقان اسلامی و فقر و بی حقوقی سرمایه نبود! در این روز به همت صدها دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب در سراسر ایران مهمترین جلوه های زن ستیزی اسلامی بار دیگر به نمایش گذاشته شد و مورد حمله همه جانبه قرار گرفت. هشت مارس امسال دانشگاهها به تصرف جنبش حق زن در آمد. درود بر مبارزین برابری زن و مرد، و زنده باد دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب!

این جنبش درسهایی دارد، باید از آن آموخت و آن را گسترش داد. این نیرو، این اتحاد و خودآگاهی اگر همگنی شود، اگر به کارخانه و مدرسه و محل کار گسترش یابد، میتواند سراسر ایران را نه برای یک روز و یک هفته که برای همیشه به تصرف خود در آورد. میتواند نه تنها میلیونها نفر مردم ایران را برای همیشه از شر حکومت فقر و خفقان اسلامی خلاص کند که مبشر یک دنیا بهتر، یک زندگی مرفه، شاد و انسانی برای همه مردم ایران باشد.

درود بر سازندگان هشت مارس ایران

زنده باد آزادی و برابری

مرگ بر حکومت زن ستیز اسلامی ایران

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۸ مارس ۲۰۰۷



از نشریه اکتبر 131

شهرهای کردستان صحنه کشمکش جمهوری اسلامی و مدافعان حقوق زن

شهرهای کردستان از مدتی قبل شاهد جنب و جوش وسیع برای برگزاری مراسمهای ۸ مارس بود. این مناسبت با استقبال بخش وسیعی از فعالین و مبارزین برابری زن و مرد و تبعیض علیه زن در حکومت قرون وسطایی اسلامی، روبرو شد. بیش از یک هفته مانده به ۸ مارس سران رژیم و مسئولین محلی حتی از برگزاری مراسم های ۸ مارس در سلسله های شهر وحشت داشتند. در اکثر شهرها کشمکش برای تحمیل مراسم های توده ای، علنی و گرفتن مجوز از چند هفته قبل وسیعا در جریان بود. وحشت از اعتراض بزرگ و سازمانیافته برای ۸ مارس توسط فعالین و تشکل های مدنی و اجتماعی، رژیم را به قلدری و تهدید و ارعاب فعالین کشاند و در ۸ مارس به کنترل نظامی متوسل شد. تقریبا همه شهرهای کردستان فعالین آگاه و رادیکال حقوق زن، نهادها و تشکلهای اجتماعی و مدنی و مدافع حقوق زنان به دنبال برگزاری مراسم و میتینگ در ۸ مارس بودند. در این رابطه در شهرهای سنندج، مریوان، کامیاران، سقز، اشنویه، فعالین برابری طلب بر سر کسب مجوز برای مراسمهای ۸ مارس با مقامات جمهوری اسلامی دست و پنجه نرم کردند. بعد از وقت کشی های فراوان تا روز آخر نهایتا در هیچیک از شهرها اجازه رسمی برای برگزاری مراسمهای ۸ مارس صادر نشد. با وجود این کار شکنی آشکار جمهوری اسلامی، زنان و مردان آزادیخواه از پای ننشستند و ۸ مارس را به شیوه های مختلف گرامی داشتند. اخبار تاکتونی شهرهای کردستان به شکل زیر است:

سنندج: روز ۸ مارس در سنندج محل برگزاری مراسم که از جانب جامعه حمایت از زنان، کانون کودکان و انجمن شاهر فراهوان و سازمان داده شده بود بوسیله اوباش مسلح اسلامی اشغال شد. مردم زیادی که قصد ورود به سالن را داشتند مورد آزار و فشار قرار گرفتند. با زور و قلدری نزدیک به ۱۰۰۰ نفر جمعیت را پراکنده کردند. برای مدت کوتاهی تعدادی از فعالین برابری حقوق زن و مرد را دستگیر کردند. بعدا همه آنها به غیر از صلاح زمانی آزاد شدند.

با وجود این قلدری رژیم، در گوشه دیگری از شهر سنندج مراسمی با فراخوان جمعی از فعالین آزادیخواه حقوق زنان در "ویلا پارک" جنب نمایشگاه نوروزی برگزار شد. در این مراسم قطعنامه ۱۴ ماده ای قرائت شد.

مریوان: بنا به دعوت نهادی به اسم انجمن فرهنگی، اجتماعی زنان مراسمی قبل از ظهر ۸ مارس برگزار شد. در این مراسم تاریخچه ۸ مارس قرائت شد. سه تن دیگر از فعالین حقوق زنان سخنرانی کردند. بر مزار یکی از قربانیان قتلهای ناموسی در قیرستان دارسیران شاخه گل گذاشته شد.

سقز: در روز پنجشنبه ۸ مارس جمعیتی بالغ بر صدها نفر در میدان "هه لو" تجمع کردند. فعالین کارگری محمود صالحی و جلال حسینی کوتاه سخنرانی کردند. جمعیت قصد راهپیمایی را داشتند که با ممانعت مزدوران جمهوری اسلامی روبرو شدند. مراسم با پخش شیرینی به اتمام رسید.

در کامیاران تعدادی از مدافعان حقوق زن مراسمی را برگزار کردند. در این مراسم علاوه بر سخنرانی به مناسبت ۸ مارس، دو قطعنامه قرائت شد. در شهر بانه نیز مراسمی در بیرون شهر به مناسبت ۸ مارس برگزار شد.

- پلانقرم سیاسی-برنامه‌ای آئیناتپوتان را بدهید.
- اسامی اعلام کنندگان و سخنگویان اصلی فراکسیون را بدهید.
- از آنجا که فراکسیونی در برابر خط رسمی تشکیل می‌دهید، لازم است رسماً و کتاباً بر نفاعتان از انضباط و موازین تشکیلاتی حزب، قبول قانونیت مجاری رسمی حزب برای طرح نظرات و اختلافات، قبول مشروعیت مصوبات کمیته‌های حزبی، قبول مشروعیت رهبری و ارگانه‌های حزبی تأکید کنید. تشکیل فراکسیون نه فقط به معنی خروج از انضباط و موازین حزب نیست بلکه تأکید بیشتری بر وفاداری به آن را ایجاب می‌کند.
- اکثریت هم متقابلاً حق دارد در مقابل شما بعنوان یک فراکسیون سازمان یافته ظاهر شود.
و بعنوان یک عضو خواهم گفت:

- چرا فراکسیون؟ چرا از موازین روتین بحث و تصمیم‌گیری در حزب برای طرح سیاستها و نظرات پیشنهادی‌تان استفاده نمی‌کنید؟ چرا نظرات شما نمیتواند مثل نظرات هر کس دیگر در خود کمیته‌هایی که عضو آن هستید طرح و بحث شود و مورد رأی‌گیری قرار بگیرد؟

- تشکیل فراکسیون شما چگونه حزب را قوی‌تر میکند؟
- اسنادی که در آنها تفاوتها و سیاستها و طرحهای آئیناتی شما بیان شده کدام است؟

۴- رفقا، همانطور که گفتیم اظهار نظر در مورد مضمون مباحثات شما نیزمند دریافت اسناد شمامست. امیدوارم این اسناد هر چه زودتر بدستم برسد. راجع به خیلی جنبه‌ها، از جمله راجع به برخی نکاتی که شنیده‌ام مورد بحث شمامست، من هم نظر دارم. وظایف خطیری به عهده داریم و حقیقت این است که نقاط ضعف زیادی داریم. همفکری راجع به اینها، بحث و جدل و داد و فریاد راجع به اینها، شرط ضروری پیشرفت ماست و در سنت ما هیچ کاری مشروع‌تر و پذیرفته‌تر از نظر داشتن و نظر دادن و جدل کردن نیست. کلاً ما، یادمان نرود که در دل تمام این تلافی نظرات، همه هنوز عضو حزبی هستیم که باید روز به روز قویتر شود و قویتر ظاهر شود.

کلاً امکان دیدار و بحث حضوری مفصل داشتیم. به امید دیدار. رویتان را میبوسم و دستتان را میفشارم.

منصور حکمت

۲۷ ژوئن ۱۹۹۶

صورت می‌گیرد و باید مورد رسیدگی قرار بگیرد. اما کشیدن بحث به اتهاماتی از نوع فوق و سیستم ساختن از آنها نه فقط فی‌نفسه ضعیف و غیر مجاب کننده است، بر اختلاف سیاسی مهمتر و محتوایی‌تری که می‌گویید دارید سایه می‌اندازد. چرا حتماً باید طرف مقابل بحث شما بی اصول و دیکتاتور تصویر شود تا حرف شما طرفدار پیدا کند، چرا به قدرت بحث سیاسی‌تان اتکاء نمی‌کنید؟ این را از من بعنوان یک قانون مبارزه سیاسی بپذیرید: هیچکس از موضع مظلومیت رهبر کسی نمیشود. کسی نمیتواند خود را از نظر سیاسی قوی کند وقتی در همان زمان درد ضعیف بودن و زیر ضرب بودن و مظلوم بودن و شکسته بودن خود و مطلق بودن قدرت طرف مقابل را تبلیغ میکند. شکل دادن به یک رهبری آئیناتی، که ظاهراً هدف شمامست، تنها از طریق به قضاوت گذاشتن نظراتتان ممکن است.

من مانند هر عضو جدی حزب کمونیستی کارگری اصل را بر شرافت، برانیت و اصولیت رفقای حزبی و ارگانه‌های رهبری حزیم قرار میدهم. به صرف طرح شکایت و یا وارد شدن اتهام علیه رهبری پشتش را خالی نمیکنم و اعتماد را نسبت به آن از دست نمیدهم. جرم بید ثابت شود. از نظر من هر عضو حزب و به طریق اولی هر ارگان رهبری حزبی تا عکس آن ثابت نشده معتبر، محترم و مشروع است. این یک اعتماد کورکورانه و فرمایشی نیست. این به معنای توهم به افراد و یا خطانپذیر دیدن حزب و رهبری نیست. این یک پرنسپ مهم اجتماعی و سیاسی است. اولاً اصل بر برانیت است، و اگر من این را برای متهمین به جرائم جنایی معتبر میدهم، به طریق اولی برای رفقای کمونیست خودم، تا چه رسد به کسانی که رهبری حزب را بر عهده دارند هم معتبر میدانم. ثانیاً، من بعنوان عضو یک حزب کمونیست کارگری، جنبش و حزب و رهبرانم را مفت بدست نیاورده‌ام که بخواهم مفت از دست بدهم. به این حزب پا گذاشته‌ام تا بتوانم کنار اینها باشم و برایشان احترام و اعتبار قائم و طبیعی است که تا عکس آن ثابت نشده، از کنار آنها دور نمیشوم. برخوردار بودن از اعتماد اعضا (مادام که کسی ناحق بودن آن را اثبات نکرده است) حق رهبری یک حزب کمونیست است. رهبری فعلی حزب عراق این حق را دارد، شما هم اگر روزی به رهبری این حزب انتخاب شوید، این حق را دارید. بحث بر سر اشخاص و افراد و حتی سیاستها نیست، بلکه بر سر اعتلای مقام رهبری در حزبی است که در سخت‌ترین شرایط برای آزادی و برابری مبارزه میکند.

۳- تشکیل فراکسیون در سنت ما نه کفر است نه تابو. اما اگر کسی امروز در حزب کمونیست کارگری ایران بخواهد فراکسیونی اعلام کند بعنوان دبیر کمیته مرکزی این حزب، حداقل این نکات را به او خواهم گفت:

برای من این سنگین‌ترین وجه مسائل اخیر و نامه شملت. اختلاف سیاسی نه فقط چیز ترسناکی نیست، بلکه بسیار مثبت و سازنده است. مشروط بر اینکه سیاسی باشد و سیاسی بماند و میان انسانهای سیاسی جریان داشته باشد. بگذارید توجه‌تان را به وجه دیگری از این مسأله جلب کنم. این اتهامات نه فقط سنگین اند، بلکه بطرز شگفت‌آوری آشنا هستند. رفقای عزیز، این تصادفی نیست که در هر تلافی و کشمکش جناحها در احزاب چپ، در طول دهها سال، اتهام "سرکوب مخالفین و اعمال دیکتاتوری" به رهبری این سازمانها زده شده است. این اتهامات را چه قبل از جنگ سرد و چه بویژه در طول آن، بورژوازی و غرب مخصوص احزاب چپ و کمونیست تهیه کرده‌اند. در مواردی شاید این اتهامات صادق بوده است. اما علت رواجش این نیست. این تصویری است که راست با آن مردم را از چپ میترساند. این یکی از سلاحهای مهم در زرادخانه ضد کمونیستی بورژوازی است. من را ببخشید اگر از پیش نسبت به آن رفقای که به مجرد بروز اختلاف نظر با "رهبری" و "بالا" دست به این کلمات آشنا و آلوده می‌برند و بروی رفقایشان پرتاب میکنند سمپاتی ندارم. اخبار را دنبال کنید، ببینید رئیس حزب محافظه‌کار و کارگر انگلستان با مخالفانشان چه میکنند و چه حقوق گسترده‌ای برای تحمیل نظر و سیاستشان یا اخراج عضو و کادر و عضو مرکزیت حزبشان دارند. ببینید تصفیه و سرکوب مخالفان در احزاب لیبرال و سوسیال دموکرات اروپا در چه ابعادی و با چه سهولت و مشروعیتی دنبال میشود. اختیارات رؤسای این احزاب در سلب آزادی بیان معاونین خودشان را نگاه کنید، در همان محیط پیرامونی خودتان ببینید آقای طالبانی چه اختیارات نوشته و ننوشته‌ای دارد و در درون اتحادیه میهنی چه میکند. اگر بنا باشد واقعاً دنبال سرکوبگر و دیکتاتور و سنت سرکوب مخالفین بگردند از حزب کمونیست کارگری عراق شروع نمیکنند. من ضوابط حزب کمونیست کارگری عراق را نمیدانم. اما اگر در حزب کمونیست ایران کسی بخصوص این اتهامات آشنا را قبل از طرح رسمی و اثبات آن در یک مرجع ذیصلاح حزبی، به رفقا و کمیته‌های تشکیلاتی وارد کند، بشدت مورد انتقاد قرار می‌گیرد و باید آنها را پس بگیرد و عذرخواهی کند.

رفقا، اگر اختلاف شما با "رهبری" اختلافی سیاسی است، سیاسی نگاهش دارید. کشیدن این اختلافات به بُعد تشکیلاتی نه لازم است و نه مفید. شک ندارم که در چنین کشمکشی خطاهای تشکیلاتی، قطعاً از هر دو سو،

آدرسهای تماس با حزب حکمتیت

کوروش مدرسی، لیدر حزب و دبیر کمیته

مرکزی

koorosh.modaresi@gmail.com

فاتح شیخ، رئیس دفتر سیاسی

fateh_sh@yahoo.com

رحمان حسین زاده

دبیر کمیته کردستان

r_hoseinzadeh@yahoo.com

Tel:0046739855837

عبدالله دارابی

فرمانده گارد آزادی

darabi.a@broadband.net

Tel.: 0046704752163

رفقای عزیزم آسو غریب و به مو علی،

با سلامهای گرم و آرزوی تندرستی،

نامه مورخ ۱۴ خرداد شما درباره اختلافات درون حزب کمونیست کارگری عراق را گرفتم. از اظهار لطف شما و اینکه نظر مرا خواسته‌اید متشکرم.

با اینحال رفقا، نامه شما از جهت زیادی متأسف کننده است. در شرایطی که برای اولین بار در کل تاریخ یک منطقه یک حزب کمونیستی کارگری با این اعتقادات رادیکال ظهور کرده و انحصار احزاب ملی و ارتجاعی را بر فضای سیاسی لاقال کردستان شکسته است، در شرایطی که کل ارتجاع در منطقه ما را بعنوان دشمن مشترک خود تعریف کرده‌اند، در شرایطی که اوضاع عراق و اوضاع جهانی یک فرصت گرانقدر و قطعا کوتاه مدت برای دخالت سرنوشت‌ساز ما بوجود آورده است، جای تأسف زیاد است که ما نتوانیم مثل یک صف متحد و شاداب و یکپارچه ظاهر بشویم. جای تأسف زیاد است اگر مجبور باشیم حتی یک روز به شکلهای داخلی خود بپردازیم. جای تأسف زیاد است اگر یکبار دیگر نشان دهنده شود که کمونیستها متخصص تیر زدن به پای خود آنها در خطرترین لحظاتهاند. ما باید در فرصت کوچک تاریخی‌ای که تصادفاً برای ما در عراق و کردستان فراهم شده است کار مهمی را به سرانجام برسانیم. دو بار به ما فرصت نخواهند داد. بخشودنی نیست اگر این فرصت را هدر بدهیم.

رفقای عزیزم، مسقط از اینکه ریشه این اختلافات کجاست، بر سر چیست، حق با شماست یا خیر، آیا تقصیری هست و مقصر کیست و غیره، برای ما که اینجا دور از صحنه و با دست بسته با اشتیاق به فعالیت شما چشم دوخته‌ایم، این واقعه عمیقاً متأسف کننده است.

بحث من بر سر اتحاد به هر قیمت و سرپوش گذاشتن بر سر اختلافات جدی سیاسی نیست. اگر مواضعی غلط هستند باید اصلاح شوند، روشهای نادرست باید درست شوند و این هرگز بدون جدل و مبارزه در درون احزاب کمونیستی ممکن نیست. اما کسی که بخصوص از نبود سنت کمونیستی سخن میگوید، باید بداند که یکی از سنتهای مهم و فراموش شده کمونیسم مارکس و لنین، سنت جدل آزاد و سیاسی در متن مبارزه مشترک و پراتیک متحدانه کمونیستی است. متأسفانه تصویری که از نامه شما بدست میآید این نیست.

رفقا، از چند روز قبل که نامه شما را گرفته‌ام تمام فکرم مشغول این بوده است که پاسخ اصولی من به شما چه‌باید باشد. من در این نامه قصد ندارم از هیچ فرد و ارگانی دفاع کنم. اطلاعات کنونی من از مضمون و سابقه اختلافات کمتر از آنست که امکان چنین دخالتی را داشته باشم. چند عامل دخالت در مضمون مباحثات را برای من دشوار میکند:

۱- شما از یک اختلاف سیاسی با رهبری و خط مشی حزب عراق سخن میگویید که ظاهراً چنان بالا گرفته است که به اظهار شما حزب را قطبی کرده و وحدت حزب را زیر سؤال برده است. اما من حتی یک سطر در باره مضمون این اختلاف سیاسی، مسائل مورد اختلاف، سابقه آن، مراحل قبلی آن، نظرات اثباتی شما، پلاتفرم سیاسی شما و آلترناتیو شما ندیده‌ام. گمان نمیکنم مسأله صرفاً بر سر بی‌اطلاعی من باشد. رفقای از دفتر سیاسی حزب عراق که من با آنها تماس داشته‌ام نیز اسنادی ندیده‌اند. کل مسأله بشدت ابتدا به ساکن و بی‌مقدمه بنظر میرسد. نامه شما مناسب حال وضعیتی است که در آن

یک خط سیاسی تعریف شده، با پلاتفرم و اسناد مکتوب، قطعنامه‌ها و قرارهای سیاسی و عملی، سیاستهای آلترناتیو و غیره پس از چندین ماه مباحثه و جدل با رهبری و خطر رسمی از مجاری حزبی، حال تصمیم به شکل دادن یک فراکسیون گرفته باشد. اگر این جدلها و مباحثات روی داده، آنوقت هر کس که به اظهار نظر و قضاوت دعوت میشود، چه من و چه هر رفیق عضو حزب کمونیست کارگری عراق که مورد خطاب شما قرار میگیرد، باید منطقی به این اسناد نگاه کند و تصمیمش را بگیرد. اگر این اسناد وجود دارد، خیلی خوشحال میشوم اگر برای منم بفرستید تا سابقه بحث را بفهمم. اگر این اسناد و این سابقه مدون از اختلافات وجود ندارد، آنوقت سؤال من و هر عضو حزب این خواهد بود که چرا قبل از طی شدن این مراحل اختلافات در این شکل حدو پیشرفته طرح میشود.

۲- به همین ترتیب، اتهامات تشکیلاتی سنگینی به رهبری وارد کرده‌اید، از قبیل سرکوب مخالفین، بوروکراتیسم، تأیید تکریم کنندگان، جعل واقعیت حزب، توطئه‌گری و دفاع از موقعیت خود به هر قیمت. درباره این اتهامات پایین‌تر نکات دیگری را خواهم گفت. ولی تا همینجا سؤال من، و هر ناظر ایزکنیو دیگر، این است که چه مدارکی دال بر این نوع بی‌اصولیهای تشکیلاتی وجود دارد؟ این مدارک و نمونه‌ها قبلاً از چه مجاری تشکیلاتی مطرح شده‌اند؟ کدام شکلیتها از جانب شما صورت گرفته و پلخ رهبری به این شکلیتها چه بوده؟ این اتهامات در کدام مرجع تشکیلاتی مطرح شده؟ اگر این شواهد و این شکلیات وجود دارد، هر ناظری که به اظهار نظر فرا خوانده میشود، باید در جریان آن قرار بگیرد. و اگر نه، آنوقت سؤال این است که آیا در یک حزب واقعی، یک حزب جدی، این مراحل نباید ابتدا طی شود؟ آیا قبل از وارد کردن اتهام علنی به کسی نباید بدواً تلاش کرد تا در یک مرجع مشروع تشکیلاتی آن را به ثبوت رساند؟ رهبری حزب و کمیته‌های رهبری حزب در سطوح مختلف، که خود شما رفقا عضو آن هستید، به شکلیتهای رسمی و کتبی شما چه پاسجهایی داده‌اند که از نظر شما کفی و جوابگو نبوده است؟

۳- شما از من خواسته‌اید نظر بدهم. حتی در نهایت محبت اشاره کرده‌اید که شاید نظر من نزد شما وزنی داشته باشد. اما آیا واقعا از نظر شما برای این کار دیر نشده است؟ کسی را به داوری خوانده‌اند، اما وقتی خبرش کرده‌اند که محاکمه پایان یافته، حکم صادر و حتی اجرا شده و همه تصمیمشان را گرفته‌اند، مجرم را برده‌اند و همگی رفته‌اند. من چه میتوانم به این بحث اضافه کنم وقتی هم اکنون در پیشگاه شما جرم رهبری حزب محرز شده و نه فقط عملکرد گذشته‌اش، بلکه نیات و حرکات آینده‌اش (مثل رفتارش در کنگره آتی) محکوم شده است. از این فراتر، حتی تکلیف مدافعان بالفعل و بالقوه رهبری نیز معین شده؛ میگویید "بجز افراد معدودی که مقاصد خاصی دارند کسی به رهبری اعتماد ندارد"، "حمایت شما (یعنی من) از اینها بدون حل معضلات ترونی سوالات و ناباوری‌ها را بیشتر میکند". این قالب خیلی تنگ و محدودی برای اظهار نظر ایجاد میکند. چطور میشود دخالت کرد وقتی در نظر یک طرف، موافقت با طرف دیگر از پیش مردود و نشان سوعنیت و بی‌اطلاعی اعلام شده است؟

به هر حال همانطور که گفتیم من اینجا قصد دفاع از شخص و ارگان و نظر و سیاست خاصی را ندارم چون موضوعات مورد مشاجره و نظر دو طرف درباره آنها را

نمیدانم. امیدوارم هر چه زودتر اسناد این مباحثات به من و رفقای دیگر اینجا هم برسد تا شاید بتوانیم دخالت مستقیمتری در این مباحثات داشته باشیم.

اجازه بدهید چند نکته در مورد چهارچوب عمومی مسأله و اصولی که باید در این میان تأکید بشود بگویم.

۱- میگویید در حزب ما تناقض میان تئوری برنامه با تئوری تشکیلات است. میگویید مسأله بر سر فاصله تئوری کمونیستی حزب از پراتیک خرده بورژوازی آن است. خواننده انتظار دارد بر این اساس تحلیلی از علل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و مادی این فاصله تئوری و عمل بشوند. اما نتیجه‌گیری شما کل مسأله را به عده‌ای افراد ربط میدهد که "روی این پراتیک" ایستاده‌اند. مسأله بر سر رهبری است. بنظر من هم میان تئوری و پراتیک ما فاصله واقعی وجود دارد، ولی تردید دارم بشود تقصیر یک چنین معضل تاریخی-اجتماعی را، که راستش نبوش در این مرحله از جنبش ما جای تعجب میداشت، گردن چند تن از رفقا انداخت. در ثانی رهبری کیست؟ آیا منظور دفتر سیاسی است؟ کمیته مرکزی است؟ کمیته رهبری تشکیلات کردستان است؟ کمیته سلیمانیه است؟ خود شما رفقا و قطعا رفقای بیشتری از میان کسانی که هم‌منظر شما هستند در این کمیته‌ها عضو هستید. تحلیلی که مشکل را به اشخاص ربط میدهد، وظیفه دارد که هویت این اشخاص را هم مطرح کند. در طی چه روندی معلوم شد که باید از کل این دهها نفر قطع امید کرد؟ چگونه معلوم شد که تک تک اینها از سنتهای خرده بورژوازیی دفاع میکنند؟ بعضی از این رفقای رهبری تا آنجا که من میدانم تازه امروز دارند برای اولین بار از نظرات و اختلافات شما مطلع میشوند. حزب در آغاز کل است. کمیته مرکزی تنها جلسات معدودی داشته است و تازه دارد بصورت یک واحد بخوش شکل میدهد، حال چگونه پافشاری تک تک اعضایش بر پراتیک خرده بورژوازی عیان شده و به ثبوت رسیده؟ درک این نتیجه‌گیری، با این دامنه شمول فراگیر، برای من سخت است.

۲- اتهامات تشکیلاتی‌ای که به "رهبری" میزنید (سرکوبی و غیره)، اتهامات سنگینی است. سرکوبگری و استفاده از ابزار تشکیلاتی علیه مخالفین سیاسی، در سنت ما مردود و محکوم است. کسی که این روش باشد جایش در جنبش ما نیست. اما دقیقاً به همین دلیل هیچکس نمیتواند سهل‌انگارانه چنین اتهاماتی به رفقای حزبی، چه بالا چه پایین، وارد کند. کسی نمیتواند چنین خطاهایی را بدون آنکه قبلاً در یک مرجع رسمی تشکیلاتی به ثبوت رسیده باشد علناً به کسی نسبت بدهد. ما در برنامه‌مان، که شما هم بدست می‌خواهید پراتیکمان با آن منطبق باشد، افترا، یعنی وارد کردن اتهامی که رسماً ثابت نشده را ممنوع دانسته‌ایم. ما میخواهیم این حقوق را برای همه مردم تضمین کنیم. بیایید این را در حزب خود خودمان پراتیک کنیم. نامه خوتان را یکبار دیگر بخوانید. شاید از نظر شما نسبت دادن این اعمال به رهبری حزب (که هویتش را هم ذکر نکرده‌اید و لاجرم شامل همه میشود) منصفانه و واقعی باشد. اما رفقای عزیزم، ملاک ما اثبات جرم در محضر شاکی نیست. ما یک حزب سیاسی جدی هستیم، یا قرارست باشیم. قبل از روی کاغذ

آوردن یک صدم این اتهامات به هر عضو حزب، تا چه رسد به رهبری‌اش، باید صحت آنها را در یک مرجع رسمی و ذیصلاح تشکیلاتی به ثبوت رسیده باشد. آیا چنین شده؟

این بیانیه حزب دموکرات احتیاج را شرح و توضیح ندارد. هر انسانی با دیدن این اطلاعیه خواهد گفت اینها هیچ دست کمی از جمهوری اسلامی ندارند. اینها به راحتی میتوانند هزاران نفر را به جرم مخالفت اعدام و زندان کنند و یا دهها هزار نفر را به خاطر منتسب بودن به قوم و قبیله دیگر سر ببرند. کسانی که با رفقای خود چنین میکنند، میتوانند، قابلیت همه چیز را دارند.

بیانیه، بازهم شدت عمل و حمله علیه حزب دمکرات کردستان

موضوع: رایگه‌پنه‌راو

هنوز مجروحین سلسله حملات یکماهه و نیم پیش علیه مبارزان حزبمان سلامتی خود را به طور کامل بدست نیاورده‌اند که متأسفانه یکبار دیگر طراحان و مجریان اینگونه حملات، اعمال خشونت آمیز خود را از سر گرفته و با سازمان دادن یورش و حمله خونین دیگری، جمع دیگری از مبارزان دیرین و شایسته حزب دمکرات کردستان را مورد حمله قرار دادند.

طی روزهای جمعه و شنبه گذشته (2 و 3 مارس 2007) کمپهای "دیگله" و "جیزنیکان" یکبار دیگر شاهد جنگ افروزی و حمله و یورش سازماندهی شده افراد وابسته به آقای مصطفی هجری علیه کادرها و پیشمرگان حزب دمکرات کردستان بودند. اینبار نیز سناریوی یکماهه و نیم پیش در ابعادی وسیعتر تکرار گشت و افراد وابسته به این گروه بدستور آمرانشان، با چاقو و سلاحهای سرد گوناگون دیگر کادر و پیشمرگان حزب را هدف حمله قرار دادند و آنها را در مقابل دیدگان همه فرزندانشان غرق در خون کردند. اینبار نیز خویشتن داری حزب ما در ایجاد آشوب و رویدادهای ناخواسته و باب طبع دشمن، از سوی دست اندرکاران و افراد طرف مقابل، مورد سوءاستفاده قرار گرفت و در نتیجه حمله چاقوکشان و چماق بدستان، چند تن از رفقایمان بشدت مجروح شدند و زیان مالی بسیاری متحمل گشتند. یورشگران حتی به فرزندان خردسال نیز رحم نکرده و آنها را همبشت مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند.

برخی از مجروحین تازمترین شاهکار تمامیت خواهان حزب دمکرات در بیمارستانهای اربیل بستری بوده و زیان بزرگی بر سلامتی آنها وارد آمده است.

شایان ذکر است که اینبار نیز اگر نیروهای وابسته به حکومت اقلیم کردستان (فرماندهی سپاه گرمیان در دیگله و نیروی پلیس در جیزنیکان) خود را به محل حادثه نمی‌رسانند و با تیراندازی هوایی و تهدید، یورشگران را از محل دور نساخته بودند، فاجعه بمراتب بزرگتری بوقوع می‌پیوست و نتایج و زیانهای این حملات بسیار وسیعتر می‌بود.

موج جدید خشونت و درست در پی بازگشت آقای مصطفی هجری از مسافرت دو هفته‌ای اخیر وی به خارج از کشور، آغاز شده است. آیا این سلسله حملات اجرای رهنمودها و توصیه‌های جنید طراح پروژه یکدست کردن حزب دمکرات از سوی نامیره است یا نتیجه خشم و نگرانی از کار و فعالیت و نفوذ روز به روز گسترده‌تر حزب دمکرات کردستان در خارج از کشور؟ دلیل همزمان بودن این دو رویداد، هر چه باشد، اینگونه اعمال، بی پایه و اساس بودن شعارهایی را می‌رساند که در بیانیه و جلسات رسمی در خصوص لزوم رفتار و برخورد متمنانه مطرح ساخته‌اند. زیرا عملاً از براه انداختن تبلیغات زهرآگین و آکنده از دروغ و بهتان علیه حزب دمکرات کردستان و سازماندهی افراد وابسته به خویش به منظور حمله به مبارزان حزب ما و ضرب و شتم به قصد کشتن آنان کوتاهی نکرده‌اند. این واقعیت نیز خوشبختانه برای بخش اعظمی از مردم کردستان و ناظران سیاسی روشن شده است.

در رابطه با موج تازه خشونت و یورش طرف تمامیت خواه، ضمن محکوم کردن سلسله اقدامات جنایتبار اخیر، توجه افکار عمومی مردم کردستان، رسانه‌های گروهی و سزلمهاو احزاب سیاسی، نهادها و دستگاههای مدنی و در صدر همه رئیس اقلیم کردستان و دستگاهها و ارگانهای مسنول و ذریبط را بسوی این چند نکته جلب می‌نماییم:

1- جان و مال و زندگی صدها خانواده و کادر و پیشمرگان حزب دمکرات کردستان را حملات مسلحانه طرف مقابل تهدید می‌کند. به همین دلیل اگر دستگاههای حکومتی اقلیم کردستان به عنوان حافظ جان و مال شهروندان، بطور جدی مانع خشونت و اعمال غیرمسئولانه این گروه نگردند، خطر رخ دادن يك فاجعه بزرگ انسانی، جان مبارزان جیش کود در شرق کردستان را تهدید می‌کند، چنین رویدادی نه خواسته هیچ فرد دلسوزی است و نه جبران آن ساده خواهد بود.

2- خواستار آنیم که تا رویداد ناگوارتری بوقوع نپیوسته است، در اسرع وقت قرارگاهها و کمپ خانواده‌های هر دو طرف از یکدیگر تفکیک گشته و اموال و دارایی حزب به شویوی عادلانه در بین طرفین تقسیم گردد و محل مناسبی برای زندگی این مردم و حفظ امنیت هر دو طرف تعیین شود.

حزب دمکرات کردستان، دفتر سیاسی، 4/3/2007

اعلامیه کمیته کردستان حزب حکمتیست در مورد تشنج در میان دو بخش حزب دمکرات کردستان ایران

طبق اطلاعیه حزب دمکرات کردستان – ایران که تحت مسئولیت عبدالله حسن زاده قرار دارد. بار دیگر تشنج میان دو بخش حزب دمکرات کردستان، در روزهای اخیر به مرحله کشمکش حاد رسیده است.

کمیته کردستان حزب حکمتیست از هر دو حزب دمکرات کردستان ایران و حزب دمکرات کردستان – ایران می‌خواهد که از هر گونه درگیری و اصطکاک که منجر به درگیری نظامی و اتفاقات ناگوار انسانی شود، بطور جدی و مسئولانه اجتناب کنند. رهبری دو حزب در قبال جان و امنیت کادرها و اعضا و پیشمرگانیشان مسئولیت سنگینی برعهده‌اند. اصول و پرنسپهای متمنانه حکم میکند که هر اختلافی به شیوه متمنانه حل و فصل شود.

انتصابات میان احزاب سیاسی از چپ و راست تجارب مثبت و منفی زیادی به جا گذاشته است. جا دارد تجربه جدایی جریان ما از کومه له و حزب کمونیست ایران در سپتامبر ۱۹۹۱ را به هر دو بخش حزب دمکرات خاطر نشان و یاد آوری کنیم. رهبران و بخش عمده نیروی این دو بخش حزب دمکرات در آن تاریخ شاهد بودند، در يك حزب بزرگ و مسلح جدایی اتفاق افتاد و به یمن درایت رهبری وقت حزب کمونیست ایران و احساس مسئولیت تصمیم گیرندگان اصلی دو طرف، در جریان جدایی خون از دماغ کسی نیامد. این سنت متمنانه و انسانی باید در رابطه با اختلافات درون احزاب و جدایی و انتصابات مورد توجه جدی قرار بگیرد.

نباید گذاشت منافع گروهی و محدودنگری سیاسی ویا به بهانه اموال و امکانات، جان و امنیت انسانها به خطر بیفتد. اختلافات سیاسی و مالی و غیره را میتوان از راههای اصولی و با رعایت موازین متمنانه و برسمیت شناختن حقوق و حرمت انسانها حل و فصل کرد.

علیرغم اختلافات جدی و سیاسی علنا ابراز شده ما با هر دو بخش حزب دمکرات کردستان ایران، با نگرانی تشنج و درگیریهای فیزیکی اخیر میان دوحزب را تعقیب میکنیم و خاطر نشان میسازیم که هرگونه درگیری فیزیکی و نظامی و یا دست بردن به سنتهای غیرمتمنانه و غیر سیاسی در حل اختلافات در صفوف اپوزیسیون، از جانب جمهوری اسلامی مورد بهره برداری قرار میگیرد و علیه مردم از آن استفاده میکند.

از نظر ما احزاب حاکم در کردستان عراق موظفند مانع هر اتفاقی بشوند که منجر به جنگ و کشتار و اتفاقات ناگوار انسانی در نتیجه اختلافات دو حزب مذکور بشود.

در نهایت مسئولیت تمام وکمال حل و فصل هر گونه اختلافی به شیوه سیاسی و بدون درگیری نظامی برعهده رهبران هر دو حزب است.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری – حکمتیست، ۷ اسفند ۱۳۸۵ – ۸ مارس ۲۰۰۷

محمود فزونی

کارگران اعتصاب و اعتراض نکنند، به آنها اجازه تشکل بدهید. تشکلی که آقای اسانلو بدنبال آن است برای میز و برای اعتصاب و به میدان آوردن نیروی متحد کارگران نیست. آقای اسانلو مینویسد: "پیش از همه آموزش همه ما در هر جایی که هستیم برای تشکلی شدن و اکتیو شدن ما ها و طرح موضوع با مسئولان مملکتی به خصوص وزیر کار و دیگر مسئولان ارشد کشور برای ایجاد درک درست و رفع موانع نسبت به موضوع فوق به عنوان یگانه راه حل بحران ها و تنش های اجتماعی و ایجاد وحدت ملی در برابر فشارهای خارجی است." هیات موسسان سندیکائی هم قبلا در اعتراض به اصلاح قانون کار، فلسفه تشکلی اتحادیه و سندیکا را در این دانسته است که سندیکا و اتحادیه از تنش های اجتماعی جلوگیری میکنند. این است فلسفه تشکلی اتحادیه و تشکل کارگری برای اسانلو سندیکالیست و هیات موسسان سندیکائی. سندیکا از نظر هیات موسسان سندیکائی و اسانلو سندیکالیست لازم است، چون بنابر فلسفه اسانلو و هیات موسسان سندیکائی، سندیکا از ایجاد بحران و تنش در جامعه جلوگیری میکند. چون سندیکا این خصیصه را دارد که مبارزه خوبخودی ضد سرمایه داری کارگر را به چهارچوب رفهمیستی و فقی ملی هدایت کند و جلوی پیش روی آن به یک جنبش و لقا طبقاتی را بگیرد. سندیکا از نظر اسانلو سندیکالیست لازم است، چون همانطور که هیات موسسان و اسانلو گفته اند، بدون سندیکا اعتصابات و اعتراضات کارگری میتواند موجب بحران و تنش شود که کل نظام سرمایه داری را به مصاف بطلد.

آقای اسانلو در این مقاله صحبت از این نمیکند که کارگران چگونه میتوانند قدرتمند به میدان بیایند و خواستار مطالبات صنفی و سیاسی خود شوند. حتی یکجا صحبت از بکار بردن قدرت و زور برای به کرسی نشاندن مطالبات و خواسته های کارگران و بکار بردن حربه اعتصاب نمیکند. به جای دستیابی به تشکل مسؤل و آزاد کارگران صحبت از رفع موانع در قانون کار برای تشکل یابی کارگران میکند، ضرورت رفع موانع تشکل یابی کارگران را هم نه از منافع اقتصادی و سیاسی و منافع عمومی و حال حاضر کارگران، بلکه از ایجاد و فقی ملی بین دولت و ملت و یگانه راه حل اجتناب از بحران ها و تنش های اجتماعی و ایجاد وحدت ملی در مقابل فشارهای خارجی استخراج میکند.

آقای اسانلو پس از برشمردن بی حقوقی کارگران ایران و محروم بودن آنها از حق تشکل و دیگر خواسته های پایه ای طبقه کارگر، اصلی ترین مانع کارگران در تشکل یابی را در درجه اول در عدم شناخت و عدم آموزش کارگران و ماموران رژیم! و حتی بلزجویان و ماموران امنیتی رژیم! به حقوق کارگران دانست و راه نجات از این وضعیت را در این جستجو میکند که بند ششم قانون کار تغییر کند و عوامل غیر مسؤل در امور کارگران دخالت نکنند و کارگران باید پس از آموزش سندیکائی و آموزش در باره قانون اساسی و مقدمه قانون اساسی و دولت و وزیر کار آن بنشینند و وفاق ملی ایجاد کنند. و کارگران باید ابتدا قبل از اینکه چیزی طلب کنند آموزش ببینند. آقای اسانلو مینویسد کارگران و فعالین کارگری باید قانون اساسی و مقدمه قانون اساسی ایران در باره حقوق ملت و مقوله نامه های جهانی کار، اعلامیه جهانی حقوق بشر و... آموزش ببینند تا چیزی طلب کنند.

آیا آقای اسانلو میتواند به همکاران

است و همان دیدگاه هیات موسسان را در این مقاله دوباره طرح کرده است. با این همه بدلیل جایگاه اسانلو در جنبش کارگری ایران جا دارد تا به رئوس مسائل طرح شده برخورد شود.

آنچه من در این مقاله مورد نقد قرار میدهم دیدگاه آقای اسانلو در مقاله اش با عنوان "وضعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران" است. در این مقاله ما با اسانلو سندیکالیست طرف هستیم. تزه های اسانلو سندیکالیست برای جنبش کارگری، بیگانه با پراتیک اسانلو به عنوان رهبر مبارز سندیکائی شرکت واحد است. اسانلو به عنوان رهبر مبارز سندیکائی شرکت واحد، اعتصابگر و مبارز است. تشکل را برای ایجاد اتحاد و همبستگی میان کارگران و به میدان آوردن آنها میخواهد. اما اسانلو به عنوان سندیکالیست و عضو هیات موسسان سندیکائی ایران تشکل را برای ایجاد وفاق ملی و دوری از اجتناب از بحران اجتماعی، یعنی دوری و اجتناب از اعتصاب و اعتراض کارگران و مردم میخواهد. هر دیدگاه و تئوری که اسانلو سندیکالیست برای خود داشته باشد، صحنه عمل او را از این تئوریه ها و کارکرد آن دور ساخته و میسازد. علاوه سنگینی تئوریه های قانونگری سندیکالیستی بر ذهن اسانلو و دیگر رهبران شرکت واحد، اسانلو و بسیاری از رهبران شرکت واحد به غیر قانونی ترین طریق برای به کرسی نشاندن مطالبات خود متوسل شدند. قانونگری سندیکالیستی بر ذهنیت اسانلو و دیگر رهبران سندیکائی شرکت واحد جایگاه قوی دارد، اما این ذهنیت نمیتواند جایابی در شرائط جمهوری اسلامی پیدا کند. همه تلاشهای آنها برای فعالیت حداقل و ناچیز در چهارچوب قانون با سد سرکوب مواجه میشود و اسانلو قانونگرا، به اسانلو رادیکال تبدیل میشود که برای دستیابی کارگران به تشکل و حقوقشان، قوانین را نادیده میگیرد. اما در نوشته وضعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران ما با اسانلو به عنوان رهبر سندیکائی شرکت واحد طرف نیستیم. ما با اسانلو سندیکالیست قانونگرا طرف هستیم که اگر شرائط اجازه دهد، خواهد آنطور عمل کند که دیدگاه او از او طلب میکند. شکی نیست که دیدگاه اسانلو به عنوان یک سندیکالیست قانونگرا در عمل امروز او تاثیرات منفی دارد و مانعی بر سر راه اسانلو مبارز به عنوان رهبر سندیکائی شرکت واحد است. اما مشکلات بیشتر زمانی شروع میشود و خود را بروز میدهد که اسانلو سندیکالیست واقعا بتواند به دیدگاه خود عمل کند.

تشکلی سندیکائی شرکت واحد بدون اجازه و برخلاف اراده دولت و با مبارزه سندیکائی

شرکت واحد و رهبران آن برای حفظ موجودیت سندیکا و مقاومت آنها در مقابل سرکوب رژیم، خلاف دیدگاه قانونگری و تئوری هیات موسسان سندیکائی و رهبران آن است. رجوع دائم اسانلو و رهبران سندیکا به قانون و... فقط حاکی از دیدگاه و روش برخورد آنهاست و چیزی در باره پراتیک سندیکا به ما نمیگوید.

راهی که اسانلو سندیکالیست نشان جنبش کارگری میدهد

راهی که اسانلو در مقاله اش به کارگران نشان میدهد، راه دست نیافتن به هر نوع مطالبه ای است. میتاق وحدت ملی کارگران و دولت است، میتاق وحدت ملی در مقابل فشار خارجی است. آقای اسانلو به دولت میگوید اگر میخواهد

- اسانلو رهبر مبارز سندیکائی شرکت واحد و اسانلو سندیکالیست

- راهی که اسانلو سندیکالیست نشان جنبش کارگری میدهد

- کارگران باید آموزش ببینند که اعتصاب نکنند!

- جنبش کارگری، سندیکالیستها و مسئله فصل ششم قانون کار

- جای خالی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران در پلاتفرم اسانلو

- جنبش کارگری یعنی سندیکاها!

- مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و وفاق ملی سندیکالیست ها

- هشت سال اصلاحات دوخردادی، تمام مطالبه و افق حرکت سندیکالیستی در ایران

- اسانلو رهبر مبارز کارگران شرکت واحد

من احترام زیادی برای آقای منصور اسانلو به خاطر تلاش برای سازماندهی سندیکائی شرکت واحد و مبارزه برای حفظ آن قائم. اما این احترام فراوانم مانع از آن نیست تا انتقادتم را به دیدگاههای بیان شده آقای اسانلو در مقاله "وضعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران" بیان کنم. آقای اسانلو برای همه فعالین کارگری و کمونیست و برای هر آزادیخواهی شخصیتی قابل احترام و عزیز است. اما دیدگاههای بیان شده آقای اسانلو در این مقاله برای جنبش کارگری ایران مفید نیست و باید مورد برخورد نقادانه قرار گیرد. اسانلو به عنوان رهبر مبارز سندیکائی شرکت واحد درسه های زیادی برای فعالین کارگری اندوخته است. یکی از درسه ها این است که میتوان در شرائط اختناق نیز تشکل علنی بر پا داشت. تشکلی تشکل کارگری نیازی به اجازه از دولت نیست. اما آقای اسانلو در این مقاله حرفهای زده است که خلاف عمل خود اوست.

اسانلو رهبر مبارز سندیکائی شرکت واحد و اسانلو سندیکالیست

آقای منصور اسانلو رهبر سندیکائی شرکت واحد و شناخته شده ترین چهره فعال کارگری ایران در حال حاضر، نظرات و دیدگاههای خود را در باره وضعیت کنونی جنبش کارگری و راه عبور از وضعیت کنونی را در مقاله ای با عنوان "وضعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران" نوشته است. اهمیت سندیکائی شرکت واحد و خود آقای اسانلو در جنبش کارگری ایران در حال حاضر ایجاب میکند تا به دیدگاههای آقای اسانلو در جنبش کارگری ایران با حساسیت برخورد شود. دیدگاه و روشی که آقای اسانلو در برخورد به مسائل و معضلات جنبش کارگری در پیش میگیرد، بی شک در سطحی در جنبش کارگری موثر واقع میشود. از این نظر پرداختن به این دیدگاه از اهمیت زیادی برخوردار است. من قبلا در مقاله ای با عنوان "فلسفه تشکلی اتحادیه برای هیات موسسان سندیکائی ایران، به دیدگاهی که آقای اسانلو در این مقاله اخیر خود طرح کرده است پرداختم. آقای اسانلو خود یکی از اعضای هیات موسسان سندیکائی

خود توضیح دهد که چرا باید آنها به جای دفاع از حق و حقوق خود و همکارانشان و همه کارگران و مبارزه برای افزایش دیتمزد و رفاه و مسکن و بیمه بیکاری و... اول باید پرونده قانون اساسی و مقدمه قانون اساسی و... مطالعه کنند؟ مگر کارفرماها و دولت و سرمایه داران، برای استثمار و استثمار ارزان کارگر، برای نپرداختن دستمزد، برای چاپیدن و سرکوب کردن کارگر، برای سرکوب کارگران، برای دستگیری و محاکمه اسانلو، آموزش قانون اساسی و مقدمه قانون اساسی و... دیده اند؟ آنها برای استفاده رزان از نیروی کار کارگر، قانون اساسی و مقدمه قانون اساسی و قانون کار و... نوشته اند. این قوانین همه برضد طبقه کارگر و برای حفظ نظام سرمایه داری نوشته شده است. کارگر برای کوچکترین بهبود در زندگی خود نیازی به رجوع به این قوانین ندارد. این قوانین، قوانین بندگی طبقه کارگر در شکل وحشیانه اسلامی آن است.

تشکل برای یک فعال کارگری برای این است که کارگران بتوانند با قدرت در مبارزه ظاهر شوند تا خواسته های خود را به کرسی بنشانند. ظاهراً صنفی ترین و محدودترین تشکل باید این هدف را در پیش داشته باشد، اما در پلانفرم هیات موسسان سندیکائی و آقای اسانلو، تشکل برای این است که کارگران اعتصاب نکنند، تنش ایجاد نشود، از بحران اجتماعی اجتناب شود و....

راهی که اسانلو پیش پای کارگران میگذارد راهی شناخته شده برای کارگران است. حتی این راه حل با تجربه جید سندیکای شرکت واحد و خود آقای اسانلو قرابتی ندارد. راهی که اسانلو به کارگران شان میدهد حتی جایی در میان حرکت های کارگری ایران و میشود گفت جهان ندر. کجای دنیا راه دستیابی به حقوق و مطالبات کارگران، که البته فقط تشکل و دستیابی به تشکل صنفی نیست، از راه آموزش دیدن سندیکائی و طرح موضوع با دولت و وزیر کار صورت پذیرفته است.

کارگران باید آموزش ببینند که اعتصاب نکنند!

اسانلو به عنوان رهبر مبارز سندیکای کارگران شرکت واحد، کارگران سندیکای شرکت واحد را برای دفاع از سندیکا و حقوق خود دعوت به اعتصاب کرد و در آنجا منافع خود و کارگران را به منافع کشور، یعنی منافع دولت و سرمایه داران ترجیح داد. اما اسانلو سندیکالیست چیز دیگری میخواهد. اسانلو سندیکالیست، منافع کشور و دولت را به منافع کارگران ترجیح میدهد. اسانلو سندیکالیست میگوید کارگران باید آموزش ببینند که اعتصاب نکنند و بحران اجتماعی ایجاد نشود. حتما اسانلو در زمانی که دست به اعتصاب میزد هم همین فکر سندیکالیستی و قانونگرانی را در زمینه کاربرد اعتصاب داشت،

اما ضرورت پراتیک چیز دیگری را از او طلب میکرد و او به آن ضرورت پاسخ گفت.

اسانلو سندیکالیست میگوید، قبل از هر مطالبه ای، باید ایجاد حس مسئولیت نسبت به کشور و چگونه طلبیدن را فرا گرفت. تئوری اسانلو مبنی بر " ایجاد حس مسئولیت، آموختن پیش از طلبیدن، و چگونه طلبیدن که کمترین هزینه را برای کشور و مردم داشته باشد"، تئوری ایجاد حس مسئولیت در کارگران برای اجتناب از دست بردن به اعتصاب است. این تئوری برای دولت و سرمایه داران بسیار واجب است. بخصوص در کشوری که جنبش اعتصابی کارگران با همه بی تشکلی و سرکوبها و بی حقوقیها، دارای وزنه و گستردگی قابل ملاحظه ای است.

برای اسانلو سندیکالیست مطالبات کارگران، دستیابی به

این مطالبات، مبارزه برای این مطالبات، اصل نیست. برای او اصل این است که بقول او این مسئله "هزینه ای برای کشور" نداشته باشد. اسانلو سندیکالیست میخواهد. برای همین کارگران قبل از اینکه مطالبه ای داشته باشند و آن را طلب کنند و برای به کرسی نشاندن آن دست به کار مبارزه شوند، آموزشهایی ببینند تا این طلبیدن کمترین هزینه برای کشور داشته باشد. این به چه معناست؟ این به این معناست که اسانلو سندیکالیست پیش از آنکه به منافع اقتصادی و سیاسی کارگران فکر کند، به منافع دولت و کارفرماها فکر میکند که زیر نام کمترین هزینه برای کشور میشود. "کمترین هزینه برای کشور" یعنی برحز داشتن کارگران از اعتصاب و اعتراض، یعنی دعوت کارگران به پذیرش شرایط موجود و تشویق و ترغیب آنها به پذیرش آنچه دولت و سرمایه داران میخواهند. این حرفها در کشوری زده میشود که دولت و کارفرماها از پرداخت دستمزد کارگران هم سر باز میزنند و کارگران برای دست زدن به اعتصاب و اعتراض نه تنها با مشکل معیشت روبرو خود، بلکه با سرکوب شدید نیروهای نظامی مواجه اند و هرگونه دستیابی به تشکل واقعی هم با سرکوب شدید مواجه میشود. با وجود چنین شرایطی یک رهبر کارگری در ایران به جای فراخواندن کارگران به ایجاد اتحاد گسترده و مبارزه برای دستیابی به حقوقشان، آنها را به این دعوت میکند که آموزش ببینند که اعتصاب نکنند.

تشکل کارگری برای اسانلو برای این است که اصل طلانی سه جانبه گرانی، کارگران - دولت - کارفرمایان، اجرا شود. هدف از تشکل شدن کارگران، اجرای اصل سه جانبه گرانی است. گویا اگر روزی در ایران نمایندگان کارگران و کارفرمایان و دولت با هم بشینند، دیگر مشکل کارگران حل میشود و طبقه کارگر به هفت دست میباید. اصل سه جانبه گرانی که هدفش تحقق وفاق ملی و کمتر کردن هزینه کشور از دست اعتصابات و اعتراضات کارگری است، هدف غائی اسانلو سندیکالیست است.

برای این آقای اسانلو یک لیست طویل برای آموزش کارگران بر میشمرد که کارگران باید آنرا قبل از اینکه افزایش دستمزد و دارا شدن مسکن و آزادی تشکل، خواست تحصیل رایگان فرزندان، بیمه بیکاری مکی برای همه افراد بیکار بالای 18 سال و... را بخواهند، باید این لیست آموزشی را که شامل قانون اساسی، مقدمه قانون اساسی، تاریخ جنبش کارگری و... مطالعه کنند و بیاموزند که آن چیزهایی را طلب کنند و آنگونه طلب کنند که برای کشور، یعنی دولت و سرمایه داران کمترین هزینه را در بر داشته باشد. آقای اسانلو مینویسد: " به نظر می رسد که امر آموزش حقوقی به ویژه آموزش فصل سوم قانون اساسی (حقوق ملت) و مقدمه قانون اساسی در زمینه رعایت حقوق مردم، قانون کار، مقاله نامه های بنیادین کار (هشت مقاله نامه به خصوص)، اعلامیه جهانی حقوق بشر، قوانین مننی و آئین دادرسی، و دو منشور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مدنی سازمان ملل متحد و آموزش زندگی اجتماعی، اتحادیه ای و تاریخ جنبش های کارگری در جهان و ایران، شناخت از نهادهای ملی - منطقه ای - بین المللی کار و سه جانبه گرایی و جهان از قبیل ilo, itf, ituc, un, wto، و... از طریق تشکیل جلسات و سمینارهای بحث آزاد و در این مورد، در بین نهادهای مختلف مدعی نمایندگی کارگران و ایجاد حس مسئولیت آموختن پیش از طلبیدن و چگونه طلبیدن که کمترین هزینه را برای کشور و مردم به خصوص کارگران در بر داشته باشد. "

مسلمان اسانلو سندیکالیست که برای طلب افزایش دستمزد

و حق تشکل و اعتصاب، کارگران را به نطلبیدن فرا میخواند و میگوید قبل از طلبیدن باید آموخت که چگونه طلبیدن تا وفاق ملی ایجاد شود و کسی ضرر نکند و بحران اجتماعی ایجاد نشود، نمیتواند از آزادی کامل سیاسی و اجتماعی، لغو قوانین اسلامی ضد زن، برقراری دولت سکولار و کلا قدرت گیری طبقه کارگر و برقراری سوسیالیسم حرفی بزند و کسی چنین انتظار سنگینی از او ندارد. اما در همان کشور بسیاری از فعالین کارگری و دانشجویان دارند بر علیه سرمایه داری و قدرت گیری طبقه کارگر و برقراری سوسیالیسم حرف میزنند و دارند کار و فعالیت میکنند. اما اسانلو سندیکالیست بدنبال وفاق ملی در مقابل فشار خارجی، رسیدن به هدف غائی سه جانبه گرانی، آموزش قانون اساسی به کارگران و ماموران امنیتی رژیم و... است. این پلانفرم نمیتواند هیچ فعال کارگری مبارز باشد. این پلانفرم نمیتواند پلانفرم رهبر سندیکای کارگران شرکت واحد باشد. اسانلو رهبر سندیکای کارگران شرکت واحد حداقل بدنبال رفاه و بهبود اقتصادی کارگران، حق تشکل آزاد، مقاومت در مقابل سرکوبیهای دولت، آزادی بیان، همبستگی کشوری و جهانی کارگران و... است. اسانلو رهبر سندیکای کارگران شرکت واحد، نمیتواند بدنبال وفاق ملی باشد، نمیتواند کارگران را دعوت کند که قبل از طلبیدن آموزش ببینند، بلکه خود کارگران را به طلبیدن و اعتصاب دعوت میکند.

اسانلو سندیکالیست و عضو هیات موسسان سندیکائی ایران یک چیز میخواهد و اسانلو رهبر مبارز کارگران شرکت واحد چیز دیگر. بر اسانلو اولی تئوری قانونگرانی سندیکالیستی حاکم است و بر اسانلو دومی پراتیک زنده مبارزه کارگری. اولی میخواهد قبل از هر گونه حرکتی با دولت و وزیر کار توافق کند و اصل برایش رضایت همه، هم کارگران و هم کارفرمایان است که چیزی جز رضایت دولت و کارفرماها نیست و اسانلو دومی حداقل اصل برایش منفعت تشکل خود اوست. مسلماً این دو اسانلو بر هم تاثیر میگذارند و اولی تاثیرات منفی خود را بر کار دومی میگذارد و اسانلو دومی دیدگاه اسانلو قانونگرا را به چالش میطلبد، اما بین تفاوت این دو اسانلو زیاد دشوار نیست. اسانلو قانونگرانی سندیکالیست در شرایط ایران امروز جا پائی ندارد و نمیتواند حضور چندانی داشته باشد. اما اسانلو رهبر مبارز کارگران در همه جا است. در سندیکای شرکت واحد، در مبارزه کارگران بابلسر، در شهرک خاتون آباد، در اول ماه مه سفز و سندانج، در هر اعتراض و اعتصاب کارگری در ایران، اسانلو رهبر مبارز کارگران شرکت واحد حضور دارد. اما اسانلو قانونگرانی سندیکالیست باید فعلاً منتظر بماند تا کارگران بیشتر پیشروی کنند تا

او اجازه یابد که به کارگران و مامورین امنیتی رژیم آموزش قانون اساسی و مقدمه قانون اساسی و... دهد. فکر هم نمیکند در آن موقع کسی در سر درس چنین کلاسهایی حاضر شود و الان هم این آموزشها برای کسی اب و نان نمیشود.

جنبش کارگری، سندیکالیستها و مسئله فصل ششم قانون کار

دیدگاه سندیکالیستی که نمیتواند بدون رجوع به قانون کاری را از پیش ببرد، مرتب برای این و یا آن هدف محدود به قانون رجوع میکند. اما در قانون روزنه ای برای فعالیت آنها وجود ندارد. برای همین رجوع آنها به قانون مرتب بر علیه خودشان عمل میکند. دیدگاه سندیکالیستی نمیتواند روزنه ای برای حرکت های کارگری و خود باز کند. برای همین همه

جریان سندیکالیستی در ایران است. جنبش سندیکالیستی راهی به جز این بیراهه ندارد. مگر اینکه شرایط سیاسی عوض شود و کارگران و مردم آزادی تشکل و اعتصاب و بیان را کسب کنند و آنوقت سندیکالیستها اگر شرایط بحرانی نباشد، میتوانند جایابی در جنبش کارگری ایران باز کنند.

جای خالی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران در پلاتفرم اسانلو

در پلاتفرمی که آقای اسانلو برای بیرون رفت کارگران از وضعیت فعلی ارائه داده است، جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران جایی ندارد، جنبش اعتصابی که سالیهاست به شکل نسبتاً گسترده ادامه دارد و خود را به دولت تحمیل کرده است. اما آقای اسانلو کلمه ای در بزه حرکت اعتصابی برای به کرسی نشاندن حتی و یا به کرسی نشاندن قانونی و دستیابی به تشکل نمیگوید. برای یک فعال کارگری رادیکال اتحاد و تشکل کارگران و اعتراض و حرکت آنها، مقدمه ای برای پیشروی طبقه کارگر و مقدمه ای برای بهبود وضعیت زندگی کارگران در حال حاضر و قدرتمند شدن طبقه برای دست بردن به سوی قدرت سیاسی است. اما سندیکالیست امروز ما حتی از اعتصاب و حرکت اعتصابی حرفی نمیزند. گویا کارگران در سندیکا جمع میشوند تا خاموش تر شوند و کمتر اعتراض کنند. آقای رئیس دانا تنوریسین سندیکالیستها ایران خیلی خوب این را بیان کرده است " برای آن که چیزی به نفع کارگران باشد، کارگران باید آزاد باشند و اعلام نمایند، اما اعلام نظر آزادانه و هیاهو و ریختن در خیابان ها متصور نیست؛ پیگیری مطالبات کارگری باید از طریق اتحادیه ها صورت گیرد"

هیچ کسی بهتر از آقای رئیس دانا از وظیفه و خدمت اتحادیه به دولت و کارفرمایان تعریف بدست نداده است. اتحادیه برای این است که کارگران اعتراض نکنند. هیاهو نکنند. به خیابان نیناید! همین را هیات موسسان سندیکائی و آقای اسانلو مرتب تکرار میکنند.

بدون جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران، طبقه کارگر هیچ است. تشکل کارگری باید بتواند حرکت اعتراضی کارگران را تقویت کند و به آنها امکان دهد که در نبردشان بر سر رفاه امروز و تحول کامل جامعه در فردا پیشروی کنند و پیروز شوند. اما سندیکالیستها هدفشان طبقه کارگر بدون اعتراض و مبارزه است. طبقه کارگری که به جای مبارزه طبقاتی با کمک سندیکا و اتحادیه به وفاق ملی با بورژوازی و دولتهای سرکوبگر آن مانند حکومت اسلامی میرسد.

جنبش کارگری یعنی سندیکاها!

وقتی آقای اسانلو از جنبش کارگری و تشکلهای کارگری حرف میزند، فقط سندیکاها را میبیند. سازمانهای واقعی کارگری از نظر او فقط سندیکاها هستند که در سالهای 57 تا 60 در حاشیه جنبش کارگری ایران قرار داشتند و حرکت چشمگیری از آنها دیده نشده است. این شیوه بیان و دیدگاه همه سندیکالیستها است. وقتی از تشکل حرف میزنند منظورشان فقط سندیکا و حرکت سندیکائی است. مثلاً اسانلو در همین نوشته اش مینویسد: قانون کار فعلی در شرایطی به تصویب رسید که سازمان های واقعی کارگری مثل انجمن همبستگی سندیکاهای کارگران ایران و سازمان سندیکای کارگران و نمایندگان راستین کارگران از صحنه های کار و تولید به خشن ترین شکل ممکن حذف شده بودند."

اسانلو حتی اشاره ای به شوراهای نفت، شورای هماهنگی 44 کارخانه گیلان، فولاد

مگر مجلس اسلامی حکم تیر برای اعتصاب و تظاهرات تصویب نکرد؟ آیا اعتصابات کارگری در ایران شدت سرکوب نشده اند؟ اما با همه اینها آیا اعتصاب در ایران هر روز جریان ندارد؟ اعتصاباتی که حتی سرکوبی آنها وحشت در رژیم ایجاد میکند و سردمداران رژیم نیز اعتصابات را محکوم میکنند. اگر جنبش کارگری مانند فلسفه سندیکالیستها نیروی خود را بر تغییر قانون بگذارد، حتی قادر به انجام یک حرکت اعتراضی نیست. اما امروز میتوان گفت قانونی ترین حرکت، اعتصاب غیر قانونی هر روزه کارگران است. جنبش کارگری ایران دستیابی به تشکل را هم همینگونه پیش میبرد. امروز انتخاب نماینده در مجامع عمومی کارگران در مراکز کاری بزرگ یک امر عادی است. این سطحی از تشکل است. کارگران میتوانند تشکلات خود را با تشکل منظم تر مجامع عمومی در مراکز کاری و با انتخاب نمایندگان دائمی تر در مجامع عمومی خود و با نشستهای دائمی تر نمایندگان کارگران یک شرکت و یا بخش و منطقه شروع کنند. راه دستیابی به تشکل با تغییر قانون نمیگذرد و هیچ جای دنیا هم چنین اتفاقی نیفتاده است. برعکس قانون با زور و قدرت باید عوض شود و یا کل سیستم با زور برچیده شود. تشکل سندیکا هم باید همین راه را بر پیش گیرد. اگر میشد در سال 67 در سندیکای مبارز داشت، میشد الان هم در بسیاری از کارگاهها سندیکای مبارز مانند اتحادیه صنعتگر سندج تشکل داد.

سندیکالیستها که راه مستقیم دستیابی به حق اعتصاب و تشکل را دنبال نمیکند، تنها یک راه برای حضورشان وجود دارد، آنهم به رسمیت شناسی قانونیشان است. اما آنجا که چنین چیزی در حال حاضر ممکن نیست، خود آنها هم به جریان ناممکنی تبدیل میشوند.

اگر قرار باشد تغییر قانونی را دنبال کرد، آنوقت باید برای تغییر قانون نیرو جمع کرد و زور به کار برد. از آنجا که سندیکالیستها خواهان حفظ وفاق ملی هستند و طالب این نیستند که کارگران دست به اعتصاب بزنند و هزینه دولت و کارفرماها را زیاد کنند و به آنها ضرر بزنند، موافق کاربرد زور هم نیستند. در ضمن کاربرد قدرت اعتصاب، بحران اجتماعی میفریند که سندیکالیستها مرتب اعلام میکنند که فلسفه تشکل برای آنها همین اجتناب از بحران در کشور است. برای همین سندیکالیستها تغییر قانونی فصل ششم قانون کار را از طریق قانون دنبال میکنند. اصلاح فصل ششم قانون کار، تحفه ای ناممکن سندیکالیستها برای وفاق ملی و اجتناب از اعتصاب و بحران است!

آقای اسانلو در باره تغییر قانونی فصل ششم قانون کار اینطور میگوید: " آن بخشی از قوانین موجود که مانع تشکل یابی واقعی کارگران در کشور است، به خصوص فصل ششم قانون کار است که طرح ایجاد تشکل های کارگری در محل کار را بررسی و سازماندهی کرده است. عدم توجه به قانون و اجرای قانون توسط مجریان و تصمیم گیرندگان قانونی و ضعف دانش و آگاهی نسبت به حقوق و قوانین افراد در جامعه چه در بین کارگران و علاقه مندان و فعالان مسائل

کارگری و مقامات دولتی اعم از بازجویان، ماموران پلیس، انتظامی، امنیتی - اطلاعاتی، بازپرس ها و دادیاران نسبت به حقوق ملی و بین المللی کارگران از اصلی ترین مشکلات و موانع رشد تشکل یابی قانونی کارگران است"

بعد هم آقای اسانلو وظیفه فعالین کارگری را مینویسد که چیزی جز آموزش همه اینها از کارگران تا بازجویانی... نیست که به قانون توجه ندارند و از آن بی اطلاع هستند. اینها واقعا رنوس فعالیت های هیات موسسان سندیکائی و

تلاش آنها بر روی کاغذ میماند. دیدگاه سندیکالیستی در ایران آنقدر بی جریزه و بی فایده است که بدنبال تغییر قانون توسط خود قانون و قانونگذاران است. حتی حرکت و جنبش برای تغییر قانون که میتواند مفید هم باشد را نمیخواهد با نیروی زور و قدرت پیش ببرد. تغییر فصل ششم قانون کار برای سندیکالیستها از آن جمله است. در این زمینه هم سندیکالیستها بدنبال وفاق ملی و گفتگو با مسئولین و آموزش آنها هستند. دیدگاه سندیکالیستی و قانون گرا مانند آقای اسانلو حتی در زمینه تغییر قانون بدنبال " طرح موضوع با مسئولان مملکتی به خصوص وزیر کار و دیگر مسئولان ارشد کشور برای ایجاد ترک درست و رفع موانع نسبت به موضوع فوق به عنوان یگانه راه حل بحران ها و تنش های اجتماعی و ایجاد وحدت ملی در برابر فشارهای خارجی... است"

تغییر فصل ششم قانون کار برای جریان سندیکالیست ایران زمانی طرح شد که صفدری وزیر کار خاتمی تلاش داشت تا حسن تفاهم سازمان جهانی کار را به دولت جمهوری اسلامی جلب کند. برای همین راندن شوراهای اسلامی کار به حاشیه که در فصل ششم قانون کار به عنوان تشکل بلامنارح تلقی میشدند، ضروری شد و اصلاح این بخش از قانون در دستور دولت دو خرداد قرار گرفت. دولت دو خرداد همانطوری که آقای اسانلو با سمپاتی زیاد از آنها حرف میزند، بر این تصور بود که میتواند جای شوراهای اسلامی را کسائی بگیرند که فلسفه شان در جنبش کارگری ایجاد وفاق ملی با دولت و کارفرماها، ترغیب کارگران به تطبیق و دست زدن به اعتصاب باشد. کسائی که بیش از منافع کارگر در فکر کمتر کردن هزینه برای دولت هستند. اما برخلاف دفاع جاتانه اسانلو از دولت دو خرداد که تشکل سندیکا را مدیون آنها میدانند، صفدری و دولت دو خرداد فقط دستی به سر سندیکالیست ها کشیدند و برایشان کاری نکردند. چون جمهوری اسلامی و دولت دو خردادی بهتر از اسانلو میدانست که وجود هرگونه تشکل واقعا مستقل کارگری در ایران منجر به " بحران اجتماعی" میشود که سندیکالیست ها خود را متخصص اجتناب از آن قلمداد میکنند. صفدری میدانست که برخلاف دیدگاه و فلسفه سندیکالیستها، اگر کارگران در هرگونه مجمعی به طور مستقل متحد شوند و فشار قانونی روی آنها نباشد، بحران میفریند و خواهان مطالبات خود میشوند و آنوقت کل طبقه کارگر مانند سال 57 چون بهمنی از راه میرسد. برای همین صفدری علازم تلاش برای حاشیه ای کردن شوراهای اسلامی کار، سندیکالیستها را هم تحویل نگرفت. شاید در کردیورهای وزارت کار، صفدری قولهایی به هیات موسسان سندیکائی داده باشد، اما روشن است که آن قولها برای پر کردن عریضه نزد سازمان جهانی کار بوده است. وقتی سندیکالیستها از اصلاح فصل ششم قانون کار حرف میزنند، پیدا کردن جای پای قانونی برای خود در گوشه ای است. نه اصلاح فصل ششم قانون کار آزادی تشکل کارگری را برقرار میسازد و نه دردی از دردهای کارگران را کم میکند. اصلاح فصل ششم قانون کار فقط میتواند توهم سندیکالیستها به قانونگرانی را زنده نگه دارد و آنها را نسبت به پیشرفت فلسفه خود مبنی بر " چگونه تطبیق برای داشتن کمترین هزینه برای کشور" راضی سازد.

اما جنبش کارگری ایران برای دستیابی به تشکل احتیاجی به اصلاح فصل ششم قانون کار ندارد. اتفاقاً متمرکز کردن مسئله دستیابی جنبش کارگری به تشکل، به اصلاح فصل ششم قانون کار در جهت مخالف دستیابی کارگران به تشکل مستقل خود است. مگر اعتصاب در ایران ممنوع نیست؟ مگر حتی خمینی آن را حرام اعلام نکرد؟ مگر در خود همین قانون کار اعتصاب ممنوع نیست؟ آیا

مبارزه جنوب، شورای بنزخاور، تراکتور سازی تبریز و شوراهای کارگری در همه کارخانه های بزرگ کشور در آن سالها نمیکنند. گویا تشکل کارگری فقط تشکل سندیکائی است. اتفاقاً رژیم زمانی سراغ سندیکاها رفت، که توانست شوراهای را برچیند و با آنها را از محتوی خالی کند. جنبش کارگری در سالهای 57 تا 60، یعنی جنبش مجمع عمومی و شوراهای سندیکاها در حاشیه بودند. جالب نیست که یک رهبر کارگری، تاریخ یک دوره جنبش کارگری را نادیده بگیرد و بخواد آن را به فراموشی بسپارد. اسانلو میتواند مخالف حرکت مجمع عمومی و شورائی سالهای انقلاب باشد و در باره آنها بنویسد، اما نمیتواند آنها را نادیده بگیرد.

اگر اسانلو خوب به حرکت کارگران نگاه کند، همین امروز خواهد دید که جنبش کارگری ایران با مجمع عمومی ها و حرکت های اعتراضی و اعتصابی شناخته میشود. علاوه تجربه خوب سندیکای شرکت واحد، کارگران ایران هنوز به طرف سندیکا سازی نرفتند. سندیکای شرکت واحد هم یک سندیکای غیرمتعارف است. سندیکای غیرقانونی که در مقابل دولت میایستد و با آن مقابله میکند، از حرکت سندیکائی خارج است. سندیکای متعارف نیست. برای همین است که خود اسانلو زمانی که به عنوان رهبر سندیکای شرکت واحد عمل میکند، برای تئوریهای خود که در مقاله وضعیت کنونی جنبش کارگری آمده است، زیاد ارزش قائل نیست. سندیکای شرکت واحد تا زمانی که برطبق تئوریهای آقای اسانلو در چهارچوب قانون محبوس نشود، سندیکای غیر متعارف است و ربط زیادی به حرکت سندیکائی و آموزش قانون و قانون اساسی ندارد.

نه جنبش کارگری و نه شکل تشکل یابی کارگران در ایران با سندیکا و سندیکاسازی نداعی میشود. اسانلو و سندیکالیستها دارند زحمت میکشند تا جنبش کارگری را در قالب سندیکا بریزند. این حقیقت است، اما تاریخ را نباید بر حسب نیت خود نوشت. تاریخ دوره جدید جنبش کارگری ایران آن تاریخی نیست که اسانلو مینویسد.

جنبش کارگری ایران و اتحادیه گرایی

همانطور که گفتیم جنبش کارگری ایران تمایلی به سمت تشکل سندیکائی ندارد و یا بهتر است بگویم حداقل تاکنون چنین تمایلی از خود بروز نداده است. سندیکالیست ها که تشکل کارگری را مساوی سندیکا قلمداد میکنند، تلاش دارند تا سندیکاسازی را وارد جنبش کارگری کنند. بخشهای اساسی جنبش طبقه کارگر ایران، از طریق برگزاری مجمع عمومی ها و انتخاب نماینده کار خود را پیش میبرد. البته تشکل اتحادیه ای برای بخشهای وسیعی از طبقه کارگر که در کارگاههای کوچک و پراکنده کار میکنند، شکل مناسبی است، اما حرکت اساسی طبقه کارگر ایران توسط بخشی از طبقه که در شرکت های بزرگ صنعتی متمرکز است، تعیین میشود و محتوی اتحادیه و سندیکا در بخشهای پراکنده صنعت را کارگران بخشهای تولیدی بزرگ رقم میزنند. در این بخش از طبقه کارگر تاکنون تمایلی به سمت سندیکاسازی مشاهده نشده است و سندیکالیست ها از کادری پرورش یافته برای سندیکاسازی در این بخشها محرومند. هیات موسسان سندیکائی و آقای اسانلو که جنبش کارگری را مساوی جنبش سندیکائی قلمداد میکنند، در واقع میخواهند جنبش کارگری ایران را با روح سندیکائی آموزش بدهند. روح سندیکائی که در نوشته آقای اسانلو و اطلاعیه های

هیات موسسان سندیکائی متبلور است. روحیه ای که به کارگر میگوید پیاموز که نطلبی و آنگونه طلب کن که موجب کمترین هزینه را فراهم آوری. روحیه ای که به

جای مبارزه طبقاتی، به دنبال وفاق ملی است.

جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران ایران، مانند همه جنبش های اعتراضی کارگری، با سندیکالیسم پیوندی ندارد، اما سندیکالیستها در تلاشند تا جنبش کارگری ایران را در قالب سندیکالیستی بریزند. ولی دارای محدودیتهای زیادی هستند و دستشان جایی بند نیست. نه سنت سندیکائی در جنبش کارگری ایران از پیشینه قوی برخوردار است و نه سندیکا میتواند در شرایط سرکوب و خفقان و بدون برسمیت شناخته شدن توسط دولت، بازده خوب و محسوسی داشته باشد.

سندیکا سازی در دوره ۲۰ با تکیه به حزب توده پا گرفت و پس از یک دوره کوتاه و با کودتای ۲۸ مرداد به پایان رسید. و اساساً دیگر نتوانست در جنبش کارگری ایران جا پایی باز کند. سندیکالیسم در ایران پس از ۲۸ مرداد به پایان یک دوره از حیاتش رسید.

جنبش مجمع عمومی و شورا در دل انقلاب ۵۷ مهر خود را بر چگونگی تشکل یابی کارگران در ایران کوبید. با پا گرفتن جنبش مجمع عمومی و شورا، گرایش رادیکال تر جنبش کارگری، آلترناتیو خود برای تشکل یابی توده ای کارگران را به آلترناتیو اصلی جنبش کارگری تبدیل کرد. سندیکا سازی دیگر به بخش محدودی از طبقه کارگر محدود شد. امروز بستر اصلی جنبش کارگری اساساً با جنبش مجمع عمومی به میدان میاید. سندیکا سازی و جنبش اتحادیه ای که اساساً در ایران به سنت توده ایستی گره خورده است، بدنبال یافتن روزنه ای در قوانین جمهوری اسلامی و جدال جناحها برای فعل و انفعال خود است. استقبال و هلهله این طیف از برسمیت شناسی انجمن های صنفی کار به جای شوراهای اسلامی و خانه کارگر از طرف سازمان جهانی کار، خود گویای حال زار و در حال ممت این گرایش میباشد که به هر خص و خاشاکی چنگ میاندازد. البته تا چندی پیش جریان سندیکالیستی آشتی و کار در شوراهای اسلامی را تبلیغ میکرد. امروز هم مدافعین این جریان تمام امیدشان را به "توجه مسئولین به جامعه کارگری" دوخته اند. بدون توجه مسئولین به جامعه کارگری، سندیکالیسم در ایران قدرتی از خود نمیتواند بروز بدهد. گرایش سندیکالیستی بی پایه در میان کارگران و "بدون توجه مسئولین دولتی" بیش از هر زمانی خصوصیت مفید را از خود زائل ساخته است.

مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و وفاق ملی سندیکالیست ها

سندیکالیست ها همیشه تلاش دارند که تضاد بنیادی کارگران و طبقه سرمایه دار و دولت آنها را لاپوشانی کنند. حتی در کشوری مانند ایران که طبقه کارگر و مردم تحت سرکوب شدید قرار دارند و از ابتدائی ترین حقوق برسمیت شناخته شده جهانی که توسط بخشی از همان طبقه سرمایه دار در جهان برسمیت شناخته شده است محرومند، آنها وحدت و وفاق ملی کارگر و سرمایه نرو دولت آنها را تبلیغ میکنند. سندیکالیست ها نه تنها تضاد بنیادی کارگر و سرمایه دار را لاپوشانی میکنند، بلکه در مبارزه روزمره بر سر کسب بهبودیهای رفاهی و حقوقهای ابتدائی هم پایشان میلنگد. جایی که کارگر بدون تشکل و بدون هیچ گونه حق و حقوقی، استثمار و حشانه میشود و اعتراض او همانند سندیکای شرکت واحد و خود اسانلو با زندان و شکنجه پاسخ میگردد، سندیکالیستها بدنبال وفاق ملی هستند.

اما میان کارگران و سرمایه داران و دولت آنها نه تنها وفاقی وجود ندارد، بلکه هر لحظه زندگی کارگر در تضاد بنیادی با منافع سرمایه و دولت سرمایه داری است. برای درستی این حکم استدلالی نیاز نیست. زندگی هر روزه کارگر، تضاد منافع آشتی ناپذیر او را به او و همه یادآور میشود. فقط همین لیست تعرض به سطح معیشت و

دستاوردهای طبقه کارگر جهان که آقای اسانلو در این نوشته خود نیز از آنها نام برده است، کافی است تا نشان داد که اگر مانع و رادعی در مقابل سرمایه نباشد و یا مانع ها و رادع ها ضعیف شود میتواند چه وضعی و خیمی به کارگران تحمیل شود. البته سندیکالیست ها این را نه محصول سرمایه داری، بلکه محصول نئولیبرالیسم و گلوبالیزاسیون میدانند. مشکل را خصوصی سازی میدانند، اما برای مقابله با همین خصوصی سازی هم، دنبال طرح وفاق و وحدت ملی هستند

هشت سال اصلاحات دواخردادی، تمام مطالبه و افق حرکت سندیکالیستی در ایران

افق سندیکالیستی در ایران، بیشتر از همان حرفها و دیدگاههایی نیست که هیات موسسان در اهداف و اطلاعیه های خود بیان میکنند. در نامه اش به صدفی وزیر کار خاتمی بیان کرده است و یا در نامه شان به رفسنجانی در زمان ریاست جمهوری بیان کرده اند. افق سندیکالیستی در ایران منظر مواعید و رحمتی است که از طرف دولت اسلامی برسد و تلاش دارند تا کارگران را با این روحیه سازگار کنند. بدون این مواعید و رحمت سندیکالیستها افق و چشم اندازی ندارند. رشد و گسترش خود را نیز منبوی رحمت دولت اسلامی و یا جناحی از دولت اسلامی میدانند. افق آنها، افق کارگر فعال جنبش اعتصابی و اعتراض کارگری نیست. اسانلوی سندیکالیست حتی سر برآوردن سندیکای کارگران شرکت واحد را منبوی دولت خاتمی میدانند. او در همین مقاله اخیر خود مینویسد: " هشت سال دوران اصلاحات و تلاش برای گسترش فضای سیاسی - اجتماعی - فرهنگی جامعه و آماده سازی فضای ذهنی مردم به خصوص کارگران برای تفکر و طرح درخواستها و نهایتاً رسیدن به پیدا کردن راه چاره توسط کارگران آگاه با تجربه که همانا ایجاد و بازگشایی سندیکاهای واقعی کارگری در چهارچوب مقاله نامه 87 و سعی در تشکل یابی همه کارگران را در پی داشت "

آقای اسانلو این حرفها را موقعی میزند که زمانش به سر آمده است و حتی بسیاری از فعالین دو آتشه دو خرداد ل آن دل کنند و در باره بی خاصیت بودن آن از نظر گاه خودشان حرف میزنند. حالا آقای اسانلو از ثمرات هشت سال اصلاحات خاتمی برای کارگران و مردم حرف میزند. اما افق سندیکالیستی چاره ای جز این ندارد. بالخره باید دولت اسلامی از خر شیطان پایین بیاید و بفهمد که کسانی در این پائین بدنبال وفاق و آرامش هستند و برای آنها راه باز کند.

سندیکالیستها که همیشه در سیاست بدنبال دولتهای حاکم و احزاب سیاسی که خزیند میان شکافهای کوچک در میان حکومتیان را دنبال میکنند هستند، خود را صنفی مطلق تلقی میکنند و اگر کارگر سوسیالیستی خواهان دخالت مستقل طبقه کارگر در عرصه سیاسی و اجتماع شود، مبارزه او را به مبارزه کارگر نامربوط میدانند. اما آنها هشت سال اصلاحات خاتمی را بسیار مربوط به زندگی کارگر و جنبش کارگری میدانند. هشت سالی که مانند همه دوران جمهوری اسلامی، جز فقر و بی چیزی و جز سرکوب و خفقان برای کارگران چیزی در بر نداشت. افق سندیکالیستی در ایران، افق هشت سال اصلاحات خاتمی است. اما این افق جنبش کارگری ایران نیست.

اسانلو رهبر مبارز کارگران شرکت واحد

برای اینکه اسانلو رهبر مبارز کارگران شرکت واحد بماند و تجربه عملی خود را برای پیشروی کارگران شرکت واحد و طبقه کارگر ایران به کار

باز به حکومت اسلامی، آزادیهای سیاسی، اقتصاد سیاسی و کل قدرت دولتی و تغییر حکومت و انقلاب کارگری میریزم.

دستاوردهای سندیکای شرکت واحد باشد. اساتلو باید فراتر از همه اینها خواهان قدرت گیری طبقه کارگر و نابودی سرمایه داری و برقراری آزادی و برابری و سوسیالیسم باشد و برای دستیابی به آن انقلاب کارگری را جستجو کند.

در شماره آینده نشریه "مجمع عمومی کارگری" به دیدگاه آقای منصور اساتلو و هیئت موسسان سندیکائی در

بیند، اساتلو باید هر چه بیشتر از دیدگاه های اساتلوی سندیکالیست فاصله بگیرد. اساتلو باید به جای وفای ملی، بدنبال وفاق و همبستگی طبقاتی طبقه کارگر باشد. به جای اصلاح بند ششم قانون کار، بدنبال به رسمیت شناسائی بی قید و شرط حق تشکل و اعتصاب باشد. به جای اینکه بدنبال "دستاوردهای" هشت سال اصلاحات باشد، بدنبال دستاوردهای طبقه کارگر برای متحد و متشکل شدن، بدنبال دستاوردهای حرکت های اعتصابی کارگران، بدنبال دستاورد اول ماه مه سقز و

شعار کارگران نساجی سنندج شعاری درس آموز برای همه کارگران و مردم ایران

"ما انرژی هسته ای نمی خواهیم ما خواهان نان مسکن کار هستیم"

گزارشی از سنندج، رضا انصاری

اجتماع و راهپیمائی کارگران نساجی در سنندج

"ما انرژی هسته ای نمی خواهیم، ما خواهان نان مسکن کار هستیم"

در چند ماه اخیرا بارها کارگران نساجی کردستان در شهر سنندج برای رسیدن به خواسته های خود در مقابل اداره کار و استانداری و سایر ادارات مربوطه تجمع کردند. خواست کارگران بازگشت به کار، پرداخت حقوقهای معوقه و بیمه بیکاری است. اما تاکنون دولت و سرمایه داران کارگران را سر دواندند و وعده هایشان را عملی نکردند.

چهار ماه پیش در نشستی از مسئولین دولتی، بدون حضور کارگران و نمایندگان، طرحی را تصویب میکنند که در این طرح گفتند برای ایجاد اشتغال، از صندوق مهر رضا به هر کارگر ۱۰ میلیون وام خواهند داد. دیروز یکشنبه ۱۱ فوریه بعد از گذشت ۴ ماه سر دواندن کارگران توسط مسئولین دولتی، کارگران بنا به تصمیم مجمع عمومی خود، راس ساعت ۸ صبح در مقابل اداره کار تجمع کردند و در این تجمع علیه عدم رسیدگی به خواسته هایشان اعتراض کردند. این اجتماع، که از طرف کارگران سایر بخشهای سنندج نیز حمایت می شود، با بی توجهی مسئولین روبرو شد و پاسخی به کارگران داده نشد و مسئولین اداره کار از مذاکره با کارگران خوداری کردند. کارگران در عکس العمل به این وضعیت همانجا و بسرعت مجمع عمومی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند که اعتراضشان را با راهپیمائی در شهر ادامه دهند. بنا به تصمیم مجمع عمومی، کارگران به طرف استانداری حرکت کردند و آنجا خواهان مذاکره با مسئولین شدند. همینطور تصمیم گرفته شد در صورت پاسخ ندادن اعلام کنند دوشنبه همراه با خانواده های خود در مقابل استانداری تجمع خواهند کرد.

در اجتماع و راهپیمائی یکشنبه کارگران پلاکارتهای در دست داشتند با شعار ما خواهان ابقا به کار هستیم، قرارداد موقت لغو باید گردد، بیمه بیکاری باید پرداخت شود، ما خواستار پرداخت حقوقهای معوقه خود هستیم! کارگران از سه راه مردوخ، که اداره روابط عمومی آنجاست، به طرف استانداری حرکت کردند. راس ساعت ۱۱ کارگران در مقابل استانداری حضور داشتند و تا ساعت ۱۲ از طرف مسئولین استانداری نیز پاسخی نگرفتند. راس ساعت ۱۲ نماینده کارگران اعلام کرد؛ اگر امروز به ما پاسخ ندادی فردا همراه با خانواده های خود در مقابل استانداری تجمع خواهیم کرد!

امروز دوشنبه ۱۲ فوریه ۲۰۰۷، کارگران از ساعت ۱۰ صبح همراه با خانواده هایشان در مقابل استانداری تجمع کردند. کارگران پلاکارد هائی در دست دارند و خواهان؛ پرداخت حقوقهای معوقه، ابقا به کار، پرداخت بیمه بیکاری، و پرداخت وام ۱۰ میلیونی هستند که بیش از چهار ماه است طبق مصوبه خودشان وعده آن را به کارگران دادند.

ساعت ۱۱ شیپ امانی، حسن زارعی، و جبار خدامرادی به نمایندگی کارگران برای مذاکره وارد استانداری شدند. اقبال پور از طرف استانداری و نماینده حراست در این مذاکرات حضور داشتند. نمایندگان کارگران خواهانهایشان و اعتراض به عدم پیگیری مسئولین به خواسته های کارگران را مطرح کردند، اما اقبال پور نماینده استانداری اعلام کرد که "مشکلات شما ربطی به ما ندارد، اداره کار طرف حساب شما می باشد". نمایندگان کارگران اعلام کردند ما تا رسیدن به خواسته های خود به اعتراضات مان ادامه خواهیم داد. نمایندگان کارگران نتایج مذاکرات را به اجتماع مقابل استانداری اعلام کردند. کارگران همانجا تصمیم گرفتند که با راهپیمائی به طرف اداره کار در سه راه جام جم حرکت کنند.

مارش کارگران با در دست داشتن پلاکاردی که نوشته است؛ "ما انرژی هسته ای نمی خواهیم ما خواهان نان مسکن کار هستیم"، از استانداری به طرف میدان انقلاب و سپس میدان آزادی، خیابان شش بهمن، دانشگاه، خیابان ادب، و در نهایت اداره کار حرکت کردند. هم اکنون و تا ساعت یک ظهر، اجتماع کارگران در مقابل اداره کار در خیابان جام جم ادامه دارد. نیروهای انتظامی در تمام مدت صف کارگران را محاصره کردند تا مردم به آنها نپیوندند. مردم سنندج اما در پیاده روها کارگران را همراهی می کردند و با مارش کارگران هم صدا بودند. در حال حاضر نماینده های کارگران وارد ساختمان اداره کار شدند و مشغول مذاکره هستند.

کارگران تمایل داشتند علاوه بر نمایندگانشان وارد اداره کار شوند. نیروهای انتظامی از ورود کارگران به داخل اداره کار جلوگیری کردند. تنشهای بین کارگران و نیروهای انتظامی با دخالت انتظامات کارگران خنثی شده است.
